

راه کارگر

نگران "وحدت"

یا "انفجار"؟

(ص ۱۱)

"متد"

باقی ماندن

در پیله انزوا

(ص ۱۴)

راه

صفحه ۳۶

توده

دوره دوم شماره ۵۶ بهمن ماه ۱۳۷۵

فوق العاده انتخاباتی راه توده
آنچه باید در انتخابات
"طرد" شود:

حکومت

"هزارفامیل"

بازاری

(ضمیمه)

کنگره احزاب

کمونیست فرانسه

و ایتالیا

(ص ۲۶ و ۳۱)

نئولیبرالیسم

و

جامعه مدنی

(ص ۲۸)

مرزهای خیانت

در

اتحاد شوروی

(ص ۲۳)

در غیاب انقلابیون خفته در خاک!

آنچه "بازار" و "ارتجاع مذهبی" با انقلاب کرد!

- دختر ۱۶ ساله‌ای که پدرش تاجر بازار تهران است، در خانه باد آورده خیابان گاندی به همراه معشوقه‌اش، مادر و خواهر خود را می‌کشد؛
- مردی زن و پسرش را می‌کشد. به قزوین می‌رود. پسر دیگرش را می‌کشد. او را در شمال می‌یابند که خود را حلق آویز کرده است. نامه‌ای در جیب دارد؛
- ما گرسنه ایم.
- دختری را که کیف بر گردن دارد، دزدان دنبال می‌کنند. موتور سوارند. کیف را می‌کشند و دختر کیف را رها نمی‌کند. به زمین می‌خورد و کشته می‌شود. فقط ۱۷ سال داشته و در کیفش فقط یک ۵ تومانی.

آخرین آمار می‌گوید فقط تهران ۵۵ میلیون جمعیت دارد. دیگر به زحمت می‌توان زعفرانیه را از شوش تشخیص داد. جمعیت انبوه در هم می‌لولند. عمده این جمعیت جوان است که کار می‌خواهد، که نیست، که نان می‌خواهد که نیست. هیچکس نمی‌تواند باور کند که انبوه زنان پوشیده و بچه در آغوش، کنسار خیابان روسپیان این جامعه فقر زده‌اند و با این شکل بیرون آمده‌اند، تا ماموران گشت عفاف نتوانند آنها را بشناسند. راننده‌های تاکسی می‌گویند: دختران جوان سوار می‌شوند و در ازای یک ناهار آماده هر کاری هستند. فحشاء امروز بعد از اعتیاد دومین بلای این جامعه آشفته‌ایست که ۱۸ سال پیش در چنین روزهایی انقلاب کرد و امروز تحت حاکمیت روحانیت بازاری و یا بازاری مذهبی بخاطر یک ریال جان دیگری را می‌گیرد. حرص بیداد می‌کند.

در همان حال که زنان در کنار خیابان برای نان شب خودفروشی می‌کنند، در اطراف تهران برج‌های غول آسا بالا می‌روند. قیمت این برج‌ها متری یک میلیون تومان است. یک آپارتمان ۱۰۰ متری در آن‌ها می‌شود ۱۰۰ میلیون تومان، اما هنوز ساخته نشده به اشغال تجار، روحانیون حکومتی، دلال‌ها، بازاری‌ها و خانواده‌های وابسته به آنها درمی‌آید.

در خیابان‌ها، بنزهای ۶۰ میلیون تومانی متعلق به حاج آقاها و حاج آقا زاده‌ها، دخترکان جوان و کم سن و سال را سوار می‌کنند و در ازای نان شب به خانه‌های گران بهاء می‌برند. نام این شکارخوبانی "صیغه" است و آیت الله‌های نظیر "خاتری شیرازی" در نماز جمعه‌های خود، برگسترش آن پای می‌نشانند. در این میان است که خشم خورشید می‌زند. ایستنی از خانه‌ها می‌رود. وقتی خانه‌ای را دزد می‌زند، پلیس می‌گوید:

- خدا را شکر کنید که خودتان زنده مانده‌اید.

چند روز پیش در بازار تهران، صاحب یک جواهر فروشی را کشتند و طلاهایش را بردند. بازار اعتصاب کرد و امنیت خواست!

به روزنامه‌ها دستور داده‌اند، این خبرها را ننویسند. ساده‌ترین راه حلی که به ذهنشان رسید همین بود! گردانندگان کیهان داخلی و هوایی طراحان این سانسور جدیدند. سردبیر و همه کاره کیهان هوایی، حاج آقای جوان "سلیمی نمین"، عضو رهبری حزب جدید "جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب"، که رهبران "محمد محمدی ریشهری" می‌خواهد رئیس جمهور شود، چاره کار را در سانسور خبرها یافته‌است! اگر هم بدانند ریشه این فاجعه کجاست، جسارت بیان آن را ندارند. (بقیه در ص ۳۶)

اولین فرمانده سپاه پاسداران در کابل مستقر است؟!

انفجارها، در پاکستان ادامه توطئه هاست!

در شهر لاهور پاکستان، انفجاریک بمب پر قدرت که در درون یک موتورسیکلت کار گذاشته شده بود، موجب قتل رهبر سپاه صحابه و جمعی از همراهان وی شد. در این انفجار تعدادی مامور انتظامی نیز کشته شدند. ارقام تلفات بین ۲۸ تا ۳۰ کشته و نزدیک به یکصد نفر مجروح اعلام شده است. بدنبال این انفجار و مرگ رهبر گروه صحابه، مسلمانان سنی وابسته به این جمعیت اسلامی، مرکز فرهنگی جمهوری اسلامی را به آتش کشیدند.

سپاه صحابه از سوی دولت عربستان سعودی حمایت مالی و نظامی می شود و در پاکستان از نفوذ قابل توجهی برخوردار است. سیاست شیعه پروری جمهوری اسلامی در پاکستان، عملاً سیاست عربستان برای نفوذ بین مسلمانان سنی پاکستان را تقویت کرد؛ البته در این میان، سیاست های جمهوری اسلامی در قبال مسائل افغانستان و حمایت از ضد انقلاب این کشور، صرفاً به این دلیل که آنها مدعی جنگ اسلام علیه کفر بودند، نیز آلودگی سیاسی خود را برای جمهوری اسلامی به ارمغان آورد.

بدنبال انفجار لاهور و کشته شدن رهبر گروه صحابه، دیگر رهبران این جمعیت جمهوری اسلامی را تهدید به انتقام کرده اند. این انتقام اگر به ترورهای مشابه در ایران بیانجامد، مردم ایران یکبار دیگر قربانی سیاست بازی های جمهوری اسلامی خواهند شد.

انفجار در حرم امام رضا، که باعث کشته و مجروح شدن ده ها نفر شد، از جمله عملیات انتقامجویانه سپاه صحابه در ایران بود. جمهوری اسلامی واقعیت این ماجرا را در همان زمان نیز با مردم در میان نگذاشت و بجای آن یکی دیگر از شوهای مشتمل کننده اسبابا لله لاجوری (رئیس زندان های ایران) را به نمایش گذاشت و دست به تبلیغاتی تکراری علیه مجاهدین خلق زد. محاکمه باصطلاح علنی چند نفری که سال ها در زندان و جزو توابعین زیر دست لاجوردی بودند، اوج این تبلیغات بود، در حالیکه ماجرا بکلی ابعدا دیگری داشت، که امروز ادامه آن را در پاکستان شاهدیم!

همانگونه که در داخل کشور بلافاصله حدس زده شد، انفجار بمب در لاهور، کشته شدن رهبر صحابه و به آتش کشیده شدن مرکز اسلامی جمهوری اسلامی در این شهر، پیش از آنکه هرج و مرجی را در کشور پاکستان بدنبال داشته باشد، می تواند مقدمه ای برای تشدید اختلافات سنی-شیعه در ایران تا مرحله برخورد های خشونت آمیز را همراه داشته باشد. اگر این ارزیابی به واقعیت پیوندد، آنوقت یکبار دیگر تحلیل های خوشبآورانه و بی محتوای جمهوری اسلامی پیرامون تغییر دولت در پاکستان، برکنار خانم بوتو از نخست وزیری، ملاقات با صاحب زاده یعقوب خان (که به کارگزار انگلستان در پاکستان شهرت دارد) بعنوان وزیر خارجه جدید پاکستان، انتظار کوتاه بینانه تغییر سیاست پاکستان در قبال طالبان و رویدادهای افغانستان... همگی بیش از گذشته برملا خواهد شد!

رویداد خشونت آمیز اخیر در شهر لاهور پاکستان، درعین حال می تواند مقدمه افزایش دوباره نقش نظامیان در دولت و سیاست باشد. بدین ترتیب ژنرال های طرفدار سیاست های مذهبی-نظامی ژنرال خونریز ضیاء الحق که سرانجام در جریان سقوط هواپیمای کشته شد، بار دیگر قدرت را در پاکستان در اختیار کامل خواهند گرفت. حکومت ضیاء الحق با اعدام ذوالفقار علی بوتو، پدرخانم بی نظیر بوتو قدرت را قبضه کرد. سقوط هواپیمای حامل او و سفیر آمریکا در این کشور، همیشه بعنوان حادثه ای سازمان یافته و سیاسی، برای تغییر سیاست در پاکستان باز شناخته شد، همچنان که حوادث کنونی در افغانستان و بازگشت ژنرال های طرفدار سیاست های ضیاء الحق می تواند مقدمه چنین چرخشی باشد. تسلط کامل ارتش پاکستان بر حکومت طالبان در افغانستان، که در واقع این کشور را ضمیمه پاکستان کرده است، پیوند ارتش پاکستان با دولت عربستان سعودی و نقش پول عربستان در تحولات این منطقه، همگی تأییدی است بر بازگشت علنی نظامیان به صحنه سیاسی. این بازگشت با توجه به سیاست های نوین انگلستان در منطقه، که تقویت اسلام سرمایه داری است (نظر صریح نشریه اکونومیست در این زمینه در "راه توده" ۵۴ چاپ شده است و نظرات اخیر پرنس چارلز، ولیعهد این کشور)، نیازمندی پاکستان به پول عربستان سعودی، در قبضه قدرت نظامی-امنیتی نگهداشتن دولت طالبان در افغانستان، با هدف تبدیل این کشور و پاکستان به راه (بقیه در ص ۹)

در تهران، پس از چند بار تکذیب و تأیید وزارت خارجه و تفسیر و تحقیق روزنامه های دولتی، سرانجام مشخص شد که یک هیات از سوی حکومت طالبان افغانستان راهی ایران شده و با مقامات ایرانی، رسماً وارد مذاکرات خواهد شد. وزارت خارجه طالبان در کابل نیز این خبر را تأیید کرد. دعوت از طالبان به ایران در حالی صورت گرفت، که نیروهای مسلح طالبان در شمال این شهر، پایگاه هوایی استراتژی "بگرام" را همراه چند شهر کوچک در این منطقه به تصرف خود درآوردند. این پیروزی های جدید حکومت طالبان در افغانستان، که نشاندهنده تجهیز باز هم بیشتر نیروهای نظامی آن به سلاح های پیشرفته و هواپیماهای نظامی آمریکایی (از طریق پاکستان) است، بار دیگر مویید این واقعیت است، که حکومت طالبان افغانستان توسط آن دست هائی که برای رسیدن به حکومت تقویت و حمایت شده بود، همچنان تقویت و حمایت می شود! (رجوع کنید به مطالبی که در این زمینه و با استفاده از نظرات برخی صاحب نظران افغانی، در "راه توده" منتشر شد)

دعوت از طالبان برای مذاکره به تهران، نیز نشان داد، که سرانجام سیاست خارجی جمهوری اسلامی، که بی وقته دستخوش رویدادهای منطقه ایست، در این مرحله همان رهنمودی را پی گرفته است، که در نخستین روز تصرف کابل توسط طالبان، در روزنامه "رسالت" و به قلم محمد جواد لاریجانی، نگاشته و صریحاً عنوان شد. او نوشت، که طالبان آینده افغانستان است و ما (جمهوری اسلامی) باید روی آن حساب کنیم!! در همین سرمقاله تساوت و دست گشاده طالبان برای جنایت در افغانستان، بعنوان توان این نیرو برای نشان دادن و استفاده کردن از قدرت خویش ترسیم شد!

همزمان با انتشار خبرهای مربوط به سفر یک هیات از سوی طالبان به تهران و مذاکره با جمهوری اسلامی، در تهران و در برخی محافل سیاسی، اخباری نقل می شود، که در صورت صحت آنها، موضع گیری های جمهوری اسلامی در برابر طالبان معنی و مفهوم تازه ای می یابد. براساس این اخبار:

عباس زمانی، مشهور به "ابوشریف" نخستین فرمانده سپاه پاسداران جمهوری اسلامی، نه تنها در کابل حضور دارد، بلکه یکی از فرماندهان و مقامات حکومتی طالبان است! عباس زمانی، که پس از پیروزی انقلاب، همراه جلال الدین فارسی و مصطفی چمران از لبنان به ایران بازگشته بود، بدلیل حدس و گمان هائی که پیرامون برخی وابستگی های او به اخوان المسلمین مصر و حجتیه در تهران، از فرماندهی سپاه پاسداران کنار گذاشته شد و بعنوان سفیر جمهوری اسلامی راهی اسلام آباد پاکستان شد. این ماموریت جدید او زمان درازی ادامه نیافت، اما از آن تاریخ تاکنون هیچ خبری پیرامون محل استقرار و یا ماموریت او در هیچیک از روزنامه های ایران انتشار نیافت.

اکنون گفته می شود، که او در همان دوران سفارت در پاکستان، با گروه بندی های نظامی-مذهبی افغانی مستقر در پاکستان مرتبط شده و در سازماندهی اولیه نیروهای طالبان نقش عمده ای را ایفا کرده است! حمایت سریع و بدون تزلزل محمد جواد لاریجانی از حکومت طالبان در افغانستان، که در روزنامه رسالت منتشر شد، می تواند متکی به چنین اطلاعات و مناسباتی باشد.

در ادامه همین گفته ها و نقل قول ها، از نقش "جلال الدین فارسی" نیز در تنظیم مناسبات جمهوری اسلامی با حکومت طالبان یاد می شود، البته مناسباتی که "موتلفه اسلامی" و به امید تشکیل دولت یکپارچه آینده برقرار می سازد. جلال الدین فارسی در اصل افغانی است و به همین دلیل نیز در جریان نخستین انتخابات مربوط به ریاست جمهوری، با همه حمایتی که ارتجاع از وی به عمل آورد، به دلیل اصلیت افغانی وی، طبق قانونی اساسی صلاحیت وی برای شرکت در این انتخابات تأیید نشد!

حتی اگر همه این اخباری که در تهران شایع است، صحت داشته باشد، مناسباتی از آن نوع جمهوری اسلامی در پی برقراری آن با طالبان است،

ایران (موتلفه اسلامی) با تمام نیرو طرفدار آنست. از ابتدای پیروزی انقلاب نیز، رهبر موتلفه اسلامی، "عسکراولادی"، بعنوان وزیر بازرگانی جمهوری اسلامی، با تمام نیرو، ضمن مخالفت با قانون اساسی، در برابر کنترل دولت بر بازرگانی ایستاد و تسلیم آیت الله خمینی در این زمینه نشد! عسکراولادی، بعنوان مدافع قطع دست دولت از بازرگانی و سپردن آن به بازار و تجار، بارها طی مقالات خود در روزنامه رسالت، مرزهای دست اندازی تجار و بازاریها بر بازرگانی کشور را تا فراسوی "نفت" و فروش آن تعیین کرده است!! آنها نفت را هم کالائی می دانند که خرید و فروش می شود و باید در دست بازار و تجار متمرکز شود! قدرت سیاسی که موتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی سعی دارد، با پیروزی در انتخابات آینده ریاست جمهوری آنرا در قبضه خود بگیرد و مذاکرات پنهانی را در این زمینه با کمپانی های نفتی در لندن پیگیری می کند، برخاسته از همین نظر و طرح است!

۴- استقلال بانک مرکزی و جدا ساختن آن از دولت

(این نیز همان طرحی است که در روسیه و دیگر کشورهای تحت رهبری بانک جهانی و صندوق بین المللی پول اجرا می شود. براساس این طرح، بانک های مرکزی به ابزار و مجری فرامین این دو مرکز مالی و پولی تبدیل شده و در عمل نقش پل واسطه بانک جهانی و دولت ها را ایفاء می کنند. محرمانه ترین گزارش های مالی و پولی کشورها از طریق بانک مرکزی آنها باید به اطلاع بانک جهانی رسیده و با فرامین این دو مرکز هماهنگ شوند. این طرح که به اولیگارش مالی جهانی امکان نظارت عالیه بر اقتصادی همه جهان را می دهد، در واقع استقلال اقتصادی را در درجه نخست و بدستال آن، استقلال سیاسی کشورها را از طریق بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در اختیار امپریالیسم جهانی و اولیگارش مالی قرار می دهد. در ابتدای اجرای طرح تعدیل اقتصادی در ایران، بانک مرکزی جمهوری اسلامی این نقش و تعهد را پذیرفت و علیرضا نوربخش بعنوان واسطه بین جمهوری اسلامی و بانک جهانی به سرپرستی بانک مرکزی برگزیده شد. در تمام دورانی که برنامه تعدیل اقتصادی در دولت ائتلافی هاشمی رفسنجانی- موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران بی کس و کاست پیگیری می شد، تمامی گزارش های مربوط به بدهی های جمهوری اسلامی، پیش از آنکه مردم، مطبوعات و حتی نمایندگان دستچین شده و مورد تائید این ائتلاف در مجلس اسلامی از آن کوچکترین اطلاعی داشته باشند، در اختیار بانک جهانی و صندوق بین المللی پول قرار می گرفت. این وضع تا زمان اجرای طرح تعدیل در تعدیل اقتصادی، برکناری علیرضا نوربخش از بانک مرکزی، ایجاد نخستین شکاف ها در دولت و افشاکاری جناح چپ مذهبی و نشریات نیمه مستقل داخل کشور پیرامون این مناسبات و برپا رفتن استقلال کشور ادامه داشت. با آنکه پاره ای اختلافات پیرامون مناسبات با بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و همچنین شک و تردیدها پیرامون اجرای تمام و تمام برنامه تعدیل اقتصادی، این گمان را بوجود آورده است، که در مناسبات مذکور برخی تجدید نظرها شده باشد، اما این حدس و گمان ها متکی به هیچ سند، مدرک و شواهد مستدل نیست. بنابراین همچنان می توان این یقین را داشت که برنامه های اقتصادی جمهوری اسلامی بدلیل انبوه بدهی های خارجی، همچنان تحت نظارت و کنترل بانک جهانی و صندوق بین المللی پول باشد. تمام کوشش سرمایه داری تجاری ایران، برای قبضه کامل قدرت سیاسی و اجرایی در جمهوری اسلامی، برای محکم ساختن باز هم بیشتر مناسبات با بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و پیوند با این دو مرکز عمده سرمایه داری جهانی است. به همین دلیل است که کارزار انتخاباتی، از هر نوع را باید در جمهوری اسلامی به کارزار مبارزه با برنامه های اقتصادی و سیاسی پیوند زد و با افشای ماهیت واقعی برنامه ها و زودبندهای بین المللی طرفداران غارت کشور و پیوند با مراکز مالی امپریالیسم جهانی، تحول اساسی را در مجموعه جهات خواهان شد. به همین دلیل است که باید هر کاندیدا، از هر جناحی را، از هر طریق ممکن وادار ساخت تا برنامه های اقتصادی و سیاسی هر خود را رسماً اعلام دارد. آگاهی عمومی از برنامه های اقتصادی و سیاسی هر کاندیدائی از هر جناحی می تواند حضور آگاهانه مردم را در کارزار انتخاباتی ممکن سازد! تمام هول و جنگالی که طرفداران اقتصادی بازاری و تجاری پیرامون اسلام خواهی و اسلام پناهی راه انداخته و می اندازند، برای گریز از بیان همین برنامه هاست. این حیل کهنه را، که سال هاست در جمهوری اسلامی سیر ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری و طرفداران زمینداران بزرگ است، باید افشاء کرد!

* این فصول از گزارش بانک جهانی از روزنامه سلام و کیهان چاپ لندن تاریخ ۱۳ دیماه ۷۵ استخراج شده است.

بانک جهانی حامی برنامه ایست که ناطق

نوری اعلام داشته است!

امپریالیسم جهانی

کدام برنامه و جناح

را تائید می کند؟

بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، در آستانه انتخابات میان دوره ای مجلس اسلامی، گزارشی را منتشر ساختند، که پیش از آنکه یک گزارش اقتصادی باشد، گزارشی سیاسی است! این گزارش را باید، پیام و حمایتی سیاسی، از جانب امپریالیسم جهانی، از آن جناحی در جمهوری اسلامی تلقی کرد، که اراده خود را برای پیگیری فرامین این دو مرکز مالی امپریالیستی اعلام داشته و یا اعلام دارند. متن این گزارش، که در اختیار جمهوری اسلامی نیز گذاشته شده، در هیچ نشریه ای، بطور کامل چاپ نشده است، بلکه هر نشریه ای، چه در داخل ایران و چه در خارج از کشور، قسمتی از این گزارش را براساس برداشت های خود منتشر ساخته است. * حتی در همین محدوده ای که اشاره به مفاد گزارش مورد نظر شده است، می توان خواست و نظر حمایتی بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را از کاندیداهای طرفدار برنامه "تعدیل اقتصادی" درک کرد. در گزارش بانک جهانی، از روند منظم بازپرداخت بدهی های جمهوری اسلامی، یاد شده است، اما در ادامه آن به نکته بسیار مهمی اشاره شده است که اغلب روزنامه های منتشر کننده این خبر در داخل کشور بدان نپرداخته اند. براساس این نکته، بانک جهانی بر ضرورت اصلاحات اقتصادی وسیع و ساختاری در ایران تاکید کرده و آنها را بخش های جدائی ناپذیر از برنامه "تعدیل اقتصادی" اعلام داشته است، که طبق برنامه زمان بندی شده اجرا نشده است. این اصلاحات ساختاری کامل نشده (همان تعدیل در برنامه "تعدیل اقتصادی" که با مخالفت شدید سرمایه داری تجاری و بازاری ایران روبروست) بینیم این اصلاحات ساختاری که بانک جهانی خواستار آنست، کدام است و از آن مهم تر اینکه چه جناح و جریانی خود را متعهد بدان اعلام می دارد. این شناخت از آن رو ضرورت دارد، که باید کمکی باشد به همه نیروهای ترقیخواه در طیف اپوزیسیون که تکلیف خود را در برابر تحولات ایران روشن کند. اصلاحات اعلام شده در گزارش بانک جهانی اینچنین است:

۱- تک نرخی کردن ارز

(یعنی یزایی ارزش ریال با دلار، که حاصل آنرا در روسیه شاهدیم و در همین شماره راه توده نیز به نقل از لوموند دیپلماتیک و در ارتباط با مافیای روسیه آنرا می خوانید. در جمهوری اسلامی نیز اگر جلوی آنرا نگرفته بودند، این سقوط پول ملی ایران، تاکنون بارها فراتر از یک دلار، برابر با هزار تومان رفته بود! که طبعاً گرانی باز هم بیشتر و فشار باز هم مضاعف تر را بر مردم ایران تحمیل کرده بود)

۲- اصلاح نظام مالیاتی

(که بی تردید در نظام سیاسی حاکم بر ایران و تسلط بازار و سرمایه داری تجاری بر آن، چیز جز فشار مالیاتی بر توده مردم و به سود سرمایه داران صاحب قدرت سیاسی در جمهوری اسلامی نبوده و نیست)

۳- آزاد سازی بازرگانی خارجی

(نام دقیق تر این اصطلاح، همان سپردن بی کنترل صادرات و واردات به بازار و سرمایه داری تجاری ایران است، که سران و رهبران حزب سرمایه داران

مقایسه حیرت انگیز برنامه دولت "ناطق نوری" و گزارش بانک جهانی

فرمان بانک جهانی

اطاعت "ناطق نوری"!

استخراج کرده و در زیر تکرار می کنیم. مقایسه این دو برنامه و هماهنگی آنها با یکدیگر خود صریح ترین و روشن ترین تحلیل و استدلال پیرامون نقشی است متولفه اسلامی در جمهوری اسلامی بر عهده دارد و در پیوند با امپریالیسم جهانی می خواهد آنها در ایران پیش ببرد. بانک جهانی می نویسد:

- ۱- انجام اصلاحات وسیع ساختاری در ایران؛
- ۲- اصلاح نظام مالیاتی و استقلال بانک مرکزی؛ (در چارچوب همان اصلاحات وسیع ساختاری و اداری که بانک جهانی و ناطق نوری بیان می کنند)؛
- ۳- آزاد سازی بازرگانی خارجی.

این پیوند اساسی و زیربنایی با دو ارگان مالی وابسته به اولیگارش جهانی و امپریالیسم جهانی، چگونه می تواند وابستگی مستقیم سیاسی به امپریالیسم جهانی را به همراه نیاورد؟ و این درحالی است که مصاحبه ناطق نوری در ایران و اشاره به برنامه های دولت احتمالی اش، در واقع پیش از آنکه روی داخلی داشته باشد، روی بیرونی دارد و خواهان حمایت بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و امپریالیسم جهانی برای پیروزی در انتخابات، به هر قیمت است! آنها که برای مذاکره مستقیم و آشکار با جمهوری اسلامی، خواهان استقرار حکومتی یکپارچه و بر قدرت در ایران هستند، معنای سخنان ناطق نوری و سرمایه داری تجاری حامی وی را همانقدر صریح و بی پرده در می یابند، که ناطق نوری آنها صریح و بی پرده بیان می کند! از نگاه امپریالیسم جهانی، اگر این دولت یکپارچه در ایران، به قیمت سرکوب خونین و بستن دهان ها و شکستن قلم ها مسلط شد و نفت ایران را در اختیار آنها گذاشت و در سیاست های منطقه ای نیز با آمریکا هماهنگ شد، که چه بهتر، و اگر نشد و با مقاومتی در حد جنگ داخلی در ایران ختم شد روبرو شد، که این نیز چندان از تدارکات و پیش بینی های آمریکا و اسرائیل در اطراف ایران و منطقه دور نیست! بنابراین پیروزی سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی در قطعه کامل قدرت در ایران همانقدر با اهداف منطقه ای آمریکا و اسرائیل هماهنگ است، که کشیده شدن ایران به جنگی داخلی، که زمینه ساز آن نیز سرمایه داری وابسته و ارتجاع مذهبی است!

سرمایه داری آلمان و ناطق نوری!

روزنامه "فرانکفورتر آلگماینه" چاپ آلمان در شماره ۱۶ دسامبر ۹۶ خود مصاحبه خبرنگار این روزنامه را با علی اکبر ناطق نوری منتشر ساخته است. بخش اعظم این مصاحبه اختصاص دارد به دیدگاه های علی اکبر ناطق نوری پیرامون برنامه تعدیل اقتصادی، مناسبات جمهوری اسلامی با آلمان و سرانجام سوژه تبلیغاتی "سلمان رشدی".

لحن و محتوای مصاحبه و تفسیر فرانکفورتر آلگماینه، که سخنگوی سرمایه داری بزرگ آلمان شناخته می شود، بر این مصاحبه، در تائید دیدگاه های اقتصادی ناطق نوری است! فرانکفورتر آلگماینه با خرسندی می نویسد، که ناطق نوری طرفدار برنامه "تعدیل اقتصادی" است و می خواهد برنامه های دولت رفسنجانی را با قاطعیت بیشتری ادامه دهد! نویسنده مقاله، اشاره به دیدگاه هایی می کند، که ناطق نوری هم در مصاحبه خود با نشریات داخل کشور و هم در مصاحبه با فرانکفورتر آلگماینه اعلام داشته است. (نکات اساسی مصاحبه ناطق نوری با نشریات داخل کشور را در همین شماره راه توده بخوانید)

فرانکفورتر آلگماینه، شانس خوبی را برای انتخاب ناطق نوری به ریاست جمهوری پیش بینی کرده و سپس در اشاره به دادگاه میکونوس، نظر ناطق نوری را مطرح می سازد، که در صورت محکوم شدن سران جمهوری اسلامی در این دادگاه مناسبات آلمان با جمهوری اسلامی تیره خواهد شد. فرانکفورتر آلگماینه، سپس مانند همه نشریات اروپایی ماجرای جنجالی سلمان رشدی و نظر ناطق نوری در این خصوص را مطرح می کند. ناطق نوری، به نوشته فرانکفورتر آلگماینه درباره سلمان رشدی و حکمی که توسط آیت

علی اکبر ناطق نوری "از سوی حزب سرمایه داری تجاری و بازاری ها" متولفه اسلامی" کاندیدای ریاست جمهوری است. طیف روحانیون حامی این انتخاب متولفه اسلامی، بارها از سوی "راه توده" معرفی شده اند و در این شماره نیز با چند چهره دیگر این طیف آشنا خواهید شد. این طیف و متولفه اسلامی، ناطق نوری را متعهد به اسلام، مطیع ولی فقیه و فردی معرفی می کنند که از کوره آزمایش های گوناگون در جمهوری اسلامی بیرون آمده است. این کوره ای که متولفه اسلامی و روحانیون وابسته به جحش و متولفه اسلامی از آن یاد می کنند، همان کوره ایست که طرفداران سرمایه داری تجاری از ابتدای پیروزی انقلاب سعی کردند آنها گرم نگهدارند. این کوره که ناطق نوری از آن بیرون آمده، اکنون آنقدر گرم شده که یک انقلاب و آرمان های آنها به کام خود کشیده است. تعهد ناطق نوری به اسلام و ولی فقیه نیز در زمان حیات آیت الله خمینی بارها به امتحان گذاشته شد. مقاومت های او در برابر احکام ثانویه و حکومتی که آیت الله خمینی فتوای آنها صادر کرده بود، باندازه کافی تعهد دو گانه ناطق نوری به اسلام امریکائی (سرمایه داری) و ولی فقیه را به نمایش گذاشته است! تمام آن صفاتی که متولفه اسلامی و روحانیون وابسته به آن برای ناطق نوری بر می شماری، هیچیک روشن کننده مأموریت واقعی او برای اجرای منویات بازار و سرمایه داری تجاری و ارتجاع مذهبی نیست. این واقعیات را باید از دهان خود او شنید. ناطق نوری اخیراً، طی یک مصاحبه مشروح، که ۹۰ درصد آنها حرف های بی ارتباط با واقعیات پشت پرده تشکیل می داد، اشاره به برخی از مفاد برنامه دولتی که می خواهد در آینده تشکیل بدهد کرد. "راه توده" در شماره ۵۵ خود این نکات را از آن مصاحبه مشروح استخراج کرده و منتشر ساخت. در فاصله انتشار شماره ۵۶-۵۵ راه توده، گزارش بانک جهانی و صندوق بین المللی پول نیز انتشار یافت. در این گزارش مشروح نیز، مانند مصاحبه ناطق نوری، نکات اساسی و گریه در لایه های پنهان بود. همخوانی این نکات گریه و اساسی با نکات اساسی که در مصاحبه ناطق نوری به آنها اشاره شده بود، آنقدر زیاد و تکان دهنده است، که مطالعه مجدد آنها در کنار یکدیگر، برای آگاهی از ماهیت رویدادها در جمهوری اسلامی ضروری بنظر می رسد. این مقایسه می تواند برای نیروهای مترقی و خواهان تحولات اساسی در ایران چراغ راهنمایی باشد، جهت اتخاذ شعارها، سیاست ها و تبلیغات افشاگرانه!

ناطق نوری در مصاحبه خود می گوید:

- ۱- اگر من رئیس جمهور شوم، یکی از اقدامات اصلاح ساختار اداری کشور است؛
- ۲- اصلاح نظام مالیاتی کشور، نیز در برنامه من است؛
- ۳- تجدید نظر در مقررات صادرات و واردات نیز از برنامه های من است؛
- ۴- بررسی پیوستن به سازمان تجارت جهانی نیز در برنامه من است؛

ناطق نوری در همین مصاحبه اشاره به تدارک وی و آنها که او را جلو انداخته اند (جحش و متولفه) برای یورش سازمان یافته به دانشگاه ها و فرهنگ و هنر می کند، که در شماره ۵۵ راه توده مشروح این نظرات و افشای آنها منتشر شده است. در این شماره، با توجه به گزارش بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، برنامه اقتصادی دولت احتمالی ناطق نوری مورد نظر ماست و هماهنگی حیرت انگیز و همزمان آنها با یکدیگر. فشرده نظر بانک جهانی در باره روند اقتصادی مورد نظر امپریالیسم جهانی در جمهوری اسلامی را نیز

عسگر اولادی برای چه هدفی در قم "شرفیاب" شد!

حزب "موتلفه اسلامی"، بلافاصله پس از برگزاری انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی، بصورت رسمی اعلام داشت که کاندیدای این حزب برای ریاست جمهوری حجت الاسلام "ناطق نوری" است. موتلفه اسلامی که خود را پیوسته مطیع و تابع روحانیت معرفی کرده بود، با این اقدام، پرده‌ها را کنار زد و نشان داد که روحانیون حکومتی پیرو این حزب و سرمایه داری تجاری هستند و نه موتلفه پیرو روحانیت!

بدنبال این اقدام حزب "موتلفه اسلامی" و برخی جدائی‌های ناشی از شکست روحانیون حکومتی و سران موتلفه اسلامی در انتخابات دوره پنجم، جامعه روحانیت مبارز تهران، برای حمایت از کاندیدای اعلام شده موتلفه برای ریاست جمهوری، یعنی "ناطق نوری" دچار تزلزل شد. سران موتلفه بلافاصله راهی قم شدند و طی ملاقات با مراجع مذهبی، حمایت آنها را برای انتخابات ناطق نوری جلب کردند. این حمایت با آنکه از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، با اکثریت شکننده و در جلسه‌ای که همه اعضا در آن شرکت نداشتند اتخاذ شد، رابطه و تسلط بازار و موتلفه اسلامی را بر حوزه‌های علمیه قم نشان داد. پس از بازگشت سران موتلفه از سفر قم، روحانیت مبارز تهران نیز طی جلسه‌ای که عده زیادی از اعضای رهبری از آن غیبت داشتند، نظیر مدرسین حوزه علمیه قم برای کاندیداتوری ناطق نوری را تأیید کرد و بدین ترتیب بیعت روحانیت حکومتی را با بازار یکبار دیگر اعلام شد!

تعیین تکلیف آشکار بازار و حزب آن "موتلفه اسلامی" برای روحانیت، در مطبوعات داخل کشور بتدریج و به اشکال گوناگون مطرح شد و روزنامه رسالت، که فعلاً نقش ارگان مرکزی "موتلفه اسلامی" را برعهده دارد، در مقام توجیه و پنهان ساختن این تسلط برآمد. در این چارچوب نظر "حسب ا لله عسگر اولادی"، دبیرکل "موتلفه اسلامی" در تاریخ دوم دیماه در روزنامه رسالت اینگونه انتشار یافت: «از شش تن از مراجع عظام فرصت شرفیابی (پس از طرد قاطع سران موتلفه از سوی مردم در انتخابات مجلس پنجم) گرفته شد. در محضر آن بزرگواران استدعاهائی (در واقع نه استدعا، بلکه دیکته نظرات و شرایط موتلفه برای کاندیدای ریاست جمهوری) در مورد ویژگیهای رئیس جمهوری آینده به عمل آمد که با توجه به فرمایش آن بزرگواران به این مهم رسیدیم که جناب آقای ناطق نوری برای ریاست جمهوری فرد اصلح و ارجح هستند.»

در واقع عسگر اولادی آشکارا به همه ملت ایران دروغ می‌گوید، چرا که اعلام حمایت از ناطق نوری قبل از سفر، و یا به قول خود وی "شرفیابی" و "استدعاها" در قم انجام شده بود.

ترساندن مراجع از موسوی!

در تهران گفته می‌شود، که هیأت رهبری حزب "موتلفه اسلامی" به قم سفر کرد، تا برای جبران شکست در انتخابات مجلس پنجم و اخراج آن‌ها از مجلس توسط مردم و بمنظور قبضه قوه اجراییه و سپس برقراری دیکتاتوری بازار و جمع کردن بساط مجلس و... روحانیون سنتی و حکومتی را با این هدف خود همراه سازد. آنها در این سفر نسبت به انتخاب میرحسین موسوی به سمت ریاست جمهوری به روحانیون هشدار دادند. هیأت رهبری موتلفه بر همان اختلافات روحانیون و دولت میرحسین موسوی انگشت گذاشتند، که در زمان حیات آیت الله خمینی پیوسته انگیزه اساسی بزرگترین تنش‌ها بین دولت، آیت الله خمینی و روحانیون طرفدار بازار و سرمایه داری تجاری و زمینداری بزرگ بود. در همین چارچوب به افشای دو نامه "آیت الله گلپایگانی" در همین شماره راه توده مراجعه کنید!

۱. الله خمینی در آخرین ماه‌های حیاتش، بر اثر زمینه‌سازی حجتیه و موتلفه اسلامی و با هدف منحرف ساختن اذهان مردم ایران از مبارزه واقعی علیه غارت کشور توسط امپریالیسم جهانی صادر شد، می‌نویسد:

«...ناطق نوری اطمینان داده است، که جمهوری اسلامی، تحت ریاست جمهوری او نیز، گروهی را برای قتل سلمان رشدی اعزام نخواهد داشت. سه سال پیش نیز، ناطق نوری نخستین شخصیت سیاسی جمهوری اسلامی بود که خواستار عدم تعقیب ماجرای سلمان رشدی شد. بدنبال او سیاستمداران ایرانی دیگری نیز همین موضع را اعلام داشتند.» (اشاره فرانکفورت‌آلگماینه، به محمد جواد لاریجانی است)

جنبال حکم ارتداد و ترور سلمان رشدی، بخشی از توطئه‌های جنایتکارانه و ضد انقلابی حجتیه و موتلفه اسلامی است، که در جریان تشدید بیماری آیت الله خمینی و در آستانه درگذشت وی شکل گرفت. از جمله این جنایات، قتل عام زندانیان سیاسی، مذاکره پنهان با بانک جهانی و صندوق بین المللی پول برای پذیرش فرامین آنها و... است. بدین ترتیب، ناطق نوری که خود در وابستگی مستقیم به موتلفه اسلامی می‌خواهد به ریاست جمهوری برسد، از سوژه‌ای صحبت می‌کند، که خودش مستقیم و غیر مستقیم در شکل‌گیری آن دست داشته است. محمد جواد لاریجانی، طی دو سفر خود به کشور سوئد و در کسوت سخنگوی موتلفه اسلامی و برای روشن ساختن مواضع این حزب جهت مذاکره با غرب، خطاب به مطبوعات این کشور بصورتی صریح گفته بود، ماجرای سلمان رشدی و حکمی که در این مورد صادر شده، یک حکم مذهبی است و ضمانت اجرایی ندارد!! (خبر مربوط به این مصاحبه و اظهار نظر، همان زمان در راه توده منتشر شد)

پیش بینی می‌شود، که در صورت پیروزی ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری، محمد جواد لاریجانی وزیر خارجه وی شود! در واقع نیز موتلفه و حجتیه، تمام مبارزه با باصطلاح استکبار را در همین حکم و این جنبال خلاصه کرده‌اند. جنبالی که خودشان هم خوب می‌دانند از نظر جهانی محکوم است و افکار عمومی ایران هم بر سر عقب نشینی از آن معترض نخواهد بود. بدین ترتیب آنها معامله و مذاکره با امپریالیسم جهانی را در حد همین مانع کوچک و در واقع پوچ خلاصه کرده‌اند. مانعی که تمامی محتوای واقعی مبارزه کشورهای نظیر ایران با امپریالیسم جهانی و در جهت حفظ استقلال خویش را پنهان می‌دارد. از ابتدا نیز موتلفه و ارتجاع مذهبی جمهوری اسلامی، با همین هدف ماجرای قتل سلمان رشدی را علم کرد!

بازتاب مقاله فرانکفورت‌آلگماینه در نشریات ایران!

روزنامه ایران که در تهران منتشر می‌شود و بسیاری اعتقاد دارند، از جمله معنود روزنامه‌های خبری و حرفه‌ای در جمهوری اسلامی است، که با کوشش برخی از روزنامه نگاران حرفه‌ای و قدیمی ایران منتشر می‌شود، درباره این مصاحبه و تحلیل و برداشت فرانکفورت‌آلگماینه از آن می‌نویسد: «... آقای ناطق نوری در مصاحبه با "فرانکفورت‌آلگماینه" خود را بعنوان سیاستمداری میانه‌روتر و قابل محاسبه‌تر معرفی کرد. وی ضمن تأکید بر اینکه «متعصبی افراط گرا نیست، اطمینان داد که ایران تحت ریاست جمهوری او نیز کماتونشی برای کشتن سلمان رشدی اعزام نخواهد کرد!»

مصاحبه فرانکفورت‌آلگماینه، با ناطق نوری از دیدگاه دیگری نیز مطرح است و آن اینکه چرا این روزنامه در یکی از مقاطع حساس در مناسبات سیاسی-اقتصادی جمهوری اسلامی و آلمان با ناطق نوری مصاحبه کرده است. بنظر می‌رسد، همانطور که در گزارش مربوط به بازداشت و رهائی "فرج سرکوهی" در "راه توده" تأکید شده بود، فرانکفورت‌آلگماینه با آگاهی از دست‌های پنهان موتلفه اسلامی و طرفداران گسترش همه جانبه مناسبات جمهوری اسلامی با انگلستان، در پشت ماجرای بازداشت سرکوهی و تلاش برای نشان دادن قدرت خود در جمهوری اسلامی به دولت آلمان، این مصاحبه را انجام داده است. ناطق نوری و فراکسیون موتلفه و روحانیت مبارز در مجلس اسلامی، در جریان جنبال مربوط به دادگاه میکونس و تظاهراتی که در مقابل سفارت آلمان در تهران سازمان یافته بود، بی‌وقته خواهان قطع مناسبات سیاسی با آلمان بود. این موضع تا اعزام خبرنگار فرانکفورت‌آلگماینه به تهران، مصاحبه با ناطق نوری و انتشار تحلیل و برداشت مثبت و تأیید آمیز این روزنامه نسبت به ریاست جمهوری ناطق نوری ادامه یافت.

کی از کی اطاعت می کند؟

این عقب گرد با حمله به دیگر دستاوردهای زنان همراه بوده است: از جمله حق سقط جنین در لهستان تحت فشار کلیسا به موارد صرفاً خطرناک برای سلامت مادر محدود گشته است. این وضع در جمهوری مجارستان، اسلواکی، بخش شرقی آلمان نیز به همین گونه است. دیگر آن برابری حقوقی با مردان از بین رفته و در بهترین حالا، آنان ۲۰ تا ۳۰ درصد کمتر از مردان برای انجام همان کاری که مردان انجام می دهند، حقوق می گیرند. تنها ۳ تا ۱۰ درصد مدیران شرکت ها زن می باشند.

در روسیه زنان ۶۲ درصد تعداد بیکاران را تشکیل می دهند. مناطق کشاورزی و کمتر صنعتی از زنان خالی می شود. تغییر ساختار اقتصادی، کارست اقتصاد بازار و سرانجام "تولیرالیسم" و کوچکتر شدن روزافزون خدمات اجتماعی موجب افزایش مسئولیت زنان در خانه گشته است. بسته شدن مهد کودک ها، کودکان ها، اقامتگاه های سالمندان که قبلاً با بودجه دولتی اداره می شدند - دلیلی و بهانه ای مضاعف شده است برای راندن زنان به کنج خانه هایشان!

جالب است که مقامات دولتی در کشورهای سابق سوسیالیستی، برای توجیه سیاست راندن زنان به کنج خانه از همان استدلال هائی استفاده می کنند که در جمهوری اسلامی برای همین هدف استفاده می شود. حتی برخی از استدلال های مقامات دولتی در کشورهای سوسیالیستی سابق برای خانه نشین ساختن زنان، اظهارات طالبان حاکم بر افغانستان را به یاد می آورد. استدلال هائی از این نوع: خانه برای زنان محل امن واقعی است! وظیفه مقدس مادری و...

(گزیده ای از مقالات نشریات مترقی اسپانیا درباره خانه نشین زنان در شرق اروپا)

سازمان ملل متحد، دگرگون خواهد شد؟

دیرکل سازمان ملل متحد، "پطروس گالی" سرانجام و بر اثر پافشاری دولت ایالات متحده آمریکا از قصد خویش برای انتخاب مجدد به این سمت منصرف شد. بدنبال اعلام انصراف وی، کاندیدائی که پیوسته در این سال ها مورد توجه همانطور که همدس زده می شد، کوفی عنان بلافاصله پس از انتخاب به این سمت، اعلام داشت که در ساختار سازمان ملل متحد، با توجه به شرایط نوین جهانی (حذف اتحاد شوروی از صحنه جهانی و برقراری توازن قوا به سود آمریکا) تغییر باید بکند. او طرحی را که در این زمینه از پیش تهیه کرده بود، بعنوان طرح پایه پیشنهاد کرد. اعلام همین طرح که براساس آن ترکیب شورای امنیت سازمان ملل متحد تغییر خواهد کرد و بر نقش نظامی این سازمان تحت رهبری آمریکا افزوده خواهد شد، نشان داد که کوفی عنان "می دانسته سرانجام و بر اثر پافشاری آمریکا به این سمت برگزیده خواهد شد.

نخستین انتخاب کوفی عنان در سازمان ملل متحد (گرچه جنبه موقت به آن داده است) خود گویای بسیاری از واقعیات است. واقعیاتی که سازمان ملل متحد را هرچه بیشتر به آلت دست آمریکا مبدل ساخته و از نقش و مأموریت بنیانگذاری آن می کاهد. بر اساس این تصمیم، "فرد آگهارد" به سمت سخنگوی موقت دیرکل سازمان ملل تعیین شد. او قبلاً سخنگوی بخش عملیات باصلاح حفظ صلح را برعهده داشت. بخشی که در سال های اخیر و با مأموریت های نظامی که آمریکا برای خود در اقصی نقاط جهان تعیین کرد، فعال ترین و مهمترین بخش سازمان ملل شده بود. آنچه که درباره طرح کوفی عنان "گفته می شود، حکایت از تقویت بخش نظامی سازمان ملل و تناید خواست ها و سیاست های آمریکاست.

وزیر خارجه جدید آمریکا نیز که قبلاً در سازمان ملل متحد، نماینده این کشور بود، بر همین بخش در سازمان ملل متحد تاکید دارد و مطابق نظرات نظامی خویش خواهان تقویت آنست.

اروپا و بویژه فرانسه در جریان انتخاب دیرکل جدید برای سازمان ملل متحد کوشش بسیار کرد که "پطروس گالی" را بر این سمت نگهدارند یا حداقل از انتخاب "کوفی عنان" جلوگیری کنند، اما رقابت آن با آمریکا، همچنان که در دیگر عرصه های اقتصادی و سیاسی جهان اکنون چنین است، به سود آمریکا تمام شد و یکبار دیگر اروپا در رقابت ها و تضادهای ناشی از تقسیم قدرت جهانی، پس از اتحاد شوروی در برابر آمریکا سر تسلیم فرود آورد!

از حجت الاسلام ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی و کاندیدای بازار برای ریاست جمهوری، اخیراً در نشریه "کار و کارگر" که تیراژ آن همزمان با درج اخبار سیاسی کشور افزایش یافته، این نقل قول قابل توجه انتشار یافته است: «من همواره از آیت الله مهملوی کتی اطاعت می کنم» (کار و کارگر ۱۵ دیماه)

بر کمتر کسی پوشیده است، که آیت الله مهملوی کتی، در مخالفت با برخی حرکات سیاسی ناطق نوری از دبیر کلی جامعه روحانیت مبارز استعفا داد و برای مدتی نیز این سمت در اختیار ناطق نوری بود. بعد از انتخابات مجلس پنجم، جامعه روحانیت در نشستی که گفته می شود در آن شکست روحانیون حکومتی مورد بررسی قرار گرفت، امامی کاشانی به دبیر کلی این جامعه انتخاب شد.

آیت الله مهملوی کتی، بدون دبیر کلی جامعه روحانیت و با به در اختیار داشتن این سمت، دارای اعتبار ویژه ای در جمهوری اسلامی است. این اعتبار به مناسبات گسترده او، که گفته می شود تا سطح محافل در انگلستان گسترش دارد، باز می گردد. بسیاری براین عقیده اند که او لژ فراماسیونری ایران را تجدید سازمان داده و در سفرهائی که به انگلستان دارد و در اقامت های چند هفته ای و چند ماهه ای که در این کشور دارد، حتی با برخی بلند پایگان رژیم گذشته نیز ملاقات می کند. از جمله این مقامات "جعفر شریف امامی"، رئیس مجلس سنای شاهنشاهی و لژ اعظم فراماسیونری ایران است که در انگلستان مقیم است. مناسبات انگلستان با جمهوری اسلامی، که در دوران اخیر و همسو با سیاست های نوین و منطقه ای انگلستان برای تشکیل بلوک بندی های اسلامی در منطقه گسترش یافته، باید در این نوع مناسبات جستجو شود. ناطق نوری که می داند برای رسیدن به مقام ریاست جمهوری، باید از کجا اطاعت کند، با اعلام اطاعت از آیت الله مهملوی کتی، در واقع اطاعت خود را از آن مقام و قبله اعلام می دارد. این اظهار اطاعت ناطق نوری دو حقیقت دیگر را نیز در خود دارد:

۱- قدرت واقعی در جمهوری اسلامی، در دست کسانی است که خود را طرفدار دو آتشه ولایت مطلقه فقیه اعلام می دارند و در اصل این مقام راه می برند؛

۲- ضعف مقام رهبری کنونی در جمهوری اسلامی "علی خامنه ای"، که در حلقه روحانیونی نظیر آیت الله مهملوی کتی، حلقه محکمی به حساب نمی آید، آشکاراست، که ناطق نوری برای رسیدن به ریاست جمهوری اطاعت خود را از مهملوی کتی اعلام می دارد!

زنان در شرق اروپا خانه نشین می شوند!

دنا - اسپانیا

اخراج گسترده زنان از محل کارشان و نیز بازگرداندن زنان تحصیل کرده و متخصص به گوشه آشپزخانه، از پدیده های جدیدی است که در کشورهای سوسیالیستی سابقه رایج شده است. با کارست اقتصاد سرمایه داری در کشورهای اروپای شرقی، زنان که از زمان حکومت های سوسیالیستی تا ۵۵ درصد نیروی کار کشورهاشان را تشکیل می دادند، به خانه هایشان رانده شده اند. آنان اولین قربانیان بحران اقتصادی و بیکاری ناشی از تغییر نظام اقتصادی از سوسیالیستی به سرمایه داری به حساب می آیند. اگر در کشورهای سابق سوسیالیستی سهمیه کاندیداهای انتخاباتی زنان بیش از ۲۰ درصد مجموع کاندیداها بود، در رژیم های جدید این سهمیه تا مرز چند نفر کاهش یافته است.

در سال ۱۹۹۵، ۱۸ پارلمان کشورهای اروپای شرقی و نیز روسیه، تنها ۸ درصد نماینده زن داشتند. در سال ۹۳ و در انتخابات مجلس دومای روسیه، حزب زنان برجسته حکومت سابقه - حزب زنان روسیه - نزدیک به ۸ درصد آراء را به خود اختصاص داده و توانست ۴۲ نماینده به پارلمان بفرستد، در حالیکه در انتخابات قانونگذاری دسامبر ۱۹۹۵ این رقم به یک نفر کاهش یافت!

را وابسته به اتحادیه انجمن های اسلامی می دانند. در مراسم غیر دولتی، همان اندازه مسائل اساسی و سیاسی کشور مطرح شد، که در مراسم دولتی از آن طفره رفته شد! (در پی همین مطلب گزارشی را که از ایران و در این ارتباط رسیده، در صفحه پاسخ به نامه ها بخوانید)

به مناسبت سالگرد اشغال سفارت آمریکا، امسال در حسینیه چماران، از سوی اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه های سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) و اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان دانشگاه های تهران مراسمی برگزار شد. در این مراسم همسر "رجائی" سخنرانی کرد. خانم رجائی، پس از انفجار نخست وزیری و کشته شدن وی، به نمایندگی مجلس انتخاب شد، اما پس از درگذشت آیت الله خمینی و کودتای خرنده ای که بازار و حزب آن "موتلفه اسلامی" به کمک بخشی از روحانیت حکومتی و ارتجاع مذهبی، علیه طرفداران اقتصاد سه بخشی انجام داد، از راه یافتن به مجلس محروم شد. بخش هایی از سخنرانی وی را در زیر می خوانید:

((... بارها امام فرمودند، خون دلی که پدر پیرتان از دست مقدس ناهای متحجر خورده است، از هیچ کس نخورده است. افرادی در زمان جنگ به خود اجازه می دادند برخلاف احکام حکومتی حضرت امام (ره) نظر بدهند و حتی عمل بکنند.)) (اشاره خانم رجائی به کسانی است که حالا طرفدار ولایت مطلقه ولی فقیه شده اند. بخش هایی از مصاحبه "بادامچیان" دبیر اجرایی موتلفه اسلامی را در این ارتباط و در همین شماره بخوانید)

خانم رجائی گفت: ((... ما باید ببینیم چه شد که سرمایه داری مجدداً دارد روی کار می آید؟ چه عواملی و چه کسانی باعث شده اند که این وضع اکنون ایجاد شود؟ آن مقدس ناهایی که امام از آن ها خون دل خورد، چه کسانی بودند و هستند؟ اینها یک دفعه ایجاد نشده اند. در چارچوب نظام اجتماعی هیچ چیز به یکباره ایجاد نمی شود، بلکه بایستی زمینه های انجام و تحقق آن ایجاد شود... این حرف ها از شروع انقلاب و در مجلس اول شروع شد و ادامه یافت... امروز کسانی که زمان امام منع شده اند، با توسل به خانواده های شهدای مشهور می خواهند خود را تطهیر کنند و مروتیت متزلزل خود را مستحکم کنند و برای خود آبروسی کسب کنند.)) (این اشارات شامل مصاحبه ای می شود که علینقی خاموشی، رئیس اتاق صنایع و بازرگانی کرده و خود را وابسته به پنج شهید دور و نزدیک خانواده اش معرفی کرده بود. روی دیگر این اشارات نیز بر می گردد و جانبداری و ولایت پرستی بازار و موتلفه اسلامی، که در مصاحبه بادامچیان نیز منعکس است و در ادامه می خوانید)

خانم رجائی در ادامه گفت: «مدتی قبل اینها برای هشت شهریور (روز انفجار نخست وزیری و کشته شدن رجائی و باهتر) اصرار می کردند که با من مصاحبه کنند، من گفتم که شما ولایت را مستمسک دست خود قرار داده اید و از این طریق به هر کس که با شما اختلاف سلیقه دارد برچسب می زنید و حاضر به حرف زدن نیست. اینها از روی ناآگاهی و اشتباه نیست، از روی آگاهی است. اینها چون دروغ و حيله است، مصیبتی بزرگ است و اصلاح نمی شود. شما که روی ولایت حضرت امام (ره) حرف می آوردید و می گفتید به تکلیفان عمل کرده اید، پس چرا اکنون این گونه عمل می کنید؟ (اشاره به پذیرش ولایت مطلقه فقیه). آنها که در مورد احکام حکومتی در برابر امام نظر می دادند و خود هم مجتهد نبودند و تبلیغات سوء می کردند که حضرت امام به ایشان گفتند دولت موسوی را تضعیف نکنید. این وضع کنونی ناشی از آن جریان هایی است که از پول و سرمایه داری شروع شد و اکنون به ظهور رسیده است. اگر بخواهم خلاصه کنم بایستی بگویم در انقلاب ما پولدارها پشت سر متحجرین سنگر می گیرند و فریاد وا اسلاما سر می دهند... اینها تا جایی پیش رفتند که به امام گفتند: تو حکم حکومتی نداده و در این مورد سکوت کن و امام پاسخ دادند: اگر من نظر ندهم، خیانت کرده ام... حالا چه شده است که اگر کسی به دولت فعلی ایراد و انتقاد کند برچسب ضد ولایت فقیه به او می زنید. پس مشخص است که این حرف های شما از روی اخلاص و صدق نیست و برای شما دانشجویان نیز سکوت جایز نیست. امروز تکلیف سنگینی بر دوش شما گذاشته شده است، امثال من بهتر است که سکوت کنیم و حرف هایمان را در سکوت بزنیم، اما شما بروید و بررسی کنید و مطالعه کنید و سکوت نکنید.»

همسر رجائی در هفته اشغال سفارت آمریکا و خطاب به دانشجویان:

سکوت را باید شکست!

پولدارها پشت

متحجرین مذهبی

سنگر گرفته اند!

* آنها که به امام توصیه می کردند سکوت کند و حرف نزنند، حالا طرفدار ولایت مطلقه فقیه شده اند!

دو طیف سیاسی، یکی در اپوزیسیون و دیگری در حکومت، بی وقفه اینگونه تبلیغ می کنند، که در طیف گسترده مذهبی ایران نه "چپ" وجود دارد و نه "راست"! تعجب آور اینست که بخشی از تبلیغ کنندگان این نظر در صف چپ اپوزیسیون جمهوری اسلامی قرار دارند!

این یک کاسه کردن همه جریانات مذهبی ایران - چه در حکومت و چه در پیرامون حکومت - و سپس راندن همه آنها به یک چوب، طی سال های اخیر، در عمل اپوزیسیون ملی و مترقی ایران را، که به دنبال روی کیهان لندن تبدیل شد، از تاثیر گذاری بر رویدادهای داخل کشور منفع ساخت. این غفلت، که ریشه در بی اعتنائی به رویدادهای داخل کشور، داخل و پیرامون حکومت دارد، بتدریج به نوعی سیاست انفجار کور و بی سازمان تبدیل شده است. انفجاری که ابزار و ابتکار عمل برای بهره برداری از آن را امپریالیسم جهانی بیش از نیروهای ملی و مترقی ایران در اختیار دارد!

هموائی بخش اعظم اپوزیسیون با بخش غالب و ارتجاعی حاکم در جمهوری اسلامی، برای انکار هر نوع جناح بندی، قشر بندی، چپ و راست و ... را ضرورت دارد، با استناد به اخبار، اطلاعات مستند و اظهارات سردمداران حکومت در جمهوری اسلامی و مطبوعات و چهره های شناخته شده در خارج از کشور مشخص ساخته و برآگاهی ها برای شناخت بیشتر افزود.

اختلاف طبقاتی

در جریان برگزاری مراسم مربوط به سالگرد اشغال سفارت آمریکا در ایران، امسال بیش از سال های گذشته، طرفداران دو خط اقتصادی و سیاسی در جمهوری اسلامی در برابر هم قرار گرفتند. این مراسم نیز طی دو روز و با شرکت دو طیف دولتی و دانشجویی برگزار شد. نکته قابل توجه امسال آن بود که دولت نتوانست مانع برگزاری مستقل از حکومت این مراسم توسط جناح چپ مذهبی و دانشجویانی شود، که خود

آدم زنده نمی بینند که از آن حدود عبور کند. و البته روشن است که در اطراف یک شهر صدهزار نفری همیشه روستاهای زیادی وجود دارد.

تا آنجا که حافظه ام یاری می کند کشوری را به یاد نمی آورم که به اندازه ایران در معرض حمله و هجوم قرار گرفته باشد. و اگر بنا می بود در چنین حال و احوالی علم و صنعت نیز در ایران به وجود می آمد، باید به ریاضیات و منطقه شک روا می داشتیم.

تاریخ ایران چنین است و موقعیت مرکزی جغرافیایی باعث چنین ادباری شده است. و اما اگر چه هجوم های تاریخی رشد صنعتی را در ایران کند می کند اما در عوض حرکت در میدان های ادبی، به چند دلیل سهولت کار بر ابزار کار، به نحو چشمگیری درخشان است و ادبیات هزار ساله ایران جزو نمونه های بی نظیر ادبیات جهانی محسوب می شود.

در این اواخر، هنگامی که با دوستان خارجی صحبت می کنم به نظرم می رسد که آنها به راستی باور کرده اند که مردمان جهان سوم دارای نقص های ژنتیکی هستند. پوزخند می زنند و برای نمونه رشد شگفت انگیز ژاپن را به میان می کشند، تا ثابت کنند وقتی یک ملت یا استعداد است این چنین است، و یا هنگامی که در باره بیابان و روح بیابان حرف می زنم که عامل موثری است در کندی حرکت ملت های بیابانی، اسرائیل را با دست نشان می دهند و باز به شعور مردمان این خطه شک می کنند.

داستان این چنین است: انگلستان نخستین کشور صنعتی جهان محسوب می شود، و پس از کشف آمریکا رشد صنعتی انگلستان شتاب می یابد و دامنه آن به کل اروپا و به ویژه اروپای غربی کشانیده می شود.

ژاپن نیز در اواسط قرن نوزدهم، پس از آگاهی از قدرت امریکانیان اصلاحاتی را آغاز می کند و در زمانی بسیار کوتاه به رشدی غیرت انگیز دست می یابد.

حالا اگر ژاپن و انگلستان را باهم مقایسه کنیم متوجه چند نکته جالب می شویم:

- ۱- مردمان ساکن این دو کشور دارای دو نژاد به کلی مختلف هستند؛
- ۲- مذهب این دو کشور-- حداقل در قرون گذشته -- به کلی با یکدیگر متفاوت بوده است؛
- ۳- زبان این دو کشور بکلی با یکدیگر متفاوت است؛
- ۴- این دو کشور تنها در یک اصل به هم شبیه می شوند: جغرافیا. الف- هر دو جزیره هستند ب- هر دو در کنار یک قاره قرار گرفته اند. ج- امکان حمله به هر دوی آنها -- در طول تاریخ -- محدود است.

البته نظام سیاسی دو کشور تا حدودی به هم شبیه است. اما در حقیقت آن دو از نظر موقعیت جغرافیایی در حاشیه دنیا زندگی می کنند، و بر حسب مکانیسمی که نیازمند تعریف پیچیده ای است، آنچه را که دیگران از دست می دهند، آن ها به دست می آورند و نگاه می دارند.

البته امروز این قانونمندی ها تا حدودی به هم ریخته است. اما در طول تاریخ، تا همین اواخر، از قدرت زیادی برخوردار بوده است.

ایران درست در میان ژاپن و انگلستان قرار می گیرد، و چون در این چهار راه جهان قدیم است، به طور خود به خود، دائم آنچه را که به دست آورده یا ساخته، از دست می دهد. هنگامی که می گویم ایران، تنها منظورم نژاد آریایی نیست، بلکه به تمام مللی اشاره دارم که در طی هفت هزار سال در این خطه زیسته اند. ستاره شناسی بابلیان شگفت انگیز است. این طریق اندیشه ای است که تا امروز در سرتاسر جهان کار برد دارد. اما اثری از بابلیان در روی زمین به چشم نمی خورد. آسوریان نیز که از کشته پشته می ساختند ناپدید شده اند. سومریان نیز به همین ترتیب ناپدید شده اند.

اما کسانی که می کوشند با مثال اسرائیل و رشد آن دیگر اقوام بیابانی را فاقد لیاقت نشان دهند، باید توجه کنند که این کشور حالت طبیعی ندارد. حدود پنجاه سال پیش یهودیان متخصص اروپایی و آمریکایی، پس از تاراند ساکنان اصلی منطقه وارد این بیابان شدند و با علم و آگاهی به این مسئله که می خواهند کشوری را بسازند، دست به کار شدند. آن ها حتی یک زبان مرده را از سرنو زند کردند، تا فرهنگ ویژه ای داشته باشند.

درست مثل این است که گروهی به سیاره دیگر بروند و چون آگاهانه رفته اند همه چیز را به درستی بسازند. اما مسئله تنها این نیست: اسرائیل به طور مرتب از اروپا و آمریکا سوسید می گیرد. گفته می شود که ایالات متحده همه ماهه بابت هر اسرائیلی هشتصد دلار به این کشور می پردازد (امیدوارم رقم و مدت را اشتباه نکرده باشم)

نگاهی به فصل پایانی کتاب "خاطرات زندان" شهرنوش پارسی پور

آنچه در ایران روی می دهد تفسیر بازاری ها از اسلام است!

شهرنوش پارسی پور، از جمله زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی است، که پس از رهائی از زندان دیده ها و مشاهدات خویش را نوشته و منتشر ساخته است. کتاب او، بنام "خاطرات زندان" بالغ بر ۵۰۰ صفحه است. او که از جمله نویسندگان نسل میانه ایران است، دو زندان شاه و جمهوری اسلامی را پشت سر گذاشته است. او پیش از انقلاب و اسارت در زندان های دو رژیم نویسنده بود و پس از رهائی از زندان نیز به نویسندگی ادامه می دهد.

پارسی پور، که رمان "طوبی و معنای شب" او در ایران چاپ شده است، در کنار مادر سالخورده اش و هر دو بر سر "هیچ" به اسارت جمهوری اسلامی درآمدند و هر دو شاهدی شدند زنده و ناظر بر جنایاتی که در زندان های جمهوری اسلامی در حق نسل انقلاب ۵۷ روا داشته شد. آنچه را "پارسی پور" در کتاب ۵۰۰ صفحه اش می نویسد، به واقع نیز فقط گزارش دیده هاست. همان که "م. رها" نیز در کتاب خاطرات خود از زندان زنان در جمهوری اسلامی نوشته است. "م. رها" چند بار در کتاب خاطرات خود، اشاره به حضور مادر و دختری در زندان می کند، که گوشه ای را در کناری به خود اختصاص داده و با چشم خویش همه چیز را عکسبرداری می کنند. "م. رها" در اشاره به شهرنوش پارسی پور و مادرش در زندان، می نویسد، که زن جوان -- یعنی "شهرنوش" -- نویسنده و هنر شناس است، و ایکاش او زنده بماند و بنویسد، بر سرما چه آوردند!

یادمانده های تلخ و به خون و درد آغشته "شهرنوش پارسی پور"، خاطرات "م. رها" را کامل تر می کند، اما هنوز با فصلی از رمان بزرگ انقلاب ایران، که سرانجام نوشته خواهد شد، فاصله دارد!

حیثیت زده از تقاضایی که خانم "پارسی پور"، در ارتباط با زندانیان توده ای، در کتاب خود دارد و ضمن ارج گذاری بر کتاب وی، بخش هایی از فصل پایانی کتاب خاطرات زندان ایشان را، با عنوان "نتیجه گیری"، که در واقع فصلی است جداگانه و در ارتباط با پژوهش های تاریخی وی، در زیر می آوریم:

نتیجه گیری

((ایران دارای بدترین جغرافیای جهان است. به نقشه که نگاه می کنیم، درست در مرکز جهان قدیم قرار گرفته است. این کشور در عین حال خشک است و در طول هفت هزار سال به مرور برای حل مسئله بی آبی سیستم قنات را به وجود آورده که مرکب از کانال های زیر زمینی و هر از گاه چاه هایی است که هوا را به داخل کانال منتقل می کنند. این قنات ها از کوه تا دشت ادامه می یابند و گفته می شود که اگر طول آن ها را با هم حساب کنیم از زمین تا کره ماه درازایشان است.

موقعیت مرکزی ایران باعث شده تا در طول تاریخ اقوام مختلف برای عبور از شرق به غرب و از شمال به جنوب و بالعکس از این محدوده عبور کنند. از این رو تاریخ ایران شرح حال سلسله هایی است که تقریباً همگی آن ها از خارج به کشور وارد شده اند (بیشتر از شمال شرقی) و نسبت به فرهنگ بومی بیگانه بوده اند، و در عین حال به عنوان گله داران دارای اسب نسبت به روستاییان وابسته به زمین و فقیر که به طور دائم مشغول لایروبی قنات ها بوده اند از نظر سرعت و تحرک برتری داشته اند. این مهاجمان همیشه به دلیل عدم شناخت نظام کشاورزی، حاصل زحمت روستاییان را به باد داده اند. در مقاطعی این نابودی به گونه ای بوده است که کشور را برای قرن های متوالی فلج کرده است. در تاریخ مغول شرحی می آید که تکرار آن در اینجا بی مورد به نظر نمی رسد.

مغولان تمامی یک کرور جمعیت شهر مرو در خراسان را می کشند. شانزده مرد در منار مسجدی پنهان می شوند و پس از خروج مغولان پائین می آیند. آنان یک سال از گوشت مردگان تغذیه می کنند و اندک گندمی را که در انبارها باقی مانده بود می کارند. سپس ۳۶ سال می گذرد و آن ها حتی یک

ملیون و انتخابات

کاندیدای انتخابات میان دوره ای در میاندوباب "حسین شریفی" را آزاد کنید!

اطلاعیه حزب ملت ایران - در آستانه انتخابات میان دوره ای مجلس اسلامی، در شهرهای، که قرار است انتخابات در آنها تجدید شود، گروه های فشار وابسته به ارتجاع و بازار فشار بر برخی کاندیداهای مستقل را تشدید کردند. حتی در برخی شهرهای کوچک، نهادها و مراجع باصطلاح قانونی وابسته به ارتجاع اقدام به دستگیری، بازداشت و گرفتن نامه انصراف کتبی از کاندیداتوری مجلس، در زیر فشار کردند. در این ارتباط در شهر میاندوباب و شاهین دژ، نامزد نمایندگی این شهر بشام "حسین شریفی" بازداشت شده است.

حزب ملت ایران، در اعتراض به این بازداشت و دیگر فشارهای حکومتی به کاندیداهای مستقل از حکومت و ارتجاع اعتراض کرد و با صدور اطلاعیه ای در تهران نوشت: «حسین شریفی، نامزد نمایندگی میاندوباب و شاهین دژ، شهروندی آزاد اندیش است که به هیچ سازمان سیاسی وابستگی ندارد»

در این اطلاعیه آمده است که حکومت مردم را از انتخاب افراد خود خواسته خویش باز می دارد و باید: «با فشار روز افزون، سردمداران جمهوری اسلامی را به عقب نشینی واداشت»

حزب ملت ایران، بعنوان آخرین گزارش خود پیرامون بازداشت حسین شریفی، در بولتن هفتگی خود نوشت که وی پس از دستگیری بشدت زیر فشار قرار گرفته، تا از نامزدی خود برای نمایندگی مجلس اعلام انصراف کند، اما تا بحال (۲۱ دیماه) وی به مقاومت ادامه داده است!

حسین شریفی به رغم باطل اعلام شدن نتیجه دور نخست انتخابات مجلس پنجم در میاندوباب و شاهین دژ از سوی شورای نگهبان و باطل اعلام شدن پیروزی نامبرده، بار دیگر و برای شرکت در انتخابات میان دوره ای خود را کاندیدا کرده است. او هنگامی دستگیر شد که سرگرم خرید نان در شهر بود. ماموران حکومتی او را در مقابل نانوائی بازداشت کرده و با ضربات مشت و لگد به درون اتومبیل خود بردند. گزارش های بعدی حاکیست که نامبرده به زندان مهاباد منتقل شده است.

در تهران، اطلاعیه حزب ملت ایران، در ارتباط با دستگیری حسین شریفی، نوعی تغییر مشی گذشته این حزب در ارتباط با انتخابات دوره پنجم مجلس (یعنی سیاست "تحریم انتخابات") تعبیر شده است. این در حالی است که برخی گزارش های دیگر نیز حاکیست که رایزنی های بسیار جدی برای اعلام کاندیداتی از میان ملیون ایران برای انتخابات ریاست جمهوری در تهران جریان دارد و تاکنون از چند چهره ملی و ملی-مذهبی در این ارتباط نام برده شده است!

در خارج از کشور

بازداشت حسین شریفی در خارج از کشور و مطبوعات اپوزیسیون راست و چپ که در تحریم انتخابات اشتراک نظر و روش دارند، بازتاب ضروری را نداشت و هیچ کارزای برای آزادی وی سازمان نیافت. این در حالی است که در محل، یعنی میاندوباب این بازداشت با عکس العمل و اعتراض مردم محلی روبرو شده است. ما وقتی می نویسم که حوادث ایران مسیر خود را طی می کند و مهاجرت به مسیری جدا از مسائل و درگیری های روزانه و قابل درک و لمس توده های مردم، به این نوع حوادث نیز توجه داریم!

از نظر اپوزیسیون مهاجر، این نوع مقاومت ها، اعتبار ندارد و این نوع بازداشت ها نیز در جد راه انداختن کارزار نیست؛ چرا که چنانچه در جمهوری اسلامی از نظر آنها یک طرفند است و همه سروسیمه یک کرباسند!

به مشکل روس ها توجه کنیم. آنها قرن هاست که در جستجوی راه های آبی هستند، تا بتوانند وارد میدان تجارت جهانی شوند. در دنبال این رویا در اروپا وارد انواع و اقسام عملیات شده اند، اما از سوتی نیز به سوی شرق حرکت کرده اند. آنان به زحمت و کندی خود را به منچوری رسانده اند و در سر راه با ده ها قوم مختلف روبرو شده اند. وضعیت روسیه در این ادوار همانند مرد غول آسانی است که خود را روی زمین پهن کرده تا دستی را در آب دریا تر کنند ...

و آسیای مرکزی پوشیده از قبائلی است که در بیابان ها سرگردانند. آنان -درست به دلیل جغرافیا- از دانسته های مرسوم به رشد تکنولوژی عقب مانده اند و چون بایان فاقد آب است، حتی در درون نظام فرهنگی خودشان نیز قادر نیستند با اتکا به تولید کشاورزی صنایعی بوجود آورند.

حالا آیا به راستی لازم است در باره مواردی نظیر عربستان و مغولستان حرف بزنیم که سرزمین های وسیعی را در اختیار دارند، اما قادر به کشت آن ها نیستند؟ و در نتیجه آیا بدیهی نیست که آنان از رشد تکنولوژی عقب مانده اند؟...

اما من شک ندارم که اسلام از معنی تخلیه نخواهد شد. واضح این مذهب مردی است که چهل سال در بیابان های عربستان زیسته است، گرسنگی، فقر، فحشا و بی آبی دیده است، و پیش از آن که ادعائی کند به مدت چهل روز در بیابان سرگردان بوده است. روح بیابان را می شناسد و همه چیز را بر این اساس داوری می کند. از این رو مردی است برای تمام فصول، آنچه او به دست داده محصول کار فلان سیاستمدار ناقلا، یا بهمان اقتصاددان زیرک نیست، بلکه محصول رنج است و گرسنگی، مقایسه و اراده به دگرگونی. این واقعیتی است که او تعدادی همسر داشته است و یکی از آن ها نه ساله بوده. اما این هم واقعیتی است که در آن مقطع اعراب مجبور بودند برای جلوگیری از فحشای زنایکه شوهر خود را از دست داده و نان آوری نداشتند با آن ها ازدواج کنند. ازدواج با دختران خردسال نیز در همین راستا انجام می شد تا از کشته شدن آن ها به دست پدر، به عنوان نان خور اضافی، جلوگیری شود. این ها سنت است و حتی اگر در کتاب آمده باشد می توان در آن ها تجدید نظر کرد و تغییرشان داد. مسئله حجاب نیز از همین مقوله است و حجاب برای زنان پیغمبر توصیه شده است. آن ها حتی پس از وفات پیامبر از ازدواج دوباره منع شدند که البته به عنوان یک استثناء مورد پذیرش قرار گرفته. اما در این لحظه گروهی تند رو و سنت گرا در کشور ایران دایره کوچکی کشیده اند و می خواهند همه را در آن جای دهند. و اکنون تمامی سنت گرایان خود در مرکز این دایره قرار گرفته اند و کم کم در زیر امواج جمعیت دفن می شوند.

اما، و نکته مهم همین است: آنچه در ایران رخ می دهد به نام اسلام است، اما اسلام نیست. آنچه در ایران فعلی اتفاق می افتد برحسب تفسیری است که بازاریان سنتی و مالکان قدیمی اراضی از اسلام به دست داده اند. روشن است که گروه ها و افراد غیر بازاری و غیر مالک نیز حق دارند تفسیرهای خود را به دست دهند... رشد جمعیت را نیز فراموش نکنید. رشد جمعیت کشور با امکانات آن تناسب ندارد... جمعیت دارد مفهوم اسلام را دگرگونه می کند. چون همه به این مفهوم آویخته اند و هر کدام چیز بر آن می افزایند و یا کم می کنند....»

بقیه انفجارها در پاکستان از ص ۲

تراژدی و پر درآمد گاز و نفت جمهوری های سابق اتحاد شوروی به دریای عمان، همگی تائیدی است بر همان ارزیابی که خاتم بی نظیر بوتو از برکناری خود و تغییر چهره ظاهری حکومت در پاکستان کرد. او گفت که می خواهند (بدون اشاره به خواستاران این خواست) حکومت اسلامی در پاکستان برقرار کنند.

پادرمیانی ترکیه

درباره تشکیل دولت "رفاه اسلامی" در ترکیه، مطالبی را در شماره "راه توده" می خوانید. گرچه حدس و گمان ها درباره این دولت در ترکیه و بویژه کنفرانسی که مرکب از ۸ کشور بزرگ اسلامی (بویژه ایران، پاکستان، اندونزی و...) در این کشور و به همت دولت "رفاه اسلامی" تشکیل شد، هنوز سیمای روشنی را درباره این دولت ترسیم نمی کند، اما آنچه مسلم است، دولت جدید ترکیه، یک "بلوک اسلامی" را پایه ریزی می کند، که خود رهبری آنرا در اختیار خواهد داشت. حضور دولت های اسلامی ایران، اندونزی، ترکیه و با احتمال بسیار و در آینده ای نه چندان دور "طالبان" و... در این بلوک جدید، نیازمند تشکیل یک دولت اسلامی در پاکستان است. رویدادهای پاکستان را در این چارچوب نیز باید دید. همچنان که یک دولت نظامی-مذهبی متکی به احزاب و سازمان های اسلامی-سنی این کشور، می تواند حمایت به مردم خشمگین از حوادث اخیر نیز متکی باشد. همین نیاز، نیز می تواند از جمله دلائل حوادث اخیر پاکستان باشد!

سرمقاله افشاگرانه "لوموند دیپلماتیک"

جهان بعد از
اتحاد شوروی!

*خصوصی سازی، که در جمهوری اسلامی پیگیری می شود، یعنی قبول بردگی جهانی امپریالیسم

نظریات معروف فرانسه، بیم زده از رشد گرایش به چپ در این کشور و گسترش پایگاه نظریات وابسته به حزب کمونیست این کشور در میان مردم، اخیراً و بمنظور حفظ خوانندگان خود و مقابله با این گردش به چپ مطالب بسیار مهمی را منتشر می کنند. این مطالب گوشه ای از واقعیات هول انگیزی که بدنبال ضریات وارده به اردوگاه سوسیالیسم، بعنوان سرنوشت برای بشریت دنبال می شود. این واقعیات نشان می دهد، که سرمایه داری مالی بین المللی در تدارک برقراری نظام برده داری مدرن است و علیرغم پیشرفت های عظیم صنعتی و علمی، کوشش می کند، تا مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی را به قرن های گذشته بازگرداند. آنچه را در زیر می خوانید، بخش خلاصه ایست از سرمقاله آخرین شماره "لوموند دیپلماتیک"، که در ژانویه ۹۷ منتشر شده است. لوموند دیپلماتیک می نویسد:

«... ما حکومت های تک حزبی را در شرق اروپا متهم می کردیم که تحمیل اپوزیسیون سازمان یافته را ندارد، مصالح کشور را زیر پا می گذارد، قدرت دولتی حد و مرزی ندارد و در یک کلام "توتالیتار" هستند. آیا اکنون خردمان در آستانه قرن جدید گرفتار "توتالیتاریسم" نویسی نشده ایم؟ رژیمی که برما تحمیل می شود بر پایه "دگم" های جهانی شده - "گلوبالیسم" - قرار ندارد، که با هر نوع اندیشه سیاسی و اقتصادی دیگر مخالف است و آنرا مجاز نمی داند؟ پایمال شدن حقوق شهروندان به بهانه پرنسپ های رقابت آزاد و تسلط بازار مالی بر تمامی حیات اجتماعی جز اینست؟

چشم ها را باید باز کرد و این "توتالیتاریسم" پر قدرت را دید، زیرا دیگر چشم بستن بر واقعیات و نداشتن دورنما مقنور نیست. همه پرسى اخیر از مردم فرانسه باندازه کافی گویا نیست؟ این همه پرسى می گوید که ۹۹ درصد مردم معتقدند قدرت مالی اکنون در فرانسه در اختیار بازارهای مالی است! ما در قرن ۱۹-۲۰ اقتصاد روستائی (فئودالیسم) هزاران ساله را طرد کردیم و اقتصاد صنعتی (سرمایه داری) را جایگزین آن کردیم، آیا اکنون زمان انقیاد کامل در اقتصاد مالی جهانی فرا رسیده است؟

بازارهای داخلی، بدلیل جهانی شدن اقتصاد سرعت از بین می رود، پایه های دولت های ملی و محلی که بر سرمایه داری ملی استوار بود نابود می شود، دولت ها روز به روز ضعیف تر، بی پایگاه تر و ناتوان تر می شوند، تا آن حد که دیگر توان مقاومت در برابر فرامین "بازار" را ندارند. حجم ارز دولت ها "ذخیره" در مقایسه با قدرت ارزی بورس ها، تا سطح ارقامی مسخره سقوط کرده است. دولت ها دیگر نمی توانند حرکت های سرمایه مالی را کنترل کنند و هر گاه که این سرمایه مالی منافع ملی و حیات اجتماعی مردم را به خطر می اندازند، آنها نقش دنبال رو آنها را ایفاء می کنند. دولت ها فرمانبردار بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و بنیاد مالی - سیاسی "ا.و.اس.د." شده اند. در اروپا پیمان ماستریش، که یکپارچه شدن اقتصاد کشورها را با شدت دنبال می کند، بمانند یک دیکتاتور تمام عیار و علیه منافع ملی کشورها عمل می کند. فقر اجتماعی تشدید می شود و پایه های آنچه که ما تاکنون منتظر بدان بودیم، یعنی "دموکراسی" فرو می ریزد. سیاستمداران حاکم، تسلیم طلبانه اعلام می کنند که نمی توان علیه گردش آزاد و جهانی سرمایه مقاومت کرد. معنی این اعتراف جز آنست که "گلوبالیالیسم" حاکم است؟ اگر غیر از این بود، چرا دولتمداران یا جدیت خواستار انطباق دادن ما و خودشان با این شرایط هستند. معنی این انطباق جز اینست که انسان باید در برابر قدرت مطلق بازار و پول زانو بزند؟

همه این واقعیات، یعنی آنکه منطق "توتالیتاریسم" جهانی بر ما حکومت می کند. طی ۲۰ سال گذشته سیاستمداران ما، حاکمیت پول، تخریب ساختارهای اجتماعی، گردش بی بند و بار کالا و سرمایه، خصوصی سازی لجام گسیخته را ممکن ساختند و سرمایه گذاری ها، اشتغال، بهداشت، پزشکی، فرهنگ، محیط زیست و... را در اختیار بخش خصوصی گذاشتند. همین است که امروز دولت یعنی ۲۰۰ اتحادیه مرکب از کنسرن های بزرگ اقتصادی در سراسر جهان!

در سال های ۷۰ تعداد کنسرن های چند ملیتی از چند صد کنسرن فراتر نبود، امروز تعداد آنها به ۴۰ هزار رسیده است، که همگی هماهنگ با یکدیگر حرکت می کنند. میزان معاملات ۲۰۰ کنسرن بزرگ (مرکب از اتحادیه شرکت ها) اکنون به اندازه یک چهارم اقتصاد جهان است و این در حالی است که این ۲۰۰ کنسرن، که اقتصاد و سیاست جهان را در قبضه دارند، تنها یک میلیون و ۷۵ هزار کارمند دارند. یعنی ۷۵ درصد نیروی کار جهان. حجم خرید و فروش "جنرال موتور" بیش از درآمد خالص ملی کشور دانمارک است، کنسرن "فورد" بیشتر از درآمد خالص افریقای جنوبی و کنسرن "تویوتا" بیشتر از درآمد خالص کشور "ترور" درآمد دارند! و این تازه ارقامی است که شامل "پوسازی" در بورس ها و بازارهای مالی توسط این کنسرن ها نمی شود. اگر به این بازیکنان، بازیکنان اصلی اقتصاد مالی، یعنی سرمایه مالی صندوق های بازنشستگی آمریکا و ژاپن را هم اضافه کنیم، آنوقت درک خواهیم کرد که چرا دولت ها دیگر نقشی ندارند!

در ادامه این روند است، که هر روز کشورهای جدیدی بر اثر پیوستن به برنامه خصوصی سازی واحدهای اقتصاد ملی خویش و فروش آنها به شرکت های خصوصی، اقتصادشان دچار هرج و مرج شده و تابعی از آن غولی می شوند که بر جهان تسلط یافته است.

(راه توده: خصوصی سازی که در کشورما نیز تحت عنوان تعدیل اقتصادی دنبال شد و اگر سرمایه داری تجاری بر تمامی قدرت حکومتی تسلط یابد، آنرا پیگیرانه تر دنبال خواهد کرد، معنایی جز همین واقعیاتی که لوموند دیپلماتیک به آن اشاره می کند نیست. بنیاد مستضعفان، پل واسطه پیوستن به این اقتصاد جهانی است که در دولت یکپارچه "بازار" نقشی به مراتب بیش از نقش گذشته اش ایفاء خواهد کرد.)

لوموند دیپلماتیک اضافه می کند:

«خصوصی سازی اقتصاد، یعنی تمکین از مالکیت کنسرن های بزرگ چند ملیتی. این کشورها در کشورهای جنوب بسرعت اقتصاد ملی کشورها را در اختیار می گیرند و از نظر سیاسی نیز برای دستیابی به مصوبات سیاسی در سطح جهانی این کشورها را وسیله اعمال فشار به سازمان های بین المللی ساخته اند. حاکمیت سیاسی این کنسرن ها بدین طریق در سراسر جهان گسترش یافته و تحکیم می شود.»

لوموند دیپلماتیک، سپس نگران انقلاب های اجتماعی و تحت تاثیر رشد جنبش چپ در فرانسه می نویسد:

«تعادل اقتصادی بدین ترتیب بهم خورده است، حاکمیت بی بند و بار مالی توسعه می یابد، برای مقابله با رژیم های "توتالیتار جهانی" قیام و انقلاب دوباره توسط مردم زمزمه می شود! آیا زمان آن رسیده است که خواستار یک قرار داد اجتماعی نوین در سطح جهان شویم؟»

(راه توده: بی محتوا بودن شعارهای ضد استکباری حکومت در جمهوری اسلامی، پس آگاهی از این واقعیات جهانی و همسویی برنامه های سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی با آنها مشخص می شود.)

تشکیل جلسه

جمعیت دفاع از ارزش ها، به رهبری محمد ریشهری، نخستین گردهمآیی خود را در تهران تشکیل داد. در این جلسه مسئولین این جمعیت از شهرهای اصفهان، خراسان، قم، کهکیلویه و بویراحمد، بوشهر، سیستان و بلوچستان، فارس و چهارمحال بختیاری، خوزستان و آذربایجان شرقی شرکت داشتند. بسیاری از تهران بر این عقیده اند، که این جمعیت به نوعی، حزب سیاسی رهبر جمهوری اسلامی "علی خامنه ای" محسوب می شود.

"راه کارگر"

نگران "انفجار" است

یا "وحدت"؟

اعتلای آن، متقابلاً به این دوستان توصیه می‌کنیم اطلاعات خودشان را در این خصوص دقیق‌تر کرده و بر اساس اطلاعات دقیق‌تر (بویژه بدنبال رویدادهای منفی اخیر داخل کشور)، مواضعی با همین قاطعیت که ما اتخاذ کرده‌ایم اتخاذ کنند، تا خودشان نیز از این هشدار باش سهمی برده باشند.

در گزارش نسبتاً مفصلی که "راه کارگر" پیرامون "حزب سازی جمهوری اسلامی" منتشر ساخته، برخی نکات به ظاهر حاشیه‌ای هم وجود دارد، که اتفاقاً اگر "راه کارگر" پاسخی آشکار را نیازمند باشد، در ارتباط با همین نکات است! اینکه بر "آشکار" گوتی تکیه می‌کنیم، بدین خاطر است، که در ارتباط با برخی فعالیت‌های هنری و ادبی و همچنین اختلافات حیدری و نعمتی بین برخی‌ها، که خود را "یگانه" میدان فرض کرده‌اند - چه در داخل و چه در خارج از کشور - که می‌تواند زمینه‌ساز برخی کج اندیشی‌ها و کابوس‌پروری‌ها شده و یا بشود، حرف و سخن بسیار است. همچنان که درباره شتاب‌گیری برخی خواب و خیال‌های قومی و خلقی، که ما امیدواریم به کج راهه نیانجامد! ما تصور می‌کنیم طرح آشکار این نوع مسائل در نشریات، پیش و بیش از همه به سود همان دستگاهی تمام می‌شود، که نسبت به حزب سازی آن به همگان هشدار داده می‌شود!! بنابراین، مباحثی از اینگونه بهتر است بماند تا فرصت‌های دیگر!

آنچه را باید با صراحت گفت:

راه کارگر به بهانه هشدار نسبت به حزب سازی جمهوری اسلامی، می‌تواند، که "راه توده" همان سیاست گذشته (پس از پیروزی انقلاب) حزب توده (ایران) را دنبال می‌کند و بازوی کیانوری در خارج از کشور شده است.

الف- سیاست و مشی حزب توده ایران در برابر انقلاب و حاکمیت برآمده از انقلاب، که از همان ابتدا با مخالفت و ایستگان امروزی "راه کارگر" روبرو بود، هرگز ناشی از اراده و مشی این و یا آن فرد رهبری حزب ما نبود. این مشی و سیاست مورد تأیید اکثریت قریب باتفاق رهبری حزب ما بود و در جلسات صلاحیتدار حزبی تلویحی، تدریجی و تنظیم شده بود. آنها که از بحث‌های درون زندان‌های جمهوری اسلامی اطلاع دارند، می‌دانند که این سیاست در اساس خود، حتی توسط رهبری و کادرهای حزب در زندان نیز زیر علامت سؤال نرفت. اینکه اشتباهات سازمانی، یا برخی زیاده روی‌ها چه بود، مبحث دیگری است که نه راه کارگر مطرح ساخته و نه موضوع این بحث است!

ب- در سال‌های مهاجرت اخیر نیز، حزب ما با آنکه در ارگان‌های تبلیغاتی خود، بدلالی معین دچار نوسان‌هایی پیرامون این سیاست شده، اما در اساس هرگز مجموعه این سیاست را زیر علامت سؤال نبرده است، گرچه این امر با موافقین و مخالفینی روبرو بوده است! بنابراین منتسب ساختن مشی و سیاست حزب توده ایران به یک یا دو نفر، درعین حال که تلاشی است برای ایجاد شکاف در درون حزب توده ایران و تشویق رویارویی‌های تبلیغاتی، هدف مهم دیگری را نیز دنبال می‌کند!

ت- هدف آنست که از رشد سریع و اجتناب ناپذیر واقع بینی‌ها نسبت به اوضاع داخل کشور چه در صفوف حزب ما و چه در صفوف سازمان فدائیان اکثریت جلوگیری شود. راه کارگر ابتدا سیاست حزب ما در برابر انقلاب را بی‌محابا یک فاجعه شرم آور معرفی و تبلیغ می‌کند و سپس هر نوع واقع بینی نسبت به اوضاع ایران را به این فاجعه منتسب می‌سازد، تا بلکه جلوی رشد آنرا بگیرد!

در جمع‌بندی این سه بند، تنها می‌توان گفت، که این شیوه عمل و اندیشه نه وحدت‌پذیر است و نه اتحاد‌پذیر؛ چرا که با وحدت سیاسی و سازمانی دیگران سر ستیز دارد و با عدم پذیرش استقلال مشی و سیاست و اندیشه برای دیگران، عملایی ایمانی خود را به امر میرم اتحاد نشان می‌دهد. پائین‌تر خواهیم دید، که این شیوه تفکر از همان ابتدای پیروزی انقلاب توسط "راه کارگر" در پله‌ای روشنفکرانه که دور خود تنیده بود دنبال شد: ایستادن در سایه، بی‌عملی سیاسی، بازداشتن دیگران از تحرک سیاسی و انتظار فرصت برای یک تازی، نشانه‌های این مشی و نگرش بوده و هست! به دوستان و خوانندگان "راه کارگر" توصیه می‌کنیم، اعلامیه‌ها و مقالات و مطالب مندرج در این نشریه را یکبار دیگر ورق بزنند و

نشریه دو ماه یکبار "راه کارگر"، ارگان سازمانی به همین نام، در شماره ۱۴۰ (مهر و آبان ۷۵) خود، از میان انبوه رویدادهای بسیار مهم داخل و خارج کشور طی این دو ماه، عنوان اساسی صفحه اول خود را به کشف "حزب سازی توسط جمهوری اسلامی" اختصاص داده است. "راه کارگر" به دفاع از مطالبی که نشریه "آرش" در این ارتباط نوشته، اما ظاهراً نتوانسته حق مطلب را آنگونه که این سازمان انتظار داشته ادا کند، خود را سا وارد میدان شده است. ماجر از این قرار است، که مجله "آرش" و نشریه "راه کارگر" معتقدند، فعالیت چند نفری که بنام "اتحاد چپ دمکرات" در داخل کشور اعلامیه داده و یا مقاله منتشر کرده‌اند مشکوک است و سر نخ آن در دست وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی است. نشریه هنری-ادبی "آرش" پای "محمد علی عموتی" را به این ماجرا وصل کرده بود و حالا نشریه "راه کارگر" پا را فرا گذاشته و "تورالدین کیانوری" را هم با آن مرتبط دانسته است.

این ادعا، تاکنون برپایه نامه‌ای بوده که گویا از داخل کشور برای نشریه "آرش" و "راه کارگر" و یا برعکس، اول برای "راه کارگر" و سپس بدست "آرش" رسیده است.

اینکه چنین ادعایی واقعیت دارد یا خیر؟ اسناد و مدارک آن کجاست؟ اتحاد چپ دمکراتیک و مواضعی که اعلام داشته چه سنجیت و ارتباطی با حزب توده ایران و سیاست حزب ما در سال‌های پس از پیروزی انقلاب دارد؟ و پرسش‌های بسیار دیگری در دو نشریه "آرش" و "راه کارگر" بی‌پاسخ مانده است. طرح دوباره این ماجرا و پیگیری آن در نشریه "راه کارگر" همراه با شاخ و برگ‌های تازه، نشان می‌دهد که اساساً هدفی که سازمان مذکور در این زمینه دنبال می‌کند، چیز دیگری است، که اتفاقاً در لابلای مطالب منتشر شده در "راه کارگر" نیز مندرج است.

درباره "اتحاد چپ دمکراتیک"

نظر "راه توده" درباره "اتحاد دمکراتیک چپ" همان است که پیشتر و در ارتباط با نشریه "آرش" منتشر شد و ما توصیه می‌کنیم که دوستان راه کارگری با حسن نیت، یکبار دیگر و با دقت بیشتری آنرا مطالعه کنند. ما براین باوریم، که نشریه "آرش" و متأسفانه نشریه "راه کارگر" برخورد با "اتحاد چپ دمکراتیک" (چه ادعاهای مطرح شده در راه کارگر و آرش پیرامون آن واقعیت داشته باشد و چه نداشته باشد) را سکوی خطابه‌ای علیه حزب توده ایران کرده‌اند. در مورد دو چهره توده‌ای، یعنی تورالدین کیانوری و محمد علی عموتی، که از آنان در نشریه "راه کارگر" نام برده شده و تلاش شده تا آنها نیز با این جمع (و یا تشکل و یا هر نام دیگری که بر آن گذاشته شود) مرتبط دانسته شوند، تا آنجا که ارزیابی ما از اوضاع ایران جسارت بیان می‌دهد، دوستان راه کارگری و یا آن نویسنده‌ای که از داخل کشور برایشان نامه نوشته و یا می‌نویسد، گرفتار خوش خیالی بوده و هستند، و اطلاعات و ارزیابی درستی از اوضاع داخل نداشته و ندارند!

بنابراین، برخورد و نظر ما نسبت به آنچه دو نشریه مذکور بعنوان دام وزارت اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی معرفی کرده و به همه نسبت به آن هشدار داده‌اند، روشن است و این دوستان نیز اطمینان داشته باشند، که در اینسو آنقدر تجربه و آگاهی وجود دارد، که بتوان متکی به آن، از دام‌هایی از آنگونه که آنان فرض کرده‌اند و یا از آن - به قول خودشان - با خبر شده‌اند، در امان ماند! ضمن قدردانی از این همه توجه نسبت به حفظ سلامت امنیتی در حزب توده ایران و تلاش برای بقا و

از خودتان نه، بلکه از دیگران سوال کنید، اگر معنای این جمله شما در مطلب مورد بحث، که در بالا عیناً نقل کرده‌ایم جز این بود که ما آنرا معنا کرده‌ایم! این نوشته شما و یا توصیه آن انگشت شماران برای نوشتن آن، جز این معنا می‌دهد که بر تعداد افراد واقع بین در کمیته مرکزی حزب ما پیوسته افزوده می‌شود و شما خود و یا به توصیه و تحلیل آن انگشت شماران، در آستانه کنگره و یا پلنومی که اعلام شده برگزار می‌شود، این افراد را از اتهام همکاری و همگامی با طرح تشکیل یک کمیته مرکزی جدید، یا فرض آنکه سر آن در تهران باشند، ترسانده‌اید! نخواستید آید آنها را بترسانید، تا در این جلسات به دفاع از واقعیات، به دفاع از همه توده‌ای‌ها، به دفاع از مشی دنبال شده در "راه توده" و به انتقاد از مشی "تحریم انتخابات"، به انتقاد از انکار جناح‌بندی‌ها در حاکمیت جمهوری اسلامی، به انتقاد از نادرستی دو شعار تاکتیکی در روزنامه ارگان مرکزی و... برنخیزند؟

بدین ترتیب می‌توان اینگونه هم حدس زد، که "راه کارگر" نه نگران انفجار از درون در کمیته مرکزی، بلکه نگران وحدت سیاسی-تشکیلاتی حزب توده ایران است و ما چرا برعکس است! البته برخی واقع بینی‌های منتشره اخیر در نشریه "کار" پیرامون اوضاع ایران، جذاسی از صفوف تحریم کنندگان جنبش مردم و انتخابات آنها و ... همگی می‌توانند این نگرانی را تا حد چاپ چنین مطلبی در "راه کارگر" تشدید کرده باشد! تأیید مطلبی که در نامه مردم، پیرامون ماجرای حزب سازی جمهوری اسلامی چاپ شده، جدا ساختن موضع گیری‌های "راه توده" و "نامه مردم" در این زمینه و انتقاد به "آرش" که آنها را یکسان ارزیابی کرده بود و مدالی که به گردن نویسنده آن مطلب "نامه مردم" آویخته‌اید نیز، خود تأییدی نیست بر این حدس و گمان‌ها؟

انفجار درونی

راه کارگر، مدعی نگرانی از انفجار درونی در حزب توده ایران و با استناد و تأیید اشاره‌ای که در یکی از شماره‌های "نامه مردم" به این مسئله شده بود، می‌نویسد:

۲- در نامه مردم شماره ۴۸۴ تأیید شده است که «ایجاد تشکلی‌های زیر نظر پلیس و برنامه ریزی انفجار حزب از درون... کارهایی هستند که رژیم... انجام می‌دهد.»

آنچه به "نامه مردم" مربوط می‌شود و ما بارها نیز در "راه توده" نسبت به آن انتقاد داشته‌ایم، کم دقتی در طرح برخی مطالبی از این نوع می‌باشد. مطالبی که می‌تواند پایه‌های تبلیغاتی علیه حزب، از اینگونه شود که شاهدیم و با استناد آنها نفوذ در حزب ما را طرح سازند.

اما آنچه مربوط به "راه کارگر" می‌شود:

ما متأسفیم که ناچاریم، کمی بیشتر پرده‌ها را بالا بزنیم. البته نه آنقدر که برای دیگرانی در تهران مسئله بسازیم. تنها می‌خواهیم جای پاها را نشان بدهیم و بقیه‌اش را بگذاریم برای بعدها!!

دوستان عزیز! از همان ابتدای پیروزی انقلاب، ایجاد انفجار در درون کمیته مرکزی حزب توده ایران، توسط دو گروه‌بندی دنبال شد. یک گروه‌بندی متشکل از برخی توده‌ای‌های سابق که کینه‌های شخصی و اختلافات شخصی و خود "رهبر بینی" جلو چشم آنها را گرفته بود. گروه دوم نیز مرکب از کسانی بود که در زندان و در ابتدای خروج از زندان کار حزب ما را، مانند امروز تمام شده فرض کرده و خود را جانشین متفکر و بقولی "سراپا ایدئولوژی" حزب ما و واجد صلاحیت برای رهبری چپ انقلابی ایران می‌دانستند! سیر رویدادها و موفقیت حزب برای جمع کردن نیروهایش، این خواب و خیال را باطل کرد! بصورت بسیار طبیعی، این دو گروه که پس از چند حرکت مستقل کارشان به جایی نرسیده بود، به هم وصل شده و توطئه مشترک انفجار در درون کمیته مرکزی حزب را با ترتیب دادن مصاحبه و گفتگو با زنده یاد "ایرج اسکندری" و تحریف و انتشار آن پایه ریزی کردند. این گفتگو، کار گذاشتن ضبط صوت در اتاق و گفتگوی خصوصی با مصاحبه کننده و... تماماً با همین هدف انجام شد. ما اگر پاره‌ای ملاحظات را بدلیل وجود برخی افراد در برخی موقعیت‌ها نداشتیم، در این خصوص بیشتر و مشروح‌تر و با ذکر نام افراد می‌نوشتیم، تا بدانید، که نگرانی از انفجار درونی، از کجا برمی‌خیزد! این مشی و این سیاست، در تمام این سال‌ها نیز چه در داخل و چه در خارج از کشور توسط شما دنبال شد، که با

رویدادهای داخل کشور، در همان دوران را نیز مرور کنند. قضاوت را برای آنکه دانسته شود، این نشریه تا چه اندازه با مسائل ایران نزدیک است و با جامعه حرکت می‌کند، به خود خوانندگان آن واگذار می‌کنیم. البته باستثنای شماره‌ای که "حزب سازی جمهوری اسلامی" در آن افشاء شده است؛ چرا که حجم وسیعی از نشریه به رویداد خبری بازداشت (و نه ناپدید شدن) فرج سرکوهی، همراه با عکس بزرگ وی اختصاص یافته است!

مقابله با ضد تبلیغ

ضد تبلیغی را که راه کارگر و دیگر سازمان‌های چپ و راست ایران، پیرامون سیاست و مشی حزب توده ایران در برابر انقلاب ایران دنبال می‌کنند باید خنثی ساخت. بنظر ما خنثی ساختن این تبلیغات ابتدا با بازتاب هر چه بیشتر وقایع داخل کشور در نشریات حزبی و سپس صراحت بیان پیرامون این رویدادها و مقایسه رویدادها با نقش انقلابی و تاریخی که حزب ما در سال‌های اول پیروزی انقلاب ایفاء کرد، ممکن است.

بنابر همین توضیحات مختصر و گویا: "راه توده" سیاست و مشی حزب توده ایران در برابر انقلاب ایران و حاکمیت برآمده از آنرا در اساس خود دقیق‌ترین، واقع بینانه‌ترین و توده‌ای‌ترین سیاست می‌داند و بر تداوم این سیاست، با توجه به تغییراتی که طی این سال‌ها در ایران و جهان روی داده پای می‌فشارد. این درک و اندیشه پیوسته در راه توده منعکس بوده و در همین شماره نیز با استناد به اسنادی، که در ایران منتشر شده، بر درستی این مشی پای فشرده شده است. آنها که در همان سال‌های اول پیروزی انقلاب نتوانستند، به تحلیلی دقیق از اوضاع ایران دست یابند و با تمام نیروی خود وارد صحنه شوند، امروز نیز قادر به درک اوضاع ایران و تأثیرگذاری بر آن نیستند. بنابراین، "راه کارگر" کشف محیرالعقولی نکرده که "راه توده" را ادامه دهنده سیاست و مشی حزب توده ایران در برابر انقلاب سال ۵۷ و مجموع رویدادها معرفی کرده است، فقط بهتر بود صادقانه می‌نوشت، که «راه توده بر مبنای آن سیاست و تطبیق آن با شرایط کنونی جامعه ایران، عمل می‌کند»!

با موضوعی بدین روشنی و صراحت، دیگر نیازمند "بازو" شدن برای این و آن نیست و اساساً چه نیازی به این کار است؟

راه کارگر در همان حواشی که مورد نظر ما می‌باشد، و با احتمال بسیار انگیزه اساسی خود آنها از انتشار چنان مطلبی نیز بوده، می‌نویسد:

۱- «کیانوری و عمونی و دستیاران آنها اگر نتوانند کمیته مرکزی کنونی حزب توده (ایران) را که در خارج از کشور است، به نحو مستقیم یا غیر مستقیم با خودشان همراه سازند، انشعاب طرفداران شان را از آن قطعیت خواهند داد و کمیته مرکزی خودشان را به وجود خواهند آورد... حزبی با چنین رهبری می‌تواند کار آنها را که می‌خواهند مستقل از کنترل رژیم، با نام حزب توده فعالیت کنند، دشوار و کم اثر می‌سازد.»

می‌توان از این همه بذل توجه نسبت به سلامت سازمانی و امنیتی حزب توده ایران و مخالفت با ایجاد انشعاب در آن، توسط سازمانی که محبت و علاقه آن به حزب ما برهمگان آشکاراست، تشکر کرد. اما این تشکر کامل نیست اگر بدان اضافه نشود:

اما، دوستان عزیز، بنظر ما و برخاسته از سابقه‌ای که از نحوه عملکرد شما داریم، این دلسوزی دو پهلوی پیش از آنکه به نام شما ثبت شود و اصولاً کلام، اندیشه و دلهره شما باشد، متعلق به چند انگشت شماری در درون کمیته مرکزی کنونی حزب ما در مهاجرت است، که ما نیز از دغدغه‌های آنها بی اطلاع نیستیم. کسانی که در این چهار سال بی وقفه علیه "راه توده" سمپاشی کرده‌اند و بیشترین نگرانی‌شان تجمع دوباره همه توده‌ای‌های بر سر موضع مانده و بازگشت وحدت سیاسی-تشکیلاتی به حزب ماست. اجازه بدهید که با احتیاط بگوئیم، از این قسمت مطلب اخیر، بوی نوعی همیاری و همکاری بین شما و این چند انگشت شمار در فضا پخش است! اگر این احتیاط به یقین تبدیل شود، آنوقت می‌توان گفت، که این چند انگشت شمار، که سیاست ستیز با مشی توده‌ای، ستیز با سیاست حزب در برابر انقلاب، "راه توده" ستیزی و... را در این سال‌ها به "نامه مردم" تحمیل کردند، بر اثر واقعیات و رویدادهای داخل کشور و فشاری که از طرف بدنه حزب - چه از داخل و چه از خارج- وارد می‌آید، در انزوا قرار گرفته و بیمناک از شکست این بینش خود، دست یاری نزد شما دراز کرده‌اند. آنها نیز مانند شما، نامه‌هایی رسیده از ایران را مبنای پافشاری بر برخی کج اندیشی و کج نویسی‌های "نامه مردم" کرده‌اند و می‌کنند.

رویدادهای اخیر ایران، خود بهترین دانه‌ای که کرده‌اید و پاسخ آنرا چگونه باید بدهید.

طرح انفجار در درون کمیته مرکزی حزب، در مهاجرت نیز پی گرفته شد. در پلنوم ۱۸ کمیته مرکزی حزب ما، که با هدف تجدید سازمان و ترمیم دستگاه رهبری آن برگزار شد، سه عضو مشاور کمیته مرکزی حزب ما، که پس از پیروزی انقلاب از "راه کارگر" جدا شده و به حزب ما پیوسته و تا رده مسئولیت‌های سنگین سازمانی پیش رفته بودند، و انتظار رسیدن به رهبری حزب پی سر شده را در مهاجرت داشتند، نخستین فراسیون مهاجرتی را تشکیل داده و طرح انفجار از درون را پیش گرفتند. آنها به فاصله چند ماه پس از یورش به حزب، زیر و رو شده بودند و به نتایج دیگری رسیده بودند؟ از ابتدا با هدف دیگری از سازمان شما به حزب ما پیوسته بودند؟... پاسخ را ما نباید بدهیم، شما باید بدهید که نگران انفجار درونی در کمیته مرکزی حزب توده ایران هستید. گرچه بازگشت آنها، در مهاجرت به سازمان پایه خود "راه کارگر" و برخی فعالیت‌های فرصت طلبانه قومی و خلقی کنونی آنها، خود بهترین پاسخ است، اما بهر حال برای کسانی که نگران انفجار درونی اند، بد نیست در این زمینه‌ها نیز پاسخ بگویند! برپایه این تجربه، آیا نباید نگران برخی تماس‌های احتمالی شما با برخی انگشت شماران پادشاه در بالا با هدف پیگیری همان سیاست کهنه‌ای بود، که از زندان با خود به خارج از زندان آورده بودید و سپس در مهاجرت نیز پی گرفتید؟ راه کارگر، که اینگونه برای حزب ما دل می‌سوزاند، بینیم حرف دلش را، که همان ستیز کهنه با حزب توده ایران به بهانه سیاستش در برابر انقلاب ایران باشد یا چه کلماتی بیان می‌کند:

۳- «نامه مردم فقط اگر به حداقلی از اخلاق و فرهنگ سیاسی پای بند بود، پرونده شرم آور حزب توده در رابطه با رژیم ولایت فقیه را مبارزه قاطع و پیگیر حزب ما نمی‌نامید.»

از آنجا که هدف ما نه ستیز قلمی و ورق زدن تمام اوراق دفتر فعالیت بعد از پیروزی انقلاب و دوران مهاجرت "راه کارگر"، بلکه روشن ساختن چند ابهام برای علاقمندان به این سازمان و احتمالاً برخی توده‌ای‌ها بود که این شماره "راه کارگر" برایشان ارسال شده، تصور می‌کنیم همین مشقت برای شناخت نمونه "خوار" کافی باشد! اگر نبود، می‌توانند از ما بخواهند، تا بیشتر برایشان بنویسیم!

با چنین دوستان دل سوزی، حزب ما نیاز به دشمن دارد؟

اعتراف عیب نیست، انکار عیب است!

"راه کارگر" در همین شماره‌ای، که عنوان اساسی آن را به کشف حزب سازی جمهوری اسلامی اختصاص داده، سرمقاله بسیار درس آموزی نیز دارد. ما امینواریم آنها که سیاست حزب توده ایران را "پرونده شرم آور" معرفی کرده‌اند، یکبار و با دقت همین سرمقاله را بخوانند و از مسئولین این نشریه و یا سازمان سوال کنند، که آنچه شما در همین سرمقاله نوشته‌اید و نسبت به آن ابراز نگرانی کرده‌اید، چه تفاوتی با آن سیاست حزب توده ایران دارد که امروز در "راه توده" و با توجه به شرایط کنونی جامعه دنبال می‌شود؟

ابتدا نگاهی بیاندازیم به نکات اساسی این سرمقاله، که در ارتباط با بازداشت "فرج سرکوهی" در ایران و تدارک یورش به روشنفکران نوشته شده است. در این سرمقاله آمده است:

«... تفاوت عملکرد تائکونی رژیم اسلامی ایران با ملاحی طالبانی (افغانستان) ناشی از وقوع یک انقلاب عظیم در ایران و مقاومت جانکاه مردم ایران برای دفاع از دست آوردهای آن است. مقابله‌ای که این همه قربانی داده است. فقهای حاکم بر ایران ۱۸ سال است که برای درهم شکستن این مقاومت می‌کوشند. تدارک سرکوب گسترده پس از جریان گروگان گیری تا حوادث سال ۶۰، قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ (که بعد از مجاهدین بیشترین شمار آن از حزب توده ایران بود) تدارک سرکوب

روشنفکران و اهل قلم در سال‌های اخیر، نقاط عطف عمده این جنگ مداوم فقها با مقاومت مردم ایران است... اگر آخوندها اجازه پیدا کنند که این مقاومت را در هم بشکنند، دیگر نه تنها با نیروهای سیاسی، یا با اهل قلم، بلکه با همه اقشار مردم، با زنان و حتی با اپوزیسیون درونی خود و جناح‌های مقابل آنها به همان نحو عمل خواهند کرد که طالبان‌های افغانی می‌کنند... برای اینکه ایران به افغانستان جدیدی تبدیل نشود و مردم زیر آتشبار جناح‌های مختلف آخوندها و رقبای حامیان داخلی و خسارچی آنها لت و پار نشوند، باید با تمام قوا در مقابل این تهاجم مقاومت کرد و آن را درهم شکست...»

ما با این تحلیل و تفکر و بینش، بویژه آنکه اشاره صریح به انقلاب و دستاوردهای آن و مقاومت مردم برای حفظ آنها دارد، می‌توانیم هیچ اختلاف نظری نداشته باشیم، بدان شرط که سرمقاله نویس فارغ از هر نوع مصالحت اندیشی سازمانی، مانند تمام مطالب و موضع گیری‌های "راه توده" روشن کند:

- ۱- حامیان داخلی و خارجی حکومت کیستند؟
- ۲- آن جناح‌های خودی و اپوزیسیون خودی، که در صورت برقراری حکومتی طالبانی در ایران بر سرشان آن خواهد آمد که در افغانستان آمد، کیستند؟
- ۳- مقاومتی که با تمام توان خواهان آن شده‌اید، آن جناح‌ها را که در حکومت طالبانی لت و پار خواهند شد، شامل می‌شود یا خیر؟
- ۴- دست آوردهایی که ۱۸ سال است مردم برای دفاع از آن مقاومت می‌کنند کدام است، و آیا همین آزادی‌های بسیار محدود کنونی را شامل می‌شود یا خیر؟
- ۵- اگر مردم مقاومت را در رفتن به پای صندوق‌های رای و طرد سران طالبان آینده تشخیص داده‌اند و یا یگانه امکان باز یافته‌اند، باید آنرا تحریم و مردود می‌دانستید یا خیر؟

پاسخ صادقانه به این پرسش‌ها و تعمیق و تدقیق همین سرمقاله‌ای که مورد بحث است، شما را به همان سیاست و مشی که حزب توده ایران از فردای پیروزی انقلاب آن را پی گرفت و شما آنرا "پرونده شرم آور" لقب داده‌اید، نمی‌رساند؟

فروتنی، سرسوزنی از انقلابی بودن نمی‌کاهد! چرا نباید اینگونه بود؟

این سرمقاله، که بیعتاک از سرنوشت "فرج سرکوهی" و یورش به روشنفکران نوشته شده است، اگر گامی در جهت پذیرش واقعیات جامعه ایران قلمداد شود، ادامه آن تحولی در سازمان "راه کارگر" و گام بزرگی است در جهت اقدامی عملی برای این پیشنهاد عنوان شده در سرمقاله مذکور: «در این زمینه (مقاومت در برابر یورش حکومت و برقراری حکومت طالبان‌ها) نیروهای چپ، بویژه بیشترین مسئولیت را دارند. نیروهای چپ اکنون باید با همکاری فشرده با یکدیگر از سنگر جبهه فرهنگی دفاع کنند...»

ملاقات با رفسنجانی

در جریان جلسات شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز و طیف خط امام برای اعلام کاندیدای ریاست جمهوری، اعضای شورای مرکزی اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های سراسر کشور با هاشمی رفسنجانی ملاقات کردند. به نوشته روزنامه سلام، در این دیدار انتخابات ریاست جمهوری نیز مورد تبادل نظر قرار گرفت. سلام نوشت که در این دیدار رئیس جمهور در ارتباط با مباحث مطروحه فعالیت دفتر تحکیم وحدت و انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌ها حول محور دفاع از آزادی و قانون اساسی مورد تاکید قرار داد.

دفتر تحکیم وحدت، سازمان دانشجویی وابسته به طیف چپ مذهبی و یا بنا بر تقسیم‌بندی خودشان "خط امامی‌ها" می‌باشند، که اکنون و در جریان باصلاح مقابله با یورش فرهنگی غرب، از سوی ارجاع مذهبی در مضیق فعالیت سیاسی و دانشجویی قرار دارند.

"ملزومات گریزناپذیر جامعه عرفی" در تعارض است، پس روزی سرنگون خواهد شد، این تحلیل و استدلال نیست، بلکه بیشتر به "دلداری" شبیه است. بقول حافظ:

"چون دور جهان یکسره بر منبع عدل است

خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل"

بله، البته روزی عدل بر ظلم پیروز می شود، دین هم از دولت جدا می شود، جامعه کمونیستی هم برقرار می شود، ولی اینها هیچ ارتباطی به لحظه مشخص کنونی و سیر و جهت مشخص تحولات فعلی ندارد. آیا واقعا می توان براساس حکم کلی "ضرورت جدایی دین از دولت" یا تضاد میان "زندگی عرفی و رهبری دینی" سرنگونی جمهوری اسلامی و یا ولایت فقیه را، آن هم از ۱۵ سال پیش نتیجه گرفت؟ یا بدین منظور لازم است که آرایش نیروهای سیاسی و طبقاتی جامعه، خواست ها و مطالبات مردم، سطح جنبش توده ای و آگاهی ها، جهت و مسیر تحولات، تضادها، تناقضات و ترکیب هیات حاکمه و دهها و دهها مسئله مشخص دیگر را مورد توجه قرار داد، مسائلی که هیچیک جانی در مقاله فرینون احمدی ندارد؟

وقتی فرخ نگهدار می گوید: «ما از حزب توده ایران در آن روزها آموختیم که به نیروهای درون حکومت نیز توجه کنیم» و تاکید می کند، که «ما روی شناخت و تحلیل خود دستگاه حاکم، روی کالبد شکافی رژیم اصلا کار نکردیم... ما یک تحلیل دقیق و قدرتمند از بافت جمهوری اسلامی و از نقاط و حلقه های قدرت و ضعف درونی آن نداریم.» (کار شماره ۱۴۵) در واقع به همین ضعف، به همین ضعف بزرگ عدم شناخت شرایط مشخص اشاره می کند و از این جهت از "متد" نسبت به فرینون احمدی که می خواهد پاسخ پرسش های مشخصی را از احکام کلی نتیجه بگیرد، صدها گام جلوتر است. ضعف دیدگاه فرخ نگهدار در آن نیست که توجه خود را به تحلیل و بررسی شرایط مشخص معطوف ساخته، برعکس این نقطه قوت انکارناپذیر اوست، اشکال در آن است که در جستجوی علل برخورد ها به خطا می رود و آن را نه در تضادهای واقعی درون جامعه، بلکه در تضاد تجزیدی میان دو نهاد "ولایت" و "دولت" می جوید و به این نکته توجه نمی کند که خود نهادهای دولت و ولایت هر دو در کشاکش همان تضادهای طبقاتی قرار دارند که سرتاسر جامعه و تمام نهادهای آن را فرا گرفته است. به همین دلیل نگهدار قادر نمی شود ارتجاع و نیروهای مقابل آن را به درستی مشخص نماید.

اگر فرینون احمدی کلی گویی و تکرار احکامی که ممکن است در مقیاس تاریخی صحیح باشد، ولی ربطی به مسائل روز ندارد را کنار می گذاشت و در مقابل کمی به وضعیت واقعی جامعه ایران و اوضاع جهان توجه می کرد، آنگاه متوجه می شد که «ضرورت عقب نشینی رهبری دینی در برابر ملزومات زندگی عرفی» مانع از آن نشد که در کشور همسایه ما افغانستان، ارتجاعی ترین گروه مذهبی موسوم به "طالبان" به قدرت دست یابد و مانع از آن نشد که در همسایه دیگر ما ترکیه "حزب رفاه اسلامی" حکومت را به دست گیرد و در همسایه دیگر ما، پاکستان، حکومت خانم بوتو برکنار شده و راه برای یک حکومت مذهبی باز شود. اگر احمدی به این واقعیتهای مشخص که هیچ ارتباطی با حکم کلی جدا بودن یا نبودن دین از دولت ندارد، توجه می کرد، در آن صورت ممکن بود به این نتیجه برسد که تحول بلاواسطه که خطر آن بر فراز جامعه و کشور ما سنگینی می کند، نه جدا شدن دین از دولت، بلکه حرکت در سمت تشکیل حکومتی "طالبان" گونه بدست ارتجاع موتلفه اسلامی و حجتیه ممکن است باشد. آنوقت می دید که شعارهای تخیلی سرنگونی جمهوری اسلامی و یا ولایت فقیه هیچ نقشی بازی نکرده است، جز آنکه اپوزیسیون خارج از کشور ایران را به کلی گرفتار اوهام نموده و امکان تاثیرگذاری مثبت آن بر سیر رویدادهای داخل کشور را به نزدیک به صفر رسانده است.

کدام سیاست؟ کدام جبهه؟

احمدی پس از نقد و تمسخر دیدگاه های فرخ نگهدار و مهدی فتاپور بدان جا می رسد که بقول خود یک «برنامه سیاسی واقع گرا، هدفمند، دورنگر» را ارائه دهد. وی می نویسد: «در راستای حل تضادهای مختلف، جبهه ها، اتحادها، همسوئی ها و همگرایی های گوناگون نتیجه می شود. این حکم همه نیروهائی را که در راستاهای مختلف، از جمله مبارزه علیه ولایت فقیه و علیه قدرت انحصاری روحانیت، برای گسترش دموکراسی و آزادی های سیاسی و غیره تلاش می کنند، شامل می شود. اما این موضوع را با ضرورت تلاش برای ایجاد جبهه ای آلترا تیبو با آن نیروهائی که در نفی ساختار سیاسی موجود و خطوط و راستاهای عمومی نظام جانشین اشتراک داریم، نباید یکی و همانند فرض و وانمود کرد.» یعنی چه؟ بنا به ادعای احمدی یک سازمان سیاسی

ریشه های مخالفت با واقع بینی های اخیر "فرخ نگهدار" در سازمان فدائیان اکثریت را باید در اسناد کنگره چهارم این سازمان جستجو کرد!

"متد"

باقی ماندن

در پيله انزوا!

متحدان جبهه ای که "نامه مردم" تبلیغ می کند، کیستند؟

فرینون احمدی، عضو شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت - در شماره ۱۴۶ "کار" مقاله ای به گفته خویش "در نقد متد" نگاشته و بطور مفصل نوشته های فرخ نگهدار و مهدی فتاپور، دیگر راعضای رهبری سازمان را مورد انتقاد قرار داده است. وی می نویسد: «واقعیت آن است که متاسفانه نه نیم نگاه که تمام نگاه این رفقا به درون حکومت و همسایگان نزدیک آن و اقبال معینی در جامعه دوخته شده است. "وسیع ترین نیروهای فتاپور نیروی معترض درون و حاشیه حکومت، نهضت آزادی و چند تن از شخصیت های سیاسی نزدیک به این جریان، بخشی از تکنوکرات ها، جمعی از روشنفکران مذهبی را شامل می شود. "تا اعماق جامعه" نگهدار بسیار محدودتر است و بخشی از نهضت آزادی را نیز در بر نمی گیرد.» (کار شماره ۱۴۶)

تا آنجا که به دیدگاه های فرخ نگهدار و مهدی فتاپور مربوط می شود، ما نظرات و یا انتقادهای خود را (البته نه از زاویه مورد نظر فرینون احمدی) داشته ایم و آنها را به موقع خود مطرح ساخته ایم و شاید بی فایده نباشد که نگاهی به "متد" و دیدگاه های احمدی نیز داشته باشیم. احمدی "خطای بسیار مهم و متدیک رفقا نگهدار و فتاپور" را در آن می داند که به نظر آنها «ما باید هدف سیاسی خود را همان قرار دهیم که بیش ترین نیروهای سیاسی اپوزیسیون و نیز نیروهای معترض درون و حاشیه حکومت می گویند و می خواهند... به بیان خلاصه تر هدف خط مشی سیاسی نیروها، باید هدف مشترک آنان باشد.» در حالیکه به نوشته فرینون احمدی «به هیچ وجه چنین نباید باشد و نیست... چه جهان کسل کنند و بی تحرکی خواهد بود جهان سیاست هر آن گاه که هر نیروی سیاسی همان را بخواهد و هدف قرار دهد که دیگر نیروها و یا معدل برآیند نیروهای به تعریفی هم سنخ وی طرح می کنند.» (همانجا)

در این مورد می توان با احمدی موافق بود. نمونه بارز آن وضعیت کسل کننده برخی نشریات خارج از کشور است که جز نسخه برداری و گاه تکرار جملات کیهان لندن چیز دیگری نمی توان در آن یافت. مثلا وقتی احمدی بعنوان اساس "متد" و بزرگترین نتیجه گیری خود می نویسد: «جمهوری اسلامی که شالوده آن بر درهم آمیزی دین و حکومت در شکل ولایت فقیه استوار است، با حد انکشاف جامعه مدنی و نهادهای آن در ایران و با ملزومات گریزناپذیر اداره عرفی و دنیوی چنین جامعه ای در تعارض جدی است.»

انصافا، طی این سال ها چند بار این جمله را عینا و با همین الفاظ و یا الفاظ مشابه در صفحه مقالات کیهان لندن خوانده ایم و هر هفته می خوانیم؟ و آیا بی تفاوتی سیاسی موجود در خارج از کشور تا اندازه ای به همین تکرار مکرر گویی و نداشتن سیمای مشخص سیاسی در بین احزاب و سازمان های موجود مربوط نمی شود؟

باز گردیم به محتوا و مضمون استدلال تکراری احمدی: اینکه بگوئیم چون جمهوری اسلامی بر شالوده تلفیق دین و دولت استوار است و با

نامه مردم چه می نویسد؟

از آنجا که ما بحث مشخص و حتی سازمانی با کسی نداریم و مسئله اصلی از نظر ما روشن شدن هر چه بیشتر مسائل است و از آنجا که بحث "روشن" در میان است و اتخاذ روش‌های یکسان در بین گروه‌های مختلف اپوزیسیون، بصورت طبیعی پیامدهای یکسان را بدنبال داشته است، شاید بی فایده نباشد، نگاهی به مواضع "نامه مردم" نیز داشته باشیم، که از نظر نادرستی با وضع موجود در دیگر سازمان‌های چپ بسیار شباهت دارد.

تفاوت "نامه مردم" با گروه‌های "چپ" و از جمله "اکثریت" در آن است که "نامه مردم" می‌کوشد با پیگیری بیشتر از خط مشی "طرد ولایت فقیه" دفاع کند و به همین دلیل مسئله مبارزه برای آزادی‌ها را به کلی از برنامه خود کنار نهاده و همانطور که در عنوان بزرگ ۴۴۰ نامه مردم آمده است: «(آزادی در چارچوب رژیم ولایت فقیه ممکن نیست)» و طبعاً هیچ عساکری هم، در سیاست برای چیزی که ممکن نیست، مبارزه نمی‌کند!! اما مسئله در "نامه مردم" در همین حد باقی نمی‌ماند و از جمله نوشته می‌شود: «انتخابات آزاد در رژیم ولایت فقیه امکان پذیر نیست»، (شماره ۴۲۷)، «آشتی ملی در رژیم ولایت فقیه ممکن نیست» (شماره ۴۳۶) و بالاخره تکلیف همه چیز یکجا روشن شده که «در چارچوب رژیم ولایت فقیه اصلاحات امکان پذیر نیست» (شماره ۴۴۰).

البته این حرف‌ها با لحنی نوشته می‌شود که هرکس آنها را بخواند تصور کند که انقلابی‌ترین سخن موجود را خوانده است، اما هنگامی که لحظه‌ای به بطن مسئله توجه می‌شود، معلوم می‌شود که در پشت این احکام و استدلال‌ها این اندیشه قرار دارد که اساساً نباید در جامعه ایران برای هر گونه آزادی یا اصلاحات مبارزه کرد. بدین ترتیب است که محتوای واقعی این احکام تقلیدی از گروه‌های چپ‌رو و چپ‌نما بهتر روشن می‌شود. "نامه مردم" در این استدلال‌ها تا آنجا پیش می‌رود که مدعی می‌شود هرگونه آزادی در ایران در حکم "سویاب اطمینانی" است که رژیم برای "مخالفان کم خطر" خود قائل می‌شود (شماره ۴۴۰). بدین ترتیب است که این سیاست، البته قنابل دفاع نبوده و هیچ توده‌ای حاضر نیست آنرا بپذیرد، که به عنوان "سرنگونی جمهوری اسلامی" یا "طرد ولایت فقیه" از مبارزه روز، برای هر مقدار آزادی و هر مقدار اصلاحات در جامعه کنونی ایران سر باز زده شود. "نامه مردم" که گرفتار همان مشکلاتی است که به نقل از نشریه "گار" و برخی رهبران سازمان اکثریت ذکر شد، به جای آنکه به ریشه‌های مسائل توجه کند و شعار و سیاستی را برگزیند که در چارچوب آن بتوان مبارزه برای تحولات مثبت و انقلابی را گام به گام پیش برد، به همان شکل که در مورد برخی جناح‌ها در سازمان اکثریت دیدیم، بدنبال رفع و رجوع مسئله و آشتی دادن تناقض‌هاست. در همین چارچوب "نامه مردم" دو سال گذشته ناچار شد، نیم گامی به جلو برداشته و "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" را مطرح نماید. اما همین نیم گام به جلو هم به فوریت با "طرد ولایت فقیه" در تناقض قرار گرفت، زیرا اگر منظور از دیکتاتوری، همان "رژیم ولایت فقیه" است، برای چه نباید گفت "جبهه واحد ضد رژیم ولایت فقیه"؟ و اگر منظور آن است که دیکتاتوری نباشد، ولو اینکه "رژیم ولایت فقیه" باشد، پس تکلیف "طرد رژیم" چه خواهد شد؟

"نامه مردم" که "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" را از روی سیاست حزب توده ایران در دوران سلطنت کپی کرده است، به تفاوت میان شعار کنونی نامه مردم با شعار حزب در زمان سلطنت توجه نکرده است. حزب توده ایران در زمان شاه شعار "سرنگونی سلطنت" را نمی‌داد، زیرا اگر چنین شعاری را می‌داد دیگر نمی‌توانست "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" را مطرح نماید، بلکه حزب ما مسئله سرنگونی "سلطنت استبدادی" را مطرح می‌کرد، یعنی بطور ضمنی احتمال برقراری یک سلطنت "غیر استبدادی" را می‌پذیرفت. همانطور که زنده یاد "منوچهر بهزادی" در اشاره به این مسئله، در مجله دنیا سال ۵۴ شماره ۱۱ نوشت: «آیا سرنگونی سلطنت استبدادی شاه حتی باید با برانداختن سلطنت بطور کلی همراه باشد؟ به نظر ما نه... ممکنست که حکومت فردی شاه و رژیم ترور پلیسی او از بین برود، ولی خود سلطنت هم چنان تا مدتی باقی بماند».

جبهه ضد دیکتاتوری در این چارچوب دارای معنی بسود و می‌توانست همه مخالفین دیکتاتوری، ولو اینکه حتی طرفدار قانون اساسی مشروطه باشند را در بر بگیرد. ولی آیا جبهه واحد ضد دیکتاتوری "نامه مردم" می‌تواند آن دسته از مخالفین دیکتاتوری که مدافع قانون اساسی جمهوری اسلامی هستند را در بر بگیرد؟ خیر! زیرا در اینصورت با شعار "طرد ولایت فقیه" در تناقض خواهد بود. بنابراین، این سوال مطرح می‌شود که وقتی ما "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" را طرح می‌کنیم، یعنی آنکه همه نیروهای مخالف دیکتاتوری طرفدار هر شکل از حکومت که باشند، می‌توانند در آن شرکت داشته باشند، یعنی همان "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" که حزب توده

می‌تواند در آن واحد در یک جبهه با یک عده مثلاً خواهان دموکراسی و آزادی و حق فعالیت علنی در چارچوب ولایت فقیه و جمهوری اسلامی و در یک جبهه با یک گروه دیگر خواهان سرنگونی ولایت فقیه و جمهوری اسلامی باشد!! اگر منظور زرنگی است و اینکه به فرض مثلاً در صورتیکه در همین جمهوری اسلامی آزادی حاصل شد، ما نیز خود را وسط انداخته و سهمی طلب کنیم و در صورتیکه به فرض مثلاً جمهوری اسلامی سرنگون شد، بتوانیم بگوئیم که ما هم گفته بودیم، بختی دیگر است، ولی اگر می‌خواهیم "هدف" مشخص کنیم و نیروها را برای آن جمع آوری کنیم، در اینصورت باید از اینگونه روش‌ها دست برداشت. یا ما خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی و ولایت فقیه هستیم، یعنی کلیت این رژیم را نمی‌پذیریم و در نتیجه از هر "آزادی" که در چارچوب آن حاصل شود نیز صرف‌نظر می‌کنیم. و یا اینکه اگر از "آزادی" و "حق فعالیت علنی در کشور" سخن می‌گوئیم، دیگر نمی‌توانیم برای سرنگونی جمهوری اسلامی جبهه تشکیل دهیم.

برای روشن شدن بحث و فهمیدن منظور دقیق فرینون احمدی، باید به اسناد کنگره چهارم سازمان فدائیان خلق-اکثریت بازگشت. در اسناد کنگره چهارم تناقضی یافت که "راه توده" نیز در همان زمان به آن اشاره کرد. مطابق این اسناد، سازمان اکثریت ضمن اینکه از یک سو «خواهان برکناری جمهوری اسلامی و استقرار حکومت مبتنی بر دموکراسی» می‌گردید، از سوی دیگر اعلام می‌داشت که «سازمان خواهان فعالیت آزادانه و علنی در کشور است و برای بدست آوردن این حق مبارزه می‌کند» (سند خط مشی مصوب کنگره چهارم).

از فردای برگزاری کنگره تلاش مدافعین خط مشی کنگره چهارم برای رفع و رجوع و توجیه تناقض بالا آغاز شد. بهروز خلیق در مصاحبه با کار شماره ۱۱۶ (نخستین شماره پس از کنگره) گفت: «هنوز ابهام‌ها و ناروشنی‌هایی در سند خط مشی وجود دارد... نبود برنامه سیاسی مرجع شده است که تداخل در زمینه هدف‌های برنامه‌ای و استراتژی بوجود آید» و اضافه کرد: «ما باید در این دوره برنامه سیاسی سازمان را تدوین کنیم و در آن مسئله استقرار رژیم دموکراتیک به جای رژیم کنونی، یعنی برکناری جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت مبتنی بر دموکراسی را به مثابه هدف برنامه سیاسی خود اعلام کنیم، ولی در تدوین این استراتژی باید آن شعاری را مطرح سازیم... و ادامه داد: «استراتژی مصوبه کنگره هنوز فاقد چنین خصوصیتی است و از برانسی و خصلت بسیج نیرو برخوردار نیست و ضربه را متوجه ضعیف‌ترین حلقه حکومت نمی‌کند».

بهزاد کریمی در شماره بعدی "گار" (۱۱۷) گفت: «خیلی‌ها می‌گیرند خط مشی سازمان متناقض است و از دو سو هم می‌گویند. یک سو با آن جهاتی از سند که بیشتر متوجه تاثیرگذاری آکسوتل است، موافق است، ولی از آن جانی که نسبت به رژیم اظهار نظر صریح می‌کنیم و خواهان برکناری آن می‌شویم، یکباره مساله پیدا می‌کند، و از سوی دیگر آن فکری است که همه‌اش براین امر کلی تاکید می‌کند که رژیم را باید سرنگون کرد، اما فاقد تاکتیک است».

به گفته کریمی «سازمان، در آن سطحی که باید همین خط مشی را مشخصاً در زمینه تاکتیک، بیشتر تدقیق کند... از این نظر نتوانستیم آن گونه که لازم بود، پیش برویم».

بدین ترتیب از نظر "کریمی" استراتژی خوب است، تاکتیک ضعیف است، از نظر "خلیق" هدف برنامه‌ای که نداریم، استراتژی هم که روشن نیست، از نظر کریمی برکناری جمهوری اسلامی استراتژی است، باید تاکتیک آن را مشخص کرد، از نظر خلیق برکناری جمهوری اسلامی هدف برنامه‌ای است و باید استراتژی آن را تدوین کرد. در چارچوب همین بحث است که فرینون احمدی نیز پا به میدان گذارد. از نظر او مسئله نه هدف برنامه‌ای است، نه استراتژی و نه تاکتیک، بلکه دو "جبهه"، مختلف است برای دو "هدف" مختلف. باید یک عده برویم جمهوری اسلامی را سرنگون کنیم، یک عده دیگر هم برویم در جمهوری اسلامی "فعالیت آزادانه و علنی" داشته باشیم! برای توجیه همین دیدگاه است که احمدی صفحات "گار" را درباره "شناسنامه مفاهیم و مبانی علمی" اصطلاحات به خود اختصاص داده و معتقد است که «مفاهیم و اصطلاحاتی مانند تضاد عمده»، «عمده‌ترین تضاد»، «شعار اصلی»، «عامل عمده»، «عامل تعیین کننده» و خلاصه هر چه که از آن بوی تعیین کننده و عمده و اصلی بودن یک شعار و یا یک جبهه به مشام برسد، نادرست هستند و باید کنار گذاشته شوند» ولی پس از همه این حرف‌ها بر ما (و تصور می‌کنیم برای اکثریت قریب باتفاق اعضای سازمان اکثریت) روشن نشد که مدافعان خط مشی کنگره چهارم و از جمله آقایان کریمی و احمدی خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی هستند، یا مطابق سند خط مشی، طرفدار "فعالیت آزادانه و علنی" در جمهوری اسلامی؟

بشریت و حکومت های وابسته به "مافیا" !

نشریه "لوموند دیپلماتیک" گزارش مشروحی پیرامون مافیاهای حکومتی در تمام کشورهای بزرگ سرمایه داری و از جمله روسیه منتشر ساخته است. این گزارش که مستند به اطلاعاتی از درون حکومت هاست، تصاویر کثیفی است، که از جانب این مافیای وابسته به محافل بزرگ سرمایه داری مجموعه حیات را در بسیاری از کشورها تهدید می کند. دست یابی این مافیا به سلاح های اتمی، گسترش جنگ های منطقه ای و سرانجام، زمزمه هایی که درباره خطرات جنوب (جهان عقب نگهداشته شده) و جمعیت آن برای کشورهای شمال (سرمایه داری بزرگ) می شود، ابعاد این خطر را تا فراسوی مرز حوادث هدایت شده ای پیش می برد که می تواند به قیمت جان میلیون ها انسان گرسنه و غارت شده جهان ختم شود. در خود کشورهای بزرگ سرمایه داری نیز این مافیا، در حالیکه حکومت ها را در اختیار دارد، توسط دست های پنهان الیگارش مالی جهانی رهبری می شود.

مشروح و کامل این گزارش را ما در شماره های آینده راه توده منتشر خواهیم ساخت. آنچه را در زیر می خوانید، بخش هایی از این گزارش است که عمدتاً با توجه به اوضاع هاکم بر روسیه انتخاب شده است:

«... خصوصی سازی در کشورهای سوسیالیستی سابق، واقع در شرق اروپا و همچنین در اتحاد شوروی سابق، بانک ها و مراکز تولیدی، کنسرن های انرژی، زمین ها و ساختمان های دولتی و همچنین شرکت های صنعتی و بازرگانی را دربر گرفت. این برنامه حتی شامل صنایع نظامی در این کشورها نیز شد؛ درآمد حاصل از این خصوصی سازی، به بازپرداخت قروض این کشورها به بانک های غربی (سرمایه داری بزرگ) اختصاص یافته است. از جمله بانک تجارت در این کشورها.»

(مراجعه کنید به گزارش بانک جهانی و رضایت آن از باز پرداخت بدهی های جمهوری اسلامی و طرح وسیع خصوصی سازی که ناطق نوری، کاندیدای سرمایه داری تجاری و بازار ایران آنرا برنامه حکومت خود اعلام داشته است)

لوموند دیپلماتیک ادامه می دهد: «خصوصی سازی سریع و لحام گسیخته در کشورهای شرق اروپا و روسیه، و پایان مالکیت دولتی، در این کشورها، ظهور و رشد سریع گروه های جنائی- مافیائی را ممکن ساخت. تعصب آور نیست که مافیای روسیه، که طبقه مالکین جدید را در این کشور تشکیل می دهد، ظرفدار بی چون و چرای "تولیرالیسم" اقتصادی در این کشور است و با تمام نیروی خود پشت سر رئیس جمهور روسیه "بوریس یلتسین" ایستاده است.

در فدراسیون روسیه ۱۷۰۰ سازمان جنایتکار مافیائی وجود دارد. این مافیا، تا سال ۱۹۹۴ بیش از ۴۸ هزار مغازه و ۱۵۰۰ مرکز عمومی و ۸۰۰ بانک را تحت کنترل کامل خود داشت. این ارقام اکنون به مراتب بیشتر شده است. براساس تحقیقی که آکادمی علوم روسیه انجام شده است، تا سپتامبر ۱۹۹۵ بیش از ۴۰ درصد اقتصاد روسیه توسط گروه های مافیائی- جنائی کنترل می شود. نیمی از ساختمان های شرکت ها و مراکز اقتصادی در مسکو و دو سوم مراکز مالی که مجموعاً ۳۵ هزار شرکت، ۴۰۰ بانک و ۱۵۰ مرکز دولتی اقتصادی را در بر می گیرد، در کنترل مافیاست. همین بررسی، که در سپتامبر ۹۵ در روزنامه "ایزوستیا" منتشر شده، نشان می دهد که تا سپتامبر ۹۳ مافیای روسیه ۳۵ تا ۸۰ درصد سهام شرکت های متفاوت مالی را در سراسر روسیه در اختیار داشته است. حوزه فعالیت مافیای روسیه اکنون علاوه بر تولیدات نظامی و صنایع هوایی، نظیر سفینه های فضائی، تولیدات اتمی را نیز دربر گرفته است؛ نشریه "ایزور" چاپ لندن در شماره ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۴ خود از فروش "پلوتونیوم" آماده برای تولید بمب اتمی توسط این مافیا می نویسد. مافیای روسیه اکنون سندیکای جنایتکاران روسیه را نیز تشکیل داده است. این مافیا علاوه بر سیاستمداران و ماموران دولتی در بالاترین سطح حکومتی، در پارلمان روسیه نیز نمایندگان خود را دارد!»

لوموند دیپلماتیک سپس اشاره به خطراتی که مافیای جنائی- مالی جهان را تهدید می کند کرده و می نویسد: «گروه های حامی مافیای جنائی- مالی که پنهان از افکار عمومی عمل می کنند، پیوسته گسترش می یابند. سندیکاهای جنایتکاران سیاست اقتصادی کشورها را در اختیار

ایران در زمان شاه مطرح کرد. در این جبهه حتی طرفداران سلطنت که مخالف دیکتاتوری بودند هم می توانستند در آن جای داشته باشند، اما "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" نامه مردم که همه نیروهای ضد دیکتاتوری نمی توانستند در آن شرکت داشته باشند و فقط شامل مخالفین رژیم "ولایت فقیه" می شود، اساساً چه معنی می تواند داشته باشد و چرا بدان نام "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" داده شده است و برای چه منظوری مطرح می شود؟

تنها پاسخی که به نظر می رسد، آن است که "نامه مردم" نیز تشخیص داده که بر خلاف پیش بینی ها و تخیلات ۱۵ ساله اخیر در اپوزیسیون درباره سرنگونی قریب الوقوع ج.ا. یا ولایت فقیه، اوضاع ممکن است در سمت یک دیکتاتوری هر چه خشن تر و سرکوبگرتر متمرکز شده و به همین دلیل به "جبهه ضد ولایت فقیه" نام "جبهه ضد دیکتاتوری" را هم اضافه کرده است، تا در آینده بتوان گفت «ما هم پیش بینی کردیم...» و «ما هم گفتیم...»!

آیا این روش ها واقعا ثمری خواهد داشت؟ با این کارها به حزب و اعضای آن کمکی خواهد شد؟ نتیجه این روش آن می شود که مثلاً "نامه مردم" در شماره ۴۴۹ مورخ ۲۳ اسفند ۷۳ انتخابات دوره پنجم را درست یکسال پیش از برگزاری آن تحریم کند و بنویسد: «تحریم یکپارچه این "انتخابات" از سوی همه مردم و نیروهای مترقی و آزادخواه کشور، تنها پاسخ شایسته ایست، که می توان به مانورهای رژیم داد.» چگونه می توان انتخاباتی که یکسال بعد، معلوم نیست درجه شرایطی، به چه شکلی و با چه تناسبی از نیروها و با شرکت کدام گروه ها و هزاران مسئله دیگر برگزاری می شود را از یکسال قبل تحریم کرد؟ در اینجا رگه های آن "متد" مشاهده می شود که در نزد فریبون احمدی شاهدیم. سرنگونی جمهوری اسلامی، طرد ولایت فقیه، جدائی دین از دولت و... هیچکدام شعار نیست، بلکه فرمول هایی است که باید به کمک آنها از تحلیل مشخص از شرایط مشخص سرباز زد و پاسخ به مسائل امروز و فردا را از درون آن نتیجه گیری کرد و بالطبع با همین شیوه می توان از همین امروز انتخابات دوره های ششم و هفتم و هشتم را هم تحریم کرد، زیرا راه دیگری در چارچوب این احکام و شعارها اساساً وجود ندارد.

کدام راه؟

ما هر چند که "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" و اصولاً هرگونه جبهه ضد دیکتاتوری را گامی لازم و به پیش می دانیم، ولی همانطور که در گذشته نیز گفته ایم، آن را نسخه برداری از سیاست حزب توده ایران در زمان شاه می دانیم، درحالیکه شرایط کنونی جامعه ایران به کلی با دوران شاه تفاوت دارد و تضادها و مبارزات کنونی بدین شکل اصلاً در آن دوران وجود نداشت. نیاز کنونی جامعه ایران، جبهه ای وسیع تر از "جبهه ضد دیکتاتوری"، یعنی "جبهه آزادی"، دفاع و جبهه به وجب از آزادی هائی است که در نتیجه انقلاب برای بخشی از نیروهای مترقی هم چنان باقی است. اینگونه نیست که چون ما آزادی نداریم، هیچکس، هیچ آزادی ندارد و اگر هم دارد، باید آن را از دست بدهد و به ما ببیند تا حسن نیت و "انقلابی" بودن او اثبات شود.

واقعیت اینست که بخشی از نیروهای مترقی، بویژه نیروهای مترقی مذهبی و ملی در جامعه ایران بطور نسبی -کمتر یا بیشتر- از آزادی هائی استفاده می برند و باید از این آزادی دفاع شود و در جهت حفظ و گسترش آنها تلاش شود. تنها این "جبهه آزادی" است که می تواند شرایطی را بوجود آورد که مجموعه نیروهائی که با حاکمیت کامل ارتجاع و دیکتاتوری مطلق آن مخالف هستند، درکنار یکدیگر قرار گرفته و تسلط کامل ارتجاع را مانع شوند. شرکت فعال و باتمام نیرو در "جبهه آزادی" درعین حال به معنای آن نیست که خود را به دادن چند اعلامیه در خارج از کشور علیه دیکتاتوری دلخوش کنیم، بلکه بدان مفهوم است، که وظیفه دفاع از آزادی ها را بر دوش بگیریم و در هر جا و صد البته در داخل کشور نیز که مسئله "آزادی ها" مطرح است، چپ ایران نیز حضور خود را داشته باشد و از مواضع خود دفاع کند. ما بدین ترتیب طرفدار پایان بخشیدن به انفعال و انزوای چپ هستیم و معتقدیم به این انزوا باید خاتمه بخشید!

می گیرند و بدین ترتیب سیاست های جنایتکارانه بر کشورها حاکم می شود. در کشورهای جدیدی سرمایه داری (اروپای شرقی)، در کشورهای اتحادیه اروپا (اروپای غربی)، آفریقای شمالی و ژاپن رشوه خواری ارکان حکومتی را فرا می گیرد و این خود زمینه را برای نفوذ مافیا به درون دولت ها فراهم می آورد. بدین ترتیب سیاستمداران و دولتمداران در روابط دو جانبه با جنایتکاران سازمان یافته قرار می گیرند. بدین ترتیب ساختارهای دولتی- کشوری و همچنین اجتماعی در حال تغییرند. این تغییر ساختار سیاسی، تنها شامل حال کشور ایتالیا نمی شود؛ کشوری که مافیای "کوزا نوسترا" تا عالی ترین سطوح حکومتی آن نفوذ دارند. در کشورهای متعدد آمریکای لاتین کارتل های مواد مخدر ماشین دولتی را در اختیار گرفته اند و به درون احزاب سیاسی نفوذ کرده اند.»

حزب توده ایران و جمهوری اسلامی، به شهادت اسناد!

نگاهی که می‌تواند و ضرورت دارد، پایه‌های نگرش کنونی حزب ما را در برابر رویدادهای جاری تدقیق کند.

امروز، کمتر ایرانی است، که نداند در ایران چه می‌گذرد و مسیری که انقلاب بهمن ۵۷ طی کرده، به کدام نقطه رسیده است. این آگاهی، بویژه در داخل کشور و از سوی توده‌های مردم که نقش اساسی را در انقلاب ۵۷ داشته و در تحولات آینده نیز خواهند داشت، در جریان انتخابات مجلس پنجم به نمایش گذاشته شد.

آنچه، که برای حزب توده ایران، در کنار درک عمیق‌تر رویدادهای کنونی ایران و تاثیرگذاری بر آن‌ها اهمیت دارد، همانا روشننگری هرچه بیشتر پیرامون سیاستی است که حزب ما از فردای پیروزی انقلاب، در برابر حاکمیت بر آمده از انقلاب اتخاذ کرد. این سیاست و طبعاً، حزب ما، از چپ و راست زیر ضربه است و هر دو طیف می‌کوشند، حزب ما را حامی حاکمیت کنونی و جمهوری اسلامی کنونی معرفی کنند. این دو طیف، نه جناح‌بندی و قشر‌بندی را در جمهوری اسلامی به رسمیت می‌شناسد و نه اساساً به اوضاع ایران از این زاویه نگاه می‌کند. این در حالی است که سیاست حزب ما، پس از پیروزی انقلاب در کلیت خود بر همین اساس تنظیم شده بود. بنابراین موضع‌گیری‌ها، مشی و نگرش حزب ما به حاکمیت جمهوری اسلامی و انقلاب ۵۷ در ماهیت خود، تفاوتی کیفی با نگرشی دارد که از فردای پیروزی انقلاب، حکومت را حکومت آخونی، حکومت فاشیستی و حتی در طیف راست توطئه‌خارچی و خیانت‌ملى ارزیابی می‌کرد و می‌کند.

از نظر ما و خطاب به نیروهای واقع بین سیاسی، کنکاش در اسناد و مدارکی که اخیراً در جمهوری اسلامی انتشار می‌یابد، می‌تواند مبنای بسیار مستندی برای مرور سیاست حزب توده ایران در برابر حاکمیت برآمده از انقلاب در جمهوری اسلامی باشد. حزب ما، در آن سال‌ها نه به این اسناد دسترسی داشت و نه این اسناد اینگونه منتشر می‌شد که اکنون می‌شود، اما براساس بینش علمی و طبقاتی خود، در آن مسیری حرکت می‌کرد که امروز اسناد و مدارک منتشره در جمهوری اسلامی مهر تأیید بر آن می‌زند.

در شماره ۵۵ "راه توده" چند سند تاریخی در این زمینه منتشر شد و در این شماره و بمناسبت سالگرد انقلاب ۵۷ اسناد دیگری را مرور می‌کنیم:

دولت موسوی با بسته شدن رونامه "میزان" موافق نبود!

در لابلای اسناد و مدارکی که از مدتی پیش در نشریات داخل کشور، نظیر "مبین"، "عصرما" و... انتشار می‌یابد، اسناد تاریخی بسیاری یافت می‌شود که تأییدی است بر سیاست، مشی و تحلیل رهبری حزب توده ایران از حاکمیت جمهوری اسلامی در دوران اولیه پس از پیروزی انقلاب. همین اسناد با صراحت تمام تأییدی است بر آن نبرد بی‌وقفه که برکه در حاکمیت جمهوری اسلامی، که حزب ما براساس آن مشی خود را تنظیم کرده بود. نبردی که همچنان نیز ادامه دارد و همین امر نیز خود به خود تأییدی است بر ادامه آن سیاست، در شرایط و موقعیت نوین! چپ‌ها و برخی سازمان‌ها، که خود را فوق انقلابی باز یافته بودند، از همان آغاز پیروزی انقلاب حاکمیت برآمده از انقلاب را یکپارچه دیده و بر تحلیل خود، مبنی بر "کاست روحانیت" و انواع تعبیر و تفسیرهای دیگر پای فشردند. مشی، سیاست و عملکرد همین گروه‌ها و سازمان‌ها، که تا حد برخی ماجراجویی‌های نظامی نیز پیش رفت، عملاً در این نبرد قدرت در حاکمیت جمهوری اسلامی، موجب تقویت ارتجاعی‌ترین گرایش‌ها، بیسم و هراس نیروهای مذهبی انقلابی و در نتیجه قرار گرفتن آنها در کنار نیروهای مذهبی سنت‌گرا و ارتجاعی شد. سرمایه‌داری تجاری ایران بیشترین سود را از این سیاست برد. نه تنها در نامه‌های آیت‌الله گلبایگانی به مجلس شورای اسلامی، اشاره او به ملاقات‌هایش با وی برای جلوگیری از دیدگاه‌های اقتصادی وی، بلکه در اسنادی که در زیر می‌خوانید نیز این واقعیت غیرقابل انکار است. درست در همان دوران که تقویت نیروهای انقلابی در حاکمیت جمهوری اسلامی، حفظ آزادی‌های برآمده از انقلاب، ایجاد اعتماد و اطمینان بین نیروهای آرمان‌خواه مذهبی و آرمان‌خواهان ملی و غیر مذهبی ضرورت لحظه و روز و ماه را داشت و افشای ارتجاع واقعی و رشد آگاهی مردم از نقش پر قدرت ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری در پشت صحنه و تلاش آن برای قدرت یابی، ضرورتی تأخیر ناپذیر داشت، همین چپ‌نمایان، که دیروز در تهران و در ادامه آن، همچنان در سایه ایستاده و حالا در مهاجرت برای دیگران می‌خواهند تعیین تکلیف کنند، شعار "مثلث بیق" با حملات تبلیغاتی علیه بنی‌صدر، قطب زاده و دکتر یزدی را در روزنامه "پیغام امروز" راه انداختند و در جنگل‌های آمل،

حاکمیت یکپارچه نبود، که سیاست ما "طرده" آن باشد!

سالی دیگر بر انقلاب بهمن ۵۷ ایران گذشت. سیر و سرگذشت حیرت‌انگیز این انقلاب هنوز به پایان نرسیده است. حزب توده ایران، در اوج سال‌های تسلط چپ روی بر جنبش چپ ایران، پیوسته در اسناد و مدارک خود، بر حساسیت جغرافیایی خاک میهن ما و اهمیتی که امپریالیسم جهانی برای تسلط بر آن قائل می‌باشد، تأکید می‌کرد. پس از پیروزی انقلاب و در سال‌های نخست پس از این پیروزی نیز، حزب ما در مطبوعات و اسناد خود همچنان بر این امر پای فشرده و هوشیاری همه میهن‌دوستان و انقلابیون عاقل از مذهبی و غیر مذهبی - را به این امر مهم جلب کرد. حزب ما یگانه راه مقابله با توطئه‌های خارجی و پیروزی ضد انقلاب سرنگون شده و ضد انقلاب خزنده داخلی را، اتحاد و یگانگی تمام نیروهای ملی و میهن‌دوست، حول یک برنامه اقتصادی-سیاسی که پاسخگوی وحدت ملی ایران باشد، اعلام داشت. با کمال تأسف و به دلیل کور ذهنی سیاسی، خود محور بیسی انقلابیون مذهبی، انواع توطئه‌های خارجی، مخالفت دم‌افزون سرمایه‌داری تجاری وابسته، که خود را وارث انقلاب می‌دانست، عدم درک شرایط و موقعیت از سوی احزاب و سازمان‌های دگراندیش، استحکام گام به گام ارتجاع مذهبی و... نه تنها به این هشدارهای حزب ما بهیای لازم داده، بلکه برای خاموش کردن بانگ انقلاب، حزب ما به بند کشیده شد و سپس صدها عضو آن همراه اکثریت قریب باتفاق رهبری در بند آن قتل عام شدند.

برای درک اهمیت جهانی و منطقه‌ای ایران، برای امپریالیسم جهانی و تلاش بی‌وقفه آن برای به زانو درآوردن انقلاب و انقلابیون ایران و بازگرداندن میهن ما به جبهه ضد انقلاب جهانی - که در دوران شاه در آن قرار داشت - شاید رقابت کنونی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری جهان برای برتری موقعیت در ایران، بهترین نمونه باشد. رقابتی که تا پیش از درهم پاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، وحدت نظر و عمل امپریالیسم جهانی را برای حفظ سنگر ایران موجب شده بود، پس از درهم پاشی اتحاد شوروی به رقابت بزرگ بر سر برتری تسلط بر ایران، بین متحدان انجامید!

یورش شرکت‌های نفتی برای غارت نفت قفقاز و نیاز آن‌ها به راه‌های عبور و رساندن آن به خلیج فارس و دریای عمان، تنها یک دلیل از میان دلائل آن اهمیتی است که امپریالیسم جهانی برای ایران قائل بود و هست. و این تازه جدا از غارت خود ایران است! رویدادهای اخیر افغانستان، پاکستان، عراق و حضور ارتش عظیم آمریکا در خلیج فارس، که پس از درهم پاشی اتحاد شوروی نه پایان، که تشدید شد، صحنه‌ای را در برابر چشم مجسم می‌کند، که متکی به آن حتی می‌توان مدعی شد، اگر سیر و سرگذشت انقلاب ایران آن نمی‌شد، که شده است، شاید حوادث و تحولات منفی در اتحاد شوروی نیز بدان مسیر نمی‌رفت که رفت و جهان ما امروز چنین میدان یکه‌تازی امپریالیسم جهانی و پیشاپیش آن امپریالیسم آمریکا نبود!

حتی براساس همین نگرش به اهمیت و موقعیت ایران نیز، می‌توان به سیاست و مشی حزب توده ایران در برابر انقلاب ایران نگاهی دوباره انداخت.

صدای پای فاشیسم

از جمله شعارهایی که در همان ماه‌های اول پیروزی انقلاب، بر سر زبان‌ها افتاد و در عمل نقش مقابل با سیاست حزب توده ایران را ایفاء می‌کرد، شعار "فاشیسم آخوندی" بود. این شعار در حالی بر سر زبان روشنفکران و سازمان‌های چپ‌نوا و شخصیت‌هایی که مواضع میانه داشتند، اما با چپ‌نواها روی موافق داشتند، افتاده بود، که حزب ما بر ضرورت شناخت چند پارچه بودن حکومت، ضرورت دفاع از جناح آرمان‌گرا و مذهبی و از این طریق دفاع از آزادی‌های موجود پسای می‌فشارد. حزب ما بر این اعتقاد بود که باید جلوی قدرت‌یابی جناح‌های سرکوبگر و یا به قول برخی‌ها "فاشیسم" را گرفت. سیر رویدادهای نشان داد که فاشیسم در کدام عجزه بازار و سرمایه‌داری تجاری ایران و حوزه علمیه قم و زیر عبا و کت و شلوار چه کسی خود را پنهان کرده بود و چگونه انقلاب را به صلح هدایت کرد. شاید سرهنگان آن شعارها، امروز و با اشاره به جمهوری اسلامی کنونی مدعی شوند که "ما گفته بودیم"، اما این ادعا هیچ نوع ارزش تحلیلی و مبارزاتی ندارد، زیرا آنها که چنین ارزیابی و پیش‌بینی را داشتند می‌بایستی سیاست دیگری را اتخاذ می‌کردند. سیاستی که در عمل به نگهداشتن غول ارتجاع و فاشیسم در شیشه باید می‌انجامید، در حالیکه این شعارها، در آن زمان، نقشی جز یکپارچه دیدن حکومت و قراردادن ارتجاع و انقلاب در یک کاسه و متحد ساختن آنها از بیم ماجراجویی‌ها ایفاء نکرد. ماجراجویی‌هایی که به انفجارهای هولناک، ترورهای گسترده، کشتار زندان‌ها و ... ختم شد!

عصرما در همین شماره در پاسخ به انتقاد "نهضت آزادی ایران" از دولت میرحسین موسوی و محدود شدن آزادی‌ها در دولت او و با اشاره به چپ‌نمایی‌های رایج در آن دوران می‌نویسد:

«از خط امامی‌ها انتقاد می‌شود که چرا در ماه‌ها و سال‌های اول انقلاب به علی‌اصغر حاج سید جواد که نظام جمهوری اسلامی را به فاشیسم متهم کرده بود، حمله کرده‌اند، حال آنکه امروز در کشورمان شاهد عملکردهای فاشیستی هستیم. اولاً وی در شرایطی جمهوری اسلامی را به اعمال روش‌های فاشیستی متهم می‌کرد که بالاترین سطح آزادی‌ها در طول تاریخ معاصرمان در جامعه وجود داشت... ثانیاً در آن دوره، اگر برخوردی هم می‌شد که نامبرده به آنها "صدای پای فاشیسم" لقب می‌داد، تنها با گروه‌هایی صورت می‌گرفت که کلیت انقلاب و نظام را مسلمانانه تهدید کرده و در عین حال به دنبال بهره‌گیری از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی بودند... خط امامی‌ها به اشتباهات خود، که کم هم نیست... اعتراف کرده و نظیر هر مسلمان واقعی توبه و استغفار خواهند کرد، ولی آیا کسانی که بهترین فرصت‌های انقلاب را از دست دادند... چنین اعتراضی می‌کنند؟»

عصرما درباره روحانیت و اسلام، در پاسخ به نهضت آزادی می‌نویسد:

«قطعاً خط امامی‌ها اسلام را مساوی با روحانیت نمی‌دانند، ولی نقطه مقابل چنین تفکری، یعنی "اسلام منهای روحانیت" را نیز اندیشه‌ای مضر و خطرناک می‌دانند.»

نهضت آزادی ایران، در نامه خود به عصرما، درباره نظر خط امام و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی درباره فعالیت علنی و فعالیت آزاد نهضت آزادی می‌نویسد:

«ما بارها اعلام کرده‌ایم هر گروهی که قانون اساسی را قبول داشته باشد، باید بتواند در چارچوب قوانین موضوعه به فعالیت سیاسی بپردازد... در حال حاضر... نه تنها فعالیت علنی گروه‌های سیاسی در چارچوب قانون اساسی و قانون احزاب، خطری را متوجه نظام نمی‌کند، بلکه در صورت مواجهه درست با آن، موجب تقویت آن را فراهم خواهد کرد.»

عصرما در اشاره به دوران جنگ و نامه آیت‌الله خمینی در رابطه با نهضت آزادی که منجر به مقابله با آزادی فعالیت نهضت آزادی و دیگر سازمان‌های سیاسی شد، می‌نویسد:

«ما نیز نامه امام را حل را در مورد نهضت آزادی مطالعه کرده‌ایم، اما براین باوریم که شرایط جنگی با وضعیت کنونی ماهیتاً متفاوت است به گونه‌ای که هم‌اکنون فعالیت امثال این گروه‌ها نشانه ثبات و اقتدار نظام به شمار می‌رود نه نشانه ضعف آن...»

صحرائ گنبد و کردستان ایران دست به ماجراجویی‌های نظامی زدند. ترورهای که به نام مجاهدین خلق ثبت است، اما اسناد تاریخی نشان خواهد داد که دست ارتجاع حاضر در حکومت و سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی چقدر در هدایت، طراحی و تشویق آن نقش داشتند، نیز گام‌های عملی مهمی در جهت تقویت موضع ارتجاع در حکومت جمهوری اسلامی بود. این چپ‌نمایی و غفلت از توطئه‌های ارتجاع، به شهادت خاطراتی که درباره زندان‌های جمهوری اسلامی در سال‌های اخیر انتشار یافته، تا قتل عام زندانیان ادامه یافت!

شاید همگان تمایل داشته باشند، این واقعیات به سینه فراموشی سپرده شود و حزب ما حامی همین جمهوری اسلامی کنونی اعلام شده و دنباله‌رو حکومت و یا بقول خودشان "آخوند‌ها" معرفی شود، اما هر کسی که بخواهد تاریخ انقلاب را بصورت واقعی پیگیری کند، چاره‌ای جز مراجعه به اسناد و مدارک ندارد و این اسناد و مدارک نشان می‌دهد که حزب توده ایران، بعنوان قدیمی‌ترین و پر تجربه‌ترین حزب سیاسی ایران، دقیق‌تر از هر حزب و سازمان سیاسی دیگر، انقلاب، حاکمیت برآمده از آن و نبرد طبقاتی در آن را تشخیص داد و براساس آن سیاست و مشی خویش را برگزید. اینکه در اینجا و یا آنجا - چه از نظر سازمانی و یا سیاسی - اشتباهاتی و حتی گاه اشتباهات اساسی (بویژه در عرصه سازمانی) روی داد، هرگز به معنی نقش بسیار جدی و آگاهی بخش حزب ما در جریان این سال‌ها ندارد.

پورشی به مطبوعات

پورش به دفتر حزب توده ایران و جلوگیری از انتشار روزنامه "نامه مردم" در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، یکی از نشانه‌های جنگ و ستیز پشت پرده حکومتی بود. در آخرین پورشی که "نامه مردم" برای همیشه توقیف شد، یک سلسله مطبوعات دیگر نیز توقیف شدند. از جمله روزنامه "میزان"، ارگان نهضت آزادی ایران. حزب ما در همان وقت و در نامه‌های سرگشاده‌ای که منتشر ساخت، ضمن تحلیل این رویداد و ارزیابی آن به عنوان گامی در جهت قدرت ارتجاع مذهبی-بازاری، آنرا گردش به راست، اعلام داشت. حزب ما تصریح کرد، که این گردش به راست، نمی‌تواند تنها حزب ما را در بر بگیرد، بلکه در آینده شامل حال تمام نیروهای طرفدار آرمان‌های انقلاب و حتی نیروهای موسوم به خط امام خواهد شد. گذشت روزگار و تسلط باز هم بیشتر ارتجاع بر قدرت نشان داد، که این واقع بیتی حزب ما تا چه حد صحیح بوده است. آنقدر که امروز نیروهای موسوم به "خط امام" نه تنها به حاشیه رانده شده‌اند، نه تنها نخست‌وزیر آن برای اعلام انصراف از نامزدی انتخابات ریاست جمهوری تهدید به شدیدترین کارزار تبلیغاتی شده، نه تنها رئیس روحانی مجمع روحانیون مبارز (کادر روحانی مورد نظر آیت‌الله خمینی) صلاحیتش برای نمایندگی مجلس چهارم نیز رد شد، نه تنها صدها آرمانخواهشان در جبهه‌های هویزه و شلمچه قربانی توطئه شده و روی مین رفتند و... بلکه از سرنوشتی بیمناکند، که در زندان‌های جمهوری اسلامی برای آرمانخواهان انقلابی حزب توده ایران تعیین شد!!

نشریه عصرما، که اداره کنندگانش از بسیاری از رویدادهای آن سال‌ها با اطلاع هستند، در شماره پنجم دیماه ۷۵ خود و در دفاع از آزادی فعالیت "نهضت آزادی ایران" (با حفظ انتقاداتی که به آن دارند) اشاره به یکی از آن حقایقی می‌کند که حزب ما تنها بر اساس تحلیلش از اوضاع و نبرد که برکه "در حاکمیت آنرا در همان زمان حدس زده و بر آن پای فشارد. این اسناد در نوع خود می‌تواند کمکی باشد برای آگاهی کسانی، که همچنان لبه تیز حمله را در ارتباط با حوادث آن سال‌ها متوجه مجموع دولت (بنون پذیرش جناح‌بندی‌ها) می‌دانند و با این ارزیابی به تحلیل رویدادهای گذشته و موضع‌گیری در برابر حوادث امروز می‌روند.

عصرما در ارتباط با پورش به مطبوعات، در آن دوران می‌نویسد:

«... علیرغم اینهمه، (اشاره به اختلافات با نهضت آزادی) شخص شهید رجایی و همفکران ایشان، یعنی جناح خط امام فعلی، به هیچ وجه با توقیف روزنامه میزان توافق نداشتند و توقیف نشریه مزبور و برخی اقدامات دیگر، خودسرانه و از سوی عناصر وابسته به جناح راست سنتی کنونی صورت گرفت.»

چهار دیدگاه درباره "ولایت فقیه"

نشریه "عصرما"، ارگان مطبوعاتی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، در شماره پنجم دیماه خود، نقطه نظرات این سازمان را در ارتباط با اصل "ولایت فقیه" و اختیارات آن در قانون اساسی جمهوری اسلامی تدقیق و منتشر ساخته است. این نشریه می نویسد، که در حال حاضر چهار نظریه در ارتباط با ولایت فقیه و ولایت مطلقه فقیه وجود دارد و اضافه می کند که طرفداران ولایت مطلقه فقیه، که جناح راست سنتی آن را تشکیل می دهند، در پی برقراری دیکتاتوری بازار بر ایران هستند. این چهار نظریه را به نقل از عصرما، در زیر می خوانید:

۱- دیدگاه اول، ولایت مطلقه فقیه را تنها مرجع حق و در نتیجه تنها مرجع اعمال قدرت در جامعه می شناسد و در مقابل آن هیچ نهاد مبدئی و سیاسی مستقل و قائم به ذات را بر نمی تابد؛

۲- دیدگاه دوم نقطه مقابل چنین نظریه ای است و برای ولایت فقیه تنها یک شان نمادین (سمبل وحدت ملی) قائل است. از این منظر ولایت فقیه نمی باید در هیچ امری و مسئله ای دخالت کند، زیرا که ورود در هر عرصه معمولاً به نفع یکی و به زیان دیگری خواهد بود و در نتیجه مخالفت ها و انتقادهایی را از ایشان در پی خواهد داشت، ولو آنکه در کوتاه مدت علنی نباشد؛

۳- دیدگاه سوم، ولایت فقیه خود رهبری یک گرایش، یک جناح و یا حتی یک حزب سیاسی را برعهده می گیرد و به تمامی لوازم و تبعات ناشی از اتخاذ چنین موضعی پایبند می شود؛

۴- دیدگاه چهارم اختیارات ثابت و دائمی رهبری را محصور به مواردی می داند که قانونگذار در صد احصاء و استقرای آنهاست و رتوس آن در اصل ۱۱۰ قانون اساسی برشمرده شده است. ثانیاً ولایت فقیه در موارد ضروری که به امور حساس و حیاتی که به انقلاب، امنیت ملی و مصالح عالیه نظام راجع است، اعمال اقتدار می کند.

عصر ما با تأیید دیدگاه چهارم و اضافه کردن برخی توضیحات، به نوعی خود را طرفدار این اصل معرفی کرده و در ادامه می نویسد: «بم این ترتیب رهبری در نظام اسلامی، نگهبان استقلال، تمامیت ارضی، شعارهای اصولی انقلاب و در یک کلام حافظ امنیت و منافع ملی محسوب می گردد. این دیدگاه نه تنها مغایرتی با قانون اساسی ندارد، بلکه مشی اعلام شده امام (ره) و مقام رهبری چنین بوده است و به نظر می رسد که با واقعیات کنونی جامعه ما سازگاری بیشتری داشته باشد».

جناح بازار

عصرما سپس در همین شماره و در مطلبی تحت عنوان "انحصار شکنی وظیفه میرم همه نیروهای انقلاب است" در ارتباط با جناح بازار (جناحی که طرفدار ولایت مطلقه فقیه است) از جمله می نویسد:

«... ما سیاست داخلی جناح بازار را مخالف روح آزادی و آزادی در جمهوری اسلامی و سیاست خارجی آن را مغایر استقلال میهن اسلامیمان تلقی می کنیم. سیاست های اقتصادی آنان را نیز در جهت ایجاد شکاف طبقاتی بیشتر و مخالف رشد و توسعه اقتصادی می دانیم. با این همه جناح مذکور بر تسلط خود بر همه ارگان حکومتی اصرار دارد. در این جهت نیز ابائی ندارد که از کلیه ابزارهای قانونی و غیر قانونی و حتی شیوه های مخالف اخلاق اسلامی استفاده کند. در یک کلام اعمال سیاست های جناح بازار موجب محدودیت آزادی های سیاسی، فعالیت های مطبوعاتی، بیشکوفانی فرهنگی می شود».

عصر ما در پایان این مقاله و در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری می نویسد:

«خط امام» از آن جهت انتخابات آتی ریاست جمهوری را بسیار مهم می داند که نتیجه آن می تواند به استقرار یکی از دو حالت تکثر سیاسی و یا انسداد سیاسی منجر شود و بر همین اساس از همه نیروهای حق جو، آزادی خواه و عدالت طلب می خواهد که با هوشیاری و تمام توان در این صحنه حضور به هم رسانند و با آرای خود اجازه پیروزی به تمام خواهان ندهند.

حزب توده ایران و جمهوری اسلامی به شهادت اسناد

ارتجاع مذهبی و بازار
خواب اختیارات مطلق
را می بینند!

سرمایه داری تجاری ایران (بازار) از همان فردای پیروزی انقلاب، به آیت الله خمینی به چشم بولدوزی نگاه می کرد، که جاده ناهموار سرنگونی نظام شاهنشاهی را برای سپردن مملکت بدست بازاری ها هموار کرده است. آنها با توجه به مناسبات بسیار نزدیکی که با روحانیت ایران بصورت سنتی داشتند، به روحانیت به چشم کارگزار مذهبی خود می نگریستند. تغییر در ساختار اقتصادی کشور به ضرر سرمایه داری و زمینداری بزرگ، تدوین قانون اساسی، آزادی احزاب غیر وابسته به بازار، قطع دست بازار از تجارت خارجی، اقتصاد سه بخشی با اولویت بخش دولتی، سپردن زمین به کشاورزان، اقدامات جهاد سازندگی در سال های نخست پیروزی انقلاب و ده ها تصمیم و مصوبه و جهت گیری و در حقیقت تحقق شعارهای انقلاب، بی وقفه با مخالفت آنها روبرو بود. آنها تمام نیروی خود را به خدمت گرفتند، تا آیت الله خمینی را در چپه خویش قرار دهند و برای رسیدن به این مقصود از هیچ توطئه، جنایت و خیانت ملی فرو گذار نکردند. سال های پایانی حیات آیت الله خمینی اوج این تلاش و دست یابی آنها به پیروزی ها بزرگ است. این پیروزی، که قتل عام زندانیان سیاسی و آرماتخوان انقلاب بهمن در راس آن بود، با مرگ آیت الله خمینی و تشکیل دولتی با نقش برتر سرمایه داری تجاری در آن، پذیرش اجرای برنامه "تعدیل اقتصادی"، به انزوا راندن مذهبیهون آرماتخوان، تشدید سازماندهی خویش در سراسر ایران، تقویت مناسبات بین المللی (بویژه با انگلستان)، تصرف کامل مجلس چهارم، انتخاب جانشینی برای آیت الله منتظری، که او را به حاشیه رانده بودند، از جمع روحانیونی که بتوان وزن و اعتبار مذهبی و سیاسی او را هر لحظه که خواستند زیر علامت سوال ببرند و... صدها حیل و ترفند دیگر، بخشی از تاریخ انقلاب ایران و تلاش بازار و سرمایه داری تجاری برای قبضه قدرت سیاسی و اقتصادی در جمهوری اسلامی است.

اینکه سران بازار و سرمایه داری تجاری و زمینداران بزرگ، در سال های پس از درگذشت آیت الله خمینی در جمهوری اسلامی چه کردند و یا چه می کنند، خوشبختانه امروز در جامعه ایران برهنگان آشکار است. طرد سران مطلقه اسلامی و روحانیون وابسته به بازار و طرفدار سرمایه داری در جریان انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی بیش از هر تحلیل و تفسیر و ادله ای روشننگار این واقعیت است. بخشی از جدائی ها، قشر بندی ها، جناح بندی ها و صف آرانی های سال های اخیر در میان مذهبیهونی، که وابستگی های طبقاتی را انکار کرده و تصور می کردند نماز و روزه عامل وحدت است، حاصل همین شناخت و واقعیات است.

بنابراین، بحث نباید و نمی تواند، تنها بر سر موقعیت، مواضع و عملکرد سرمایه داری تجاری ایران در لحظه کنونی باقی بماند. این بحث باید به سال های دور، دوران جنگ با عراق و سرانجام به همان نخستین موضع گیری ها در ابتدای پیروزی انقلاب بازگردد. روزهایی که "اسدا" الله بادامچیان، دبیر اجرایی کنونی "مؤلفه اسلامی" در مدرسه رفاه، که آیت الله خمینی در آن اسکان داده شده بود، نقش شعارنویس و گرداننده امور مدرسه (بیت آیت الله خمینی) را برعهده داشت! (نقل از مصاحبه اسدا الله بادامچیان با روزنامه "رسالت")

بازار و سرمایه داری تجاری ایران، در تمام سال هائی که آیت الله خمینی سکان رهبری را در جمهوری اسلامی در اختیار داشت، پشت روحانیون سنتی و واپسگرای ایران خود را پنهان می کردند. آنها تا همین اواخر یعنی تا آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی- نیز همینگونه عمل می کردند. جامعه روحانیت مبارز تهران سخنگوی سیاسی آنها بود و

که اگر روزنه‌ای هم در بیت رهبر کنونی جمهوری اسلامی در این خصوص وجود داشته، بدین طریق بسته شده است.

این را می‌توان به استناد همان اسنادی مدعی شد که در زیر و به نقل از نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی می‌خوانید. در واقع آنها که توانستند در اوج قدرت و نفوذ غیر قابل انکار آیت الله خمینی در جمهوری اسلامی و علیرغم تابعیت میلیونی توده‌های مردم مسلمان از وی، اینگونه در برابر او بایستند و روحانیونی از سنخ "آیت الله گلپایگانی" را بسود منافع طبقاتی خویش وارد کارزار کنند، بدون تردید قدرت بسیج روحانیون کوچکتر از او را در قم همان اندازه دارند، که قدرت و توان فشار و بدنبال خود کشیدن رهبر کنونی جمهوری اسلامی علی خامنه‌ای را! مگر آنکه راه و مسیر دیگری در پیش گرفته شود، که این مسیر جز پشت کردن به ارجاع مذهبی و بازار پناه گرفته در این سنگر نیست.

بازگردیم به اسناد تاریخی و مشی و سیاسی که حزب توده ایران در برابر مجموع رهبری در جمهوری اسلامی، پس از پیروزی انقلاب اتخاذ کرد.

آنچه در زیر می‌خوانید، دو نامه بسیار مهم است، به قلم آیت الله گلپایگانی، خطاب به طرفدارانش در مجلس شورای اسلامی و اشاره به دیدارهایی که برای تغییر نظرات اقتصادی او داشته است. "عصرما" در شماره ۱۹ دیماه ۷۵ خود، این نامه‌ها را در بحث مربوط به "ولایت مطلقه فقیه" منتشر ساخته است. این بحث نیز از آنجا در "عصرما" منتشر شده که کیهان چاپ تهران هر نوع محدودیت برای ولی فقیه را مردود دانسته و به همین دلیل حمله شدیدی را به "بهزاد نبوی" یکی از هیران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی که ولی فقیه را محدود در چارچوب قانون اساسی دانسته، کرده است.

"عصرما" بدستی می‌برد، چگونه است که طرفداران امروز ولایت مطلقه فقیه، در زمان حیات آیت الله خمینی، نه به ولایت مطلقه، بلکه به ولایت او هم گردن نمی‌گذاشتند و روحانیون بزرگ را علیه وی بسیج می‌کردند؟ "عصرما" سپس در این ارتباط دو نامه آیت الله گلپایگانی را بدین شرح منتشر ساخته است. محتوای این دو نامه خود گویای بسیاری از واقعیاتی است که حزب ما در همان دوران می‌گفت و به مذهبیون هشدار می‌داد که ریش و تسبیح نمی‌تواند عامل وحدت باشد و روحانیت نیز نه تنها "کاست" نیست، بلکه مانند همه اقشار طبقاتی، برای دفاع از منافع خود، تحت انواع پوشش‌ها و از جمله با استناد به روایات اسلامی وارد میدان مبارزه سیاسی می‌شود.

نامه‌های گلپایگانی

"عصرما" در مقدمه نامه گلپایگانی می‌نویسد: در ادامه اختلافات مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان بر سر مصالح نظام یا حاکمیت احکام شرعی، قانون کار و مندرجات آن به صورت یکی از موارد حاد و پرسر و صدای اختلاف درآمد. امام خمینی خطاب به آیت الله خامنه‌ای در مورخه ۱۶ دیماه ۶۶ (این نظریات آیت الله خمینی در پاسخ به نطقی است که وی در نماز جمعه تهران کرد و همصدا با امثال آیت الله گلپایگانی با احکام قانونیه مخالفت کرد!) چنین اظهار نظر کردند: «حکومت شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله است و یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است»

عصرما ادامه می‌دهد: گذشته از مقاومت‌هایی که در درون نهادهای حکومتی بر سر میزان اختیارات حکومت اسلامی یا پذیرش ولایت مطلقه وجود داشت، بخصوص از سوی عناصر وابسته به جناح "راست سنتی"، در برخی محافل حوزوی نیز ظرفیت چندان برای پذیرش امر ولایت و حاکم بودن آن بر کلیه احکام فرعیه شرع... وجود نداشت. آیت الله العظمی گلپایگانی، خطاب به یکی از نمایندگان مجلس (عصرما نام وی را نمی‌برد) نوشت: «...هرگز نمی‌توان در مقام رفع ید از احکام اولیه اسلامی، از تشخیص ضرورتی که بین دو جمعیت که با هم تفاوت چشمگیری ندارند (مقصود اقلیت و اکثریت مجلس است) محل اختلاف باشد و بسا آنها که در اقلیتند هر چند عده‌شان معصود باشد، از حیث اطلاعات اقتصادی و فقهی و عدم تأثیر از مکتب‌های التقاطی و جوسازی قوی‌تر باشند... اینجانب مصرانه از همه و تمام مقامات که نمی‌خواهم هیچ یک از آنها را به سوء نیت متهم سازم می‌خواهم برای امتحان هم اگر باشد، مدتی احکام اولیه اسلام را اجرا کنند و پیش از اجرای احکام اولیه اسلام که بیش از نیم قرن است اجرا نمی‌شود، عنوان ضرورت را مطرح نمایند»

حوزه علمیه قم پایگاه مذهبی آنها! البته ریشه این مناسبات به قدمت مناسبات خمس و ذکاتی باز می‌گردد که بازار و زمینداران بزرگ با روحانیون داشته‌اند. همان مناسباتی که در جریان حوادث ۱۵ خرداد تلاش کرد، تا سخنرانی‌ها و مخالفت‌های آیت الله خمینی با سیاست‌های دربار شاهنشاهی و از موضع دفاع از استقلال کشور در برابر امریکا را، با سیاست خود، یعنی مخالفت با تقسیم اراضی روستائی، قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی و شرانجام، رشد و تقویت سرمایه داری صنعتی وابسته مخلوط کند.

در تمام طول سال‌های نخست پیروزی انقلاب و سپس در دوران جنگ، بازار از طریق مراجع تقلید، مخالفت خود را با نظرات اقتصادی آیت الله خمینی پیش برد. حزب توده ایران، با ایمان به قشریندی طبقاتی در میان روحانیون ایران و با آگاهی از این فشار و نقش سرمایه داری تجاری وابسته، ضمن پافشاری بر اصول مرفی و مثبت قانون اساسی، مانند اصل ۴۹ درباره تجارت خارجی و یا بند ۴ درباره تقسیم اراضی، دو دیدگاه و دو اسلام را در ایران تشخیص داده و آنرا در معرض تضاد توده‌های مردم قرار داد. یک اسلام، اسلام سرمایه داری و طرفدار وابستگی به امپریالیسم (که حزب ما آنرا اسلام امریکائی و اسلام سرمایه داری نام نهاد) و اسلام دیگری که بنام "خط امام" و یا "اسلام مستضعفین" (با بهره گیری از اصطلاحی که توده مردم با آن آشنا بودند)

آنچه که امروز و در میان مسلمانان مخالف سرمایه داری و یکه تازی بازار و روحانیون مرتجع مصطلح است و آنرا "طیف خط امام" نام نهاده‌اند، تعریفی نه فراتر و نه کمتر از همان شناخت و نامی است، که حزب ما آنرا بازشناخت و معرفی کرد. حزب ما براساس همین شناخت و جسارت بیان آن (بی اعتناء به تبلیغات چپ و راست) به قربانگاه برده شد! امروز کمتر فرد سیاسی، در داخل و یا خارج از کشور است که نداند و یا بتواند به روی خود نیآورد، که اسلام طرفدار استبداد مذهبی، اسلام طرفدار غارتگری، اسلام وابسته به انگلستان و امریکا، اسلام سرکوبگر و مخالف آزادی، اسلام متوقف مانده در قرن هفتم، یک "اسلام" است و اسلام طرفدار آزادی‌ها، اسلام طرفدار عدالت اجتماعی، اسلام طرفدار استقلال کشور، اسلام غیر وابسته به فراماسیونی و انگلستان نیز یک "اسلام" در هر دو سوی این طیف نیز سخنگویان و چهره‌های متعددی وجود دارند. بنابراین، ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، بعنوان یک نیروی سیاسی باید تکلیفمان را با این دو اسلام، بعنوان دو نگرش به مسائل اقتصادی و اجتماعی روشن کنیم. اگر با اولی مخالفیم، که هر نیروی ملی باید باشد، چگونه می‌توانیم به سود طیف دوم موضع نگیریم و آنرا بخشی از نیروی تحولات مثبت در جامعه ارزیابی نکنیم؟ پس از پاسخ به این سؤال است، که در برخورد با حوادث، رویدادها، موقعیت‌ها و... بی دلبهره و بدون محاسبات و ملاحظات شخصی و یا غیر جنبشی، تکلیف خودمان را می‌دانیم و بدان عمل هم می‌کنیم. رویداد انتخابات مجلس پنجم، رویدادی از این دست بود!

اسناد سخن می‌گویند:

جنگ و ستیز پشت پرده سرمایه داری بازاری ایران با آیت الله خمینی، بعنوان "ولی فقیه"، اسناد و مدارک انکارناپذیری دارد، که توجه به آنها، بویژه امروز که این سرمایه داری طرفدار "ولایت مطلقه فقیه" شده است، بسیار بوقوع و آموزنده است. از جمله این اسناد، نامه‌هایی است که "آیت الله گلپایگانی"، بعنوان علمدار مخالفان بخش دولتی اقتصاد و اجرای اصول مرفی قانون اساسی به مجلس اسلامی و آیت الله خمینی می‌نویسد. آیت الله گلپایگانی، یکی از همان مراجع عظامی است، که به قول حاج حیات الله عسکراولادی (دبیرکل "جمعیت مومنه اسلامی") هر بار که این آقایان (سرمایه داری تجاری ایران) دچار مشکلاتی (از جمله و بویژه در ارتباط با نظرات اقتصادی آیت الله خمینی و دولت میرحسین موسوی) می‌شدند به آنها مراجعه کرده، شرفیاب شده و راه چاره را می‌جستند! (نگاه کنید به مصاحبه‌ها و سرمقاله‌های اخیر عسکراولادی در روزنامه رسالت به مناسبت سالگرد تسرور حسنعلی منصور و بنیانگذاری جمعیت مومنه اسلامی).

از جمله این شرفیابی‌ها، یکی هم، همین شرفیابی بعد از انتخابات مجلس پنجم در قم با آیت الله‌های صاحب قدرت و نفوذ در جمهوری اسلامی است و اعلام ناطق نوری به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری! شرفیابی و ملاقاتی، که ظاهراً در اعلام انصراف میرحسین موسوی از نامزدی انتخابات ریاست جمهوری تأثیر مستقیم داشته است؛ چرا

گزارش سفر هیات نمایندگی نهضت آزادی ایران به ترکیه

حزب رفاه اسلامی در چه موقعیتی است؟

اخیرا بدعوت حزب "رفاه اسلامی" ترکیه، از سوی "نهضت آزادی ایران" هیاتی به رهبری دکتر ابراهیم یزدی، به ترکیه سفر کرد. روابط عمومی نهضت آزادی ایران در تهران، گزارشی را پیرامون این سفر و تدارک مقدمات آن منتشر ساخت. در این گزارش که در اختیار دفتر "راه توده" نیز قرار گرفته آمده است:

«در تاریخ اول آبانماه ۷۵ هیاتی مرکب از آقایان دکتر یزدی دبیر کل نهضت آزادی ایران، مهندس عبدالعلی یازرگان و مهندس رضا مسعودی، اعضای شورای مرکزی، به شهرهای آنکارا، ازمیر و استانبول عزیمت کردند.»

گزارش نهضت آزادی، در ارتباط با نظرات مطرح شده از سوی رهبران حزب رفاه اسلامی در دیدار با این هیات، حاکیست:

«تلاش می کنند که اسلام را ضد دموکراسی معرفی نمایند... قصد ما جنگ با مردم نیست، بلکه تلاش می کنیم... پایه های دموکراسی را محکم نماییم. مسلمانان بایستی هم اسلام و هم دموکراسی را بیاموزند، گرچه مستبدان و دیکتاتورها تلاش می کنند که هیچ یک از این دو شکل نگیرد... ما تلاش می کنیم که حزب رفاه در میان مسلمانان ترکیه نفوذ بیشتری پیدا کند. در حال حاضر، یک شبکه مستقل (کانال ۷) به پخش برنامه های اسلامی اختصاص یافته است. مخالفان اسلام در دنیا کوشش دارند که متعصبان جلودار حرکت اسلامی باشند، تا مانند افغانستان جهره ناخوشایندی از اسلام نشان داده شود...»

گزارش نهضت آزادی می افزاید:

(دبیرکل نهضت آزادی نیز ضمن بیان تجربه تاریخی صدر مشروطیت در ایران، انحلال خلافت عثمانی در ترکیه و برخورد فکری بین روشنفکران و سنت گرایان، به موضوع کندی اسلام؟ پرداخت و این که یکی از عمده ترین موضوعاتی که هنوز در جهان اسلامی مطرح می باشد، رابطه اسلام و دموکراسی و آزادی مردم در انتخاب دین و دولت است.

آقای مهندس عبدالعلی یازرگان نیز با استناد به آیات قرآن کریم، نشان دادند که خداوند حتی رسول برگزیده خود را از اعمال فشار به مردم برحذر داشته و دستور ایجاد یک جامعه عساری از هر گونه فشار و اعمال زور برای پذیرش اسلام را داده است.)

گزارش نهضت آزادی، اشاره به دیدار با رئیس انجمن مستقل اصناف و صاحبان صنایع ترکیه کرده و درباره این انجمن توضیح می دهد:

«این انجمن در سال ۱۹۹۰ تأسیس شده و در حال حاضر دارای تقریباً ۳ هزار عضو از ۲۵ شهر در سراسر ترکیه می باشد که ۳۵ درصد اقتصاد و تجارت ترکیه را در دست دارد و از حزب رفاه اسلامی حمایت می کند.»

براساس این گزارش، هیات نمایندگی نهضت آزادی در ساختمان مجلس ملی ترکیه، با رئیس فراکسیون پارلمانی حزب رفاه اسلامی دیدار کرد. وی درباره این فراکسیون به هیات نهضت آزادی گفت:

«ما آمیدواریم که در دوره های بعدی مجلس، با توجه به حرکت آرام و منطقی حزب رفاه، تعداد نمایندگان حزب بیشتر شود. درباره عدم حضور نمایندگان از حزب رفاه در مجلس نیز مشکل آنست که طبق قوانین موجود، زنان در مجلس نیز حق استفاده از حجاب اسلامی را ندارند، بنا براین زنان مسلمان نمی توانند با حجاب وارد مجلس شوند.»

هیات نمایندگی نهضت آزادی ایران، در جریان سفر به ترکیه از تأسیسات و دفتر روزنامه "زمان" نیز بازدید کرد. این روزنامه که در سال ۱۹۸۶ فعالیت خود را آغاز کرده، در حال حاضر ۲۵۰ هزار نسخه تیراژ دارد و در کشورهای آلمان، بلغارستان و آذربایجان نیز به صورت سه روز هفتگی به زبان ترکی و زبان های محلی منتشر می شود. در ارتباط با ستوال رهبران حزب رفاه اسلامی، پیرامون موقعیت نهضت آزادی از نظر فعالیت سیاسی و مشکلاتی که با آن روبروست، گزارش مذکور، تنها بطور کلی می افزاید که پاسخ هائی داده شد!

گزارش نهضت آزادی، در جمع بندی از مشاهدات هیات اعزامی به ترکیه می نویسد:

«...هیات به این نکته توجه کرد که چگونه در چنین نظامی، یک حزب سیاسی اسلامگرا، توانسته است به حیات مفید و موثر خود ادامه بدهد و حتی دولت، ولو ائتلافی تشکیل بدهد، در حالی که در جمهوری اسلامی، در سایه سلطه حاکمیت کنونی، حتی احزاب سیاسی اسلامی از حق فعالیت قانونی محروم می باشند...»

(راه توده: این احکام را حالا "مؤلفه اسلامی" و "انصار حزب الله"، "بازار"، "سرمایه داری تجاری" و "غارتگران" اجرا می کنند و حاصل آن زندگی نزدیک به ۷۰ درصد مردم ایران در زیر فقر و جمع شدن یک سوم مجموع پسی اندازهای بانک های کشور در دست هزار فامیل بازاری و روحانی در جمهوری اسلامی است!)

"عصرما" سپس نامه تاریخی دیگری را که آیت الله گلپایگانی خطاب به نمایندگان مجلس نوشته و آیت الله خمینی را نیز تهدید به سخنرانی در مجالس درس خویش کرده، منتشر ساخته است. آیت الله گلپایگانی در این نامه می نویسد:

«...حصانیت از مستضعفان و محرومان و تشویق و تقدیر از کشاورز و کارگر و رسیدن به وضع روستاها و رفاه آنان، در متن تعلیمات و رهنمودهای اسلام است. چنان نیست که علاج این مشکلات در احکام اولیه نباشد، تا با ضرورت بخواهیم موقتاً آنرا علاج کنیم... اگر به اسم ضرورت (آنهم با بینش هائی که بعضی ها دارند) در جوهر پر از شعار و تبلیغات گروه های منحرف بخواهیم از احکام اولیه رفع ید کنیم، خدا گواه است خطرناک است و از آن بیضناکم... حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال نمایند... در مورد تفویضی که به مجلس شورای اسلامی شده، نظر خود را به اطلاع حضرت آیت الله خمینی دامت برکاته رساندم و براعات مصالح و به انتظار تجدید نظر ایشان در موضوع، لازم ندیدم مطالب را در مجلس درس عنوان نمایم... اما چون کتمان نظر خود را از نمایندگان محترم مجلس صحیح نمی دانم بطور مختصر عنوان می نمایم... اینکه دولت مثلاً بخواهد بازرگانی خارجی را در اختیار بگیرد و یا امور بهداشتی و آموزشی و تربیتی را دولتی کند، یا برنامه شغل و کسب و کشاورزی را در یک مسیر خاصی منحصر نماید و مثلاً در بخش تعاونی انتقال ترکه میت را به وراثت ممنوع کند و یا اراضی را بطور مشاع به کشاورزان بدهد یا بخواهند در امر مسکن بگویند هر کس باید خانه ملکی داشته باشد و هر زارع باید مالک زمین باشد و مزارعه و اجاره استثمار است و در بین نباشد و به این صورت که دیگران را ملزم به فروش نمایند... اینگونه امور نظامات دیگری است که با احکام اولیه و ثانویه ارتباط ندارد و عنوان ضرورت دادن به آن قسابل قبول نیست. پانزدهم جمادی الاولی ۱۴۰۲»

نشریه عصر ما در قسمت پایانی این مقاله خود، می نویسد:

اختلاف نظر، برای داوری به امام، ارجاع شد و ایشان در چنین موقعیتی بود که ولایت مطلقه فقیه را طرح کرده و به دولت این اختیار و حق را دادند، در صورتی که به مصلحت جامعه اسلامی دید و با اهداف و اصول اسلام، سازگار بود، شرایطی را به طرفین قرار داد (شورای نگهبان و مجلس اسلامی) تحمیل کند...

راه توده: در پافشاری بازار و ارتجاع مذهبی به جا انداختن "ولایت مطلقه فقیه"، یعنی چیزی شبیه "دربار شاهنشاهی" در دهه ۴۰ و ۵۰ برای بهره گیری از همین اختیاراتی است، که در همین قسمت پایانی مقاله عصر ما مطرح شده است و شاید نویسندگان عصر ما بدان توجه نداشتند. آن، اینکه بازار در صورت پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری و تشکیل دولت "بازار-ارتجاع مذهبی"، می خواهد از همین اختیارات، مطلقه برای بگیر و ببند و خاتمه بخشیدن به همه این بحث و گفتگوها، که هنوز ۱۷ سال پس از انقلاب جریان دارد و خاتمه نیافته، خاتمه ببخشد. آنها این اختیارات مطلق را برای رهبر کنونی جمهوری اسلامی نمی خواهند، آنها برای اجرای این توطئه، به این اختیارات برای ولی فقیه نیازمندند. اختیاراتی که باید به ولی فقیه اجازه بدهد در جریان اختلافات (بین بازار و آزادی، بین بازار و فقر، بین بازار و استقلال ملی، بین بازار و آرمانخواهی انقلابی و...) ریش و قیچی را مانند زمان آیت الله خمینی بدست دولت بدهد. آن دولت از آن اختیارات آن استفاده را کرد، که امثال آیت الله گلپایگانی بدان معترض بود، حالا این دولت از این اختیارات این استفاده را می خواهد بکند، که بدان اشاره شد. آنها برای گرفتن این اختیارات، حتماً در روزنامه "رسالت" خواهند نوشت، که اگر آیت الله خمینی به دولت وقت اختیارات داد، چه دلیلی دارد، که همین اختیارات از طرف رهبر کنونی به دولت آینده (تحت رهبری مؤلفه و حجتیه) داده نشود؟ ضمن آنکه آنها این اختیارات را پیشاپیش در جیب خودشان دارند!!

حزب "رفاه اسلامی"

چگونه به قدرت دست یافت؟

* ۴۵۰ هزار جوان ترک در دبیرستان های اسلامی ترکیه تحصیل می کنند. آنها مدیران و کادرهای آینده کشورند!

* دو هزار روستای کردنشین را دولت ویران کرد، تا پناهگاه کردها را از بین برده باشد! این آوارگان و صدها هزار روستائی آواره دیگر که به حاشیه شهرها پناه آورده اند، برای نجات خویش از چنگ ارتش و دولت، به "رفاه اسلامی" رای دادند.

"آریک رولو" گزارشگر انقلاب ۸۷ ایران برای روزنامه "لوموند" بود. برای دورانی سردبیر سیاسی "لوموند دیپلماتیک" شد و برای مدتی نیز سفیر فرانسه در ترکیه بود. اخیراً و بدنبال تحولات جدید در کشور ترکیه و روی کار آمدن دولت نجم الدین اربکان و قدرت یابی حزب رفاه اسلامی، مصاحبه ای از وی در نشریه "اومانیته" منتشر شده است، که در زیر بخش های اساسی آن را می خوانید:

* بنظر شما چرا حزب رفاه اسلامی در ترکیه به پیروزی دست یافت؟
- یک حزب اسلامی در ترکیه همانند دیگر نقاط جهان در درجه نخست قطبی است برای جذب ناراضیانی ها. در غرب غالباً این اشتباه وجود دارد که مسائل با یکدیگر قاطی شده و تصور می شود که مسئله احزاب اسلامی، مسئله ای مذهبی و مربوط به فئاتیسم و حتی برنامه های خرابکاری بین المللی است. در حالیکه احزاب اسلامی با یکدیگر تفاوت بسیار دارند و اصولاً یک انترناسیونالیسم اسلامی وجود ندارد.

در ترکیه نقطه قوت حزب رفاه و وجه مشخص آن نسبت به دیگر گروه های اسلامی، مانند احزاب اسلامی الجزایر، عبارت از آن است که این حزب ریشه خود را در واقعیت های جامعه ترک دوانده است. به همین دلیل است که آنها فاصله خود را از تروریسم حفظ کرده و برخی سنت های غیر مذهبی ترکیه را می پذیرند. اسلامی ها قدرت کنونی خود را در واقع مدیون دولت هستند. در حال حاضر ۴۵۰ هزار جوان در دبیرستان های اسلامی تحصیل می کنند. بسیاری از آنها کادرها و مدیران آینده کشور خواهند بود. این دبیرستان ها هنگام قدرت نظامیان و توسط آنها تأسیس گردید، تا گویا بدینوسیله با اسلامیون مبارزه شود. در ترکیه حتی در مدارس دولتی نیز آموزش های مذهبی اجباری است. گفته می شود که بدینوسیله شهروندان کشور در آن واحد هم مدافع ارزش های جمهوری و هم مسلمان خواهند بود.

* پیشرفت های انتخاباتی حزب رفاه را چگونه می توان ارزیابی کرد؟
- حزب رفاه به واقع پیشرفت چشمگیری کرده و در ظرف ۸ سال آراء خود را سه برابر کرده است. به نظر من موفقیت این حزب، ناشی از ناتوانی گروه های سنتی در حل سه مسئله اساسی مربوط به منافع ملی است: بحران اقتصادی-اجتماعی بسیار حاد، مسئله خونین کردها و بالاخره مشکل هویتی که این کشور را هم چنان میان اروپا و آسیا، غرب و شرق مورد و در نوسان نگاه داشته است.

* مشکل اقتصادی-اجتماعی ترکیه به چه قیمتی برای مردم این کشور تمام شده است؟

- به قیمت انفجار بیکاری و فقر. در سال ۱۹۹۴ بحران مالی بزرگی، اقتصاد ترکیه را به لرزه درآورد. بنابر ارزیابی ها در جریان این بحران تعداد بیکاران ظرف یکسال ۶۰ هزار نفر افزایش یافت. چنانکه حتی آمارهای رسمی (که به هیچ عنوان قابل اعتماد نیستند) نرخ بیکاری را میان ۱۲ تا ۱۵ درصد جمعیت فعال اعلام می دارند. به این نرخ بیکاری، نرخ وحشتناک تورم اضافه می شود که اکنون سالهاست بطور پیاپی بین ۶۰ تا ۱۳۰ درصد نوسان می کند. با آنکه دستمزدها سالی یکبار مجدداً بررسی می شود، اما بطور مداوم از نرخ تورم عقب می ماند. در نتیجه مزدبران و حقوق بگیران متناوباً فقیر و فقیرتر می شوند. ناراضیانی، تنها به شکل پیشروی آراء اسلامی ها انعکاس نمی یابد، بلکه موجب اعتصابات بزرگی در سطح کل کشور گردیده است، آنچنان که تا به حال سابقه نداشته است.

* علل بنیادین بحران اقتصادی چیست؟

- ترکیه از کشوری که در آن از دوران آتاتورک دولت نقش عمده را داشته است به اقتصاد بازار گذار کرده و می کند. این پرخش به شکل خشنی صورت گرفت. به همین علت از این نظر می توان آن را تا حدودی با کشورهای اروپای شرقی مقایسه کرد، هرچند که در ترکیه این گذار سرعت بسیار کمتری داشت.

* ورود ترکیه به اروپا و قراردادهای گمرکی آن، آیا اوضاع را وخیم تر نخواهد ساخت؟

- این قراردادها انتقادات بسیار زیادی را در صفوف همه نیروهای سیاسی ترکیه از چپ و راست برانگیخته است. بخشی از کارفرماها و بویژه موسسات کوچک و متوسط و صنعتگران نیز نگران پیامدهای این توافق ها هستند، با اینحال به این نکته نیز باید توجه داشت که هیچیک از انتقادات و از جمله انتقادهای حزب رفاه متوجه لغو این قراردادها نیست، بلکه خواهان تجدید نظر در آنهاست. همگان معتقدند که این قراردادها جنبه نامتوازن و نابرابر دارد و به دردم شکسته شدن تولید ملی ترکیه در جریان ورود کالاهای اروپائی خواهد انجامید.

* دولت ترکیه از خونریزی در کرستان چه هدفی را دنبال می کند؟

- هدف آتاتورک از فردای جنگ جهانی اول آن بود که بر روی بقایای امپراطوری عثمانی، به سرعت یک ملت ترک را شکل دهد. این سیاست که در ابتدا جنبه مترقی داشت به سرعت به برقراری و توسل به استبدادی شدید انجامید. هر چند که قانون اساسی ترکیه برابری همه افراد را به رسمیت شناخته است، اما وجود جوامع یا اقلیت ها را به رسمیت نمی شناسد و حقوق و خصوصیات آنها را نمی پذیرد.

از ۶۰ میلیون جمعیت ترکیه، نزدیک به ۱۵ میلیون نفر آنها کرد هستند. از همینجا می توان حدت مسئله را دریافت. از سال ۱۹۸۴ فشارهای سرکوب ضد کردها به شکل گیری مبارزه مسلحانه و "حزب کارگران کرد" انجامید... با اینحال هرچند که این حزب دارای نفوذ انکار ناپذیری است، اما به نظر نمی رسد که اکثریت کردها خواهان جدائی از ترکیه باشند. به این دلیل ساده که بدلیل مهاجرت ها و جابجائی های اجباری یا غیر اجباری، اکنون کردها در سراسر کشور پراکنده اند. آنها عموماً خواهان آن هستند که حقوق و هویت ملی ویژه آنها در کنار ترک ها، در چارچوب یک دولت واحد به رسمیت شناخته شود. البته تناوب سرکوب-تروریسم برای طرفداران "دولت قومی" در ترکیه که احساس می کنند دمکراتیزه شدن کشور موقعیت آنها را تهدید خواهد کرد، مسئله مهمی تلقی نمی شود.

تا به امروز بیش از ۲ هزار روستا به بهانه آنکه پناهگاه افراد "حزب کارگران کرد" بوده ویران و یا به آتش کشیده شده است. مردم بدون دریافت کمترین کمک یا غرامتی آواره شده اند. اینها در حومه شهر و محلات فقیر جمع شده و بدینطریق آراء حزب رفاه را افزایش می دهند!

* علت اینکه کردها به اسلام گرایان رای می دهند چیست؟

- این در واقع یکی از تناقض های اوضاع کنونی است. حزب رفاه بیش از دیگران تعمیم نابرابری های اجتماعی را محکوم می کند. بنابراین منطقی است که در هر جا که شرایط زندگی بدتر باشد آراء بیشتری بدست آورد. و دقیقاً در همین کمربند فقر در حاشیه شهرهای بزرگ است که انبوه کردها زندگی می کنند. علاوه بر این، با وجود آنکه ممکن است متناقض به نظر برسد، حزب رفاه آمادگی بیشتری برای پذیرش هویت ملی کردها دارد، زیرا که بنظر اسلامی ها، ناسیونالیسم موجب تفرقه است، در حالیکه "امت" همه مسلمانان را در بر می گیرد و به ویژگی های قومی صومنین احترام می گذارد. به همین دلیل حزب رفاه ضمن اینکه مانند همه دیگر احزاب ترکیه با جدائی و تجزیه مخالف است، اما از حقوق کردها برای حفظ فرهنگ و زبان خود دفاع می کند.

* آیا واقعاً آنگونه که جامعه اروپا مدعی است، در مورد مسئله حقوق بشر در ترکیه پیشرفتی حاصل شده است؟

- پایه سرکوب ها در ترکیه بر قوانینی بسیار مبهم و کشدار مبتنی است. در اصل هیچ چیز تغییر نیافته، ولی اتحادیه اروپا راضی است! دولت ترکیه مدعی است که هیچگونه کنترلی بر روی جوخه های مرگ ندارد، اما تا به امروز هیچ یک از قاتلین صدها مبارز، روزنامه نگار و یا وکلانی که از کردها دفاع می کنند، بازداشت نشده اند. هر چیز که ممکن باشد به نوعی تهدید فکری نیست به نظام حاکم تلقی شود، مظنون و تحت پیگرد است. بسیاری از سازمان های دفاع از حقوق انسانی تأکید می کنند که "جوخه های مرگ" که خود را مدافع ناسیونالیسم افراطی معرفی می کنند، در واقع توسط سرویس های امنیت دولتی بوجود آمده اند.

تحلیل چهار محقق روس، پیرامون روند درهم پاشی اتحاد شوروی سوسیالیستی

مرزهای خیانت چگونه پشت سر گذاشته شد!

حق با آن روزنامه نگاران فرانسوی بود، که در آستانه

ورود گرباچف به صحنه نوشتند: «ضد انقلاب در کمیته

مرکزی لانه گرده است»

نشریه «دیالوگ» Dialog، که در مسکو انتشار می یابد، در شماره ۴ سال ۱۹۹۶ خود، مقاله تحلیلی مشروحی را پیرامون رویدادهای منتهی به درهم پاشی اتحاد شوروی، ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم و سرانجام انتخابات اخیر ریاست جمهوری منتشر ساخته است. این مقاله تحلیلی که به کوشش چهار محقق روس «یلت نیکوف»، «سپ ریکن»، «تورکشف» و «شایانف» تهیه شده، براین نکته تأکید دارد، که در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، ده ها میلیون رای دهنده که به حزب کمونیست فدراسیون روسیه رای دادند، در واقع عزم خود را برای بنای سوسیالیسم نوین نشان دادند و براین اساس، نبرد تازه آغاز شده است. تحلیل گرانی که این مقاله را تهیه کرده اند، همچنین بر این نکته نیز تأکید دارند، که سرمایه داری جهانی، پس رویدادهای مجارستان، چکسلواکی بر این واقعیت دست یافتند که بجای ضربات پهلونی علیه اردوگاه سوسیالیسم، باید تمام نیروی خود را برای انفجار در اتحاد شوروی متمرکز کنند. تبدیل مرکزیت حزب به دستگاهی بروکراتیک و دریافت کادر عضویت برای رسیدن به پشت و مقام و در مجموع خود تهی شدن حزب از پویایی و تضعیف ارتباط ضروری آن با مردم... از جمله دلایل درهم پاشی اتحاد شوروی ذکر شده است. رای تاریخی مردم اتحاد شوروی به ضرورت حفظ نظام سوسیالیستی، درعین ضرورت ایجاد تحول در ساختار اقتصادی و سیاسی کشور، که پیش از ضربات وارده به کشور و در زمان اقتدار گروهبندی گرباچف-یاکولوف داده شد نیز از جمله تکانی است که مورد توجه این چهار محقق قرار گرفته است. بخش هایی از این گزارش تحلیلی را که به همت یکی از همکاران «راه توده» تهیه و ارسال شده، در زیر می خوانید:

مقاومت در برابر انقلاب، در اتحاد شوروی، یک جریان اتفاقی نبود. سرمایه داری هرگز بدون مقاومت از قدرت دست نمی کشد. بدین ترتیب است، که ضد انقلاب در کنار انقلاب و در درون جامعه نو (سوسیالیسم) در تمام طول سالهای پس از پیروزی انقلاب اکتبر به حیات خود ادامه داد. روندی، که پس از انقلاب اکتبر طی شد، پیوسته همراه بود با اقدامات ضد انقلابی سرمایه داری داخلی و جهانی: جنگ داخلی، توطئه ترور، اقدامات خرابکارانه، تجاوز خارجی، محاصره اقتصادی، فشار دیپلماتیک و...

البته، خلاصه کردن مشکلات تنها در این نکات و ساده جلوه دادن آنچه در کشور ما گذشت، نه به سود ماست و نه موجب درس آموزی از گذشته می شود. به این روند بغرنج باید چند سویه نگریست و همه عوامل ذهنی و عینی را در نظر گرفت. از جمله باید اذعان داشت، که طی سالهای پس از پیروزی انقلاب اکتبر، یک سری از وظایف مرحله گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بطور کامل حل نشد؛ به ویژه در عرصه اجتماعی کردن تولید. بدین ترتیب ما نتوانستیم به مزدوری خاتمه داده و به ضرورت یکی شدن کارگر و صاحبان (ابزار تولید) پاسخ دهیم. مالکیت دولتی به مفهوم کامل کلمه به مالکیت خلق تبدیل نشد. این غفلت چنان بود که در اذهان عمومی «مالکیت دولتی-بوروکراتیک»، معنای مالکیت «هیچکس» را یافت.

مالکیت (دولتی-جمعی) مالکیت سوسیالیستی و روابط تولیدی اعلام شد، اما در تمام این دوران اشکال متفاوت اقتصادی نیز در کنار یکدیگر وجود داشت، که این در انطباق بود با مراحل گذار در جامعه. بدین ترتیب در کنار ساختار سوسیالیستی، اشکال گوناگون تولید کوچک نیز در کنار سرمایه داری دولتی باقی ماند. بعدها بخش خصوصی نامرعی به آن اضافه شد که البته این بخش، تا آستانه درهم پاشی کشور، در سایه قرار داشت و رشد کرد.

بازسازی اقتصاد کشور، که در اثر جنگ امپریالیستی و جنگ داخلی ازین رفته بود، صنعتی کردن کشور، توجه ویژه به صنایع نظامی و قرار گرفتن صنایع کشور، پیش و در جریان جنگ میهنی روی این خط تولید، بازسازی سریع اقتصاد ملی پس از جنگ میهنی، عوارض ناشی از سرعت رشد و توسعه صنایع در برنامه پنج ساله اول بعد از جنگ، رسیدن به توازن نظامی بین اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ایالات متحده آمریکا... همگی بخشی از ویژگی رشد اقتصاد کشور بود. مالکیت دولتی برای این روند مناسب ترین شکل بود، که بطور ساده، به عنوان روابط تولیدی سوسیالیستی اعلام و با آن یکی تلقی شد.

در همین دوران، ویژگی تحرک اقتصادی و محدودیت منابع، مواد لازم و مشکلات مالی و همچنین کمبود نیروهای متخصص، شرایط را برای هدایت مرکزی اقتصاد ملی و بدنبال آن، در کل جامعه بوجود آورد. سیستم رهبری در این دوران، که در کیش شخصیت خلاصه شده بود، نه تنها از این شرایط بهره برد، بلکه بر آن استوار شد! قدرت سیاسی بطور دم افزون در دست رهبری متمرکز شد و بدین ترتیب انحراف روبنای سیاسی جامعه تحقق یافت:

الف- محدود شدن قدرت شوراها، که به عنوان پایه های توده ای و مرکزی قدرت دولتی شناخته شده بودند، شدند، هنگام تصمیم گیری درباره مسائل سیاسی روز تا سطح یک ساختار نمایشی محدود شد؛

ب- نقش واقعی حزب فراموش شد؛ از یک سو به نام و به اعتبار آن تمام تصمیمات مهم سیاسی و اقتصادی اعلام شد، از سوی دیگر نیرو و تجربه سازماندهی آن برای حل وظایف اجتماعی و تحرک اجتماعی در رشد جامعه فلج شد. بدین ترتیب وحدت و روحیه تحول جویانه حزب از بین برده شد. به همان اندازه که کمیته حزب افزایش یافت، از کیفیت و آن کاسته شد. (بین سالهای ۱۹۵۲ تا ۱۹۸۹ تعداد اعضای حزب ۳ برابر شد)

پ- جدا ساختن دستگاه رهبری حزب از توده حزبی و ایجاد یک سیستم طبقه بندی شده در رهبری حزب، که در طول زمان به یک سیستم اداری و بوروکراتیک تبدیل شد. سیستمی قدرتمندی بوجود آمد، که با تکیه به قدرت نامحدود («رهبر») و افرادی که در اطراف او قرار می گرفتند، استفاده از قدرت را برای مقاصد و منافع، ممکن ساخت. این سیستم همچنین اجازه داد تا اصل پرورش استعدادهای در درون حزب بر پایه رشد خصلت های انسان دوستانه و عشق خدمت به زحمتکشان و ایده های سوسیالیستی میان کادرها و رهبران حزب از میان برود!

موقعیت انحصاری حزب که ا. ش. در سیستم سیاسی منحرف شده و حاکم بر جامعه، عضویت در حزب و داشتن کارت حزبی را به جواز ورود به صیقات بالای رهبری تبدیل سازد. امکانات ویژه کادریهای حزبی و دولتی راه یافته به بلوک بندی های قدرت حزبی و حکومتی، و همچنین قدرت اجتماعی آنها، مسخ بخش عمده ای از کادریهای حزبی را موجب شد. تعداد آنها که خود را با شرایط انطباق می دادند و مجریان و فرمانبران حزبی افزون گشت، عناصر اتفاقی که از اعتقادات کمونیستی فاصله بسیار داشتند، توانستند در دستگاه رهبری پیش روند.

انکار بحران سوسیالیسم شوروی در پایان دهه ۸۰ و آغاز دهه ۹۰ ناممکن است. اما این هنوز به معنی کشف نقش ضد انقلاب نیست.

سرمایه داری در تاریخ خود بر مراتب بیشتر از یکبار با عقب گرد رشد تولید روبرو شده و در بحران قرار گرفته است؛ اما رهبران سرمایه داری، برخلاف رهبران ما، هرگز به بازگشت به گذشته نیااندیشیدند! در تمام بحران هایی که سرمایه داری گرفتار آن شد، کسی شعار بازگشت به فودالیسم را مطرح نکرد! آنها تمامی توان خود را برای تحکیم و تکمیل سیستم خود بکار گرفتند. در کشور ما نیز توده مردم هرگز در اندیشه چنین بازگشتی نبودند، بلکه این رهبران بودند که به عقب بازگشتند. خلق ما هیچگاه علیه سوسیالیسم قدعلم نکرد، بلکه خواستار تغییرات در آن بود. مردم خواهان مبارزه با انحرافات بودند. همه پرسى ۱۷ ماه مارس ۱۹۹۱ دلیلی انکار ناپذیر بر این امر است. گرچه با

تاسف بسیار باید اذعان کرد، که در سال‌های پایان دهه هشتاد و آغاز دهه نود در آگاهی سوسیالیستی جامعه ما بحران بوجود آمده بود:

تمرکز نیرو برای ضربه به اتحاد شوروی

الف- تشدید فعالیت خرابکارانه خارجی:

دشمنان آشتی ناپذیر سوسیالیسم و کشور ما، نتیجه گیری بسیار دقیقی را از وقایع ۱۹۵۶ مجارستان، ۱۹۶۸ چکسلواکی و سال‌های ۱۹۸۱-۱۹۸۰ لهستان گرفته بود. بی‌تأثیری ضربات پهلونی علیه سوسیالیسم آنها را به نتیجه منطقی رسانده بود، که ضربه باید در مرکز، در اتحاد شوروی وارد آید؛ اما اینکار باید بدون جنجال و به آرامی پیش برده شود. بدین ترتیب بود که ضدانقلاب نقاب به چهره خویش زد. کوشش اتحاد شوروی برای بازگرداندن تحرک ضروری به حزب و جامعه زمینه را برای نفوذ و استفاده از رفرم‌هایی که نام «پروستریکا» و «نواندیشی» بر آنها گذاشته شده بود و استفاده از این فرصت برای ضربه زدن به تمامی نظام مساعد یافت.

ب- تشدید فعالیت ضدسوسیالیستی در داخل

سرمایه داران اقتصاد سایه، کارمندان بروکرات و رشوه خواران اداری و دولتی، که بعداً بخشی از مافیای حکومتی-اقتصادی شدند، آن بخش از نسلی جوان کشور که در ارتباط با غرب و شیفته زندگی بورژوازی شده بود، «روس‌های جدید» (صاحبان تعاونی‌های جدید و دلان) و غیره، بخشی از اهالی شهرهای بزرگ که به حاشیه نشین شهرها بزرگ تبدیل شده بودند، بخشی از کارگران رشته‌های تولید مواد خام، مانند ذغال سنگ (بدلیل کمبود نیروی کار در بخش تولید ذغال سنگ، زندانیان جنایی در این رشته بکار گرفته شده بودند و بخش بزرگی از کارگران را تشکیل می‌دادند)، آن بخش از جامعه که شیفته زندگی غربی بود و از نظر مالی نیز امکان این شکل از زندگی را داشت، اما بدلیل شرایط اجتماعی حاکم چنین زندگی تا فروپاشی نظام ممکن نبود، بخشی از روشنفکران ناراضی، که نه تنها حقوق کمتری از همقطاران در خارج دریافت می‌داشت، بلکه حقوق ناچیزتری هم از کارگران متخصص در اتحاد شوروی دریافت می‌کرد عناصر ملی‌گرا در جمهوری‌های متحد... باتمام نیروی خود علیه نظام سوسیالیستی وارد میدان شدند.

پ- مسخ حریت انگیز مرکزیت حزب کمونیست اتحاد شوروی:

در این گرداب بزرگ، سکان رهبری در دست گروه‌بندی گریباچف، یا کولف قرار گرفت. در اطراف این گروه‌بندی، کادرها و رهبران حزبی نظیر «میوینف»، «شوراناتزه» و بخش قابل توجهی از کادرهای حزبی نظیر «زاگلا دین» قرار گرفتند. این تفسیر روزنامه نگاران فرانسوی، در آغاز جریان پروستریکا، که «دملی ضد انقلاب در اتحاد شوروی، کمیته مرکزی حزب کمونیست است»، واقعیتی است که حتی به پیشگفتار کتاب «یا کولف» نیز، تحت عنوان «پیشگفتار، سقوط، پی‌گفتار»، مسکو ۱۹۹۲، راه یافته است.

پس از آنکه آنها قدرت را در دست‌های خود متمرکز ساختند، گریباچف-یا کولف قدم به قدم مواضع جدیدی را برپا دادند. نتایج عمده خیانت گریباچف را می‌توان اینچنین برشمرد:

۱- در داخل کشور: نابودی ساختمان سوسیالیسم؛ بی‌اعتبار ساختن حزب کمونیست اتحاد شوروی؛ ایجاد شرایط برای اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی؛ ایجاد زمینه برخورد بین ملیت‌ها؛ اغتشاش در اقتصاد؛ سقوط سطح زندگی خلق؛ از بین بردن آگاهی اجتماعی؛ بی‌اعتبار ساختن و از بین بردن ارتش؛ انحراف در ارزش‌های معنوی.

۲- در سطح بین‌المللی: اعلام موافقت با تقسیم مجدد جهان؛ ممکن ساختن شرایط رشد ضدانقلاب در کشورهای شرق اروپا؛ خیانت به احزاب برادر در کشورهای سوسیالیستی؛ عقب‌نشینی از سرزمین‌ها (خیابان برینگ) بنفع ایالات متحده آمریکا؛ خلق سلاح یک‌جانبه و از بین بردن سیستم‌های کامل تسلیحات و غیره.

ضدانقلاب اتحاد شوروی با نام یلتسین و همکارانش ثبت شده است. نیروهای ضدانقلابی بدور «دمکرات‌ها» حلقه زدند و با شعار «همه قدرت به شما» اکثریت را در کنگره نمایندگان خلق جمهوری فدراتیو روسیه بدست آوردند. بدین ترتیب یلسین، رئیس جمهوری فدراتیو روسیه شد و بعد از آن نیز بنه «رئیس جمهور منتخب مردم» تبدیل شد. رسانه‌های عمومی کشور که بدست «دمکرات‌ها» افتاده بود مردم را با انبوهی از اطلاعات نادرست گمراه ساختند، بشکلی که آنها جهت‌یابی خود را از دست دادند، و نتوانستند تشخیص دهند، حقیقت کدام است و واقعیت چیست!

موج اعلام استقلال جمهوری‌ها، که توسط روسیه آغاز شد، زمینه را برای انعقاد یک قرارداد جدید فراهم ساخت، تأیید این قرارداد توسط رهبران جمهوری‌ها، به معنای از بین بردن فدراتیو بودن اتحاد شوروی بود. در چنین شرایطی یک گروه کوچک از رهبران کشور، که خود را متعهد به نتایج رفراندم ۱۷ مارس ۱۹۹۱ برای حفظ اتحاد شوروی می‌دانستند، کوشیدند از رشد چنین وضعی جلوگیری کنند. (قیام ۹۱) اما موضع متزلزل اعنسانی کمیته وضع غیرعادی به یک تراژدی ختم شد. همکار و رقیب گریباچف، یلتسین از عدم تحرک کمیته استفاده کرده، هژدارن خود را متشکل ساخت و عسلا «مرکز» یعنی اتحاد شوروی را سرنگون ساخته و ساختارهای قدرت اتحاد شوروی را بدست گرفت.

کودتایی که علیه این قیام، در اوت ۱۹۹۱ به اجرا درآمد، چهره ضد انقلاب و مخالفان اتحاد شوروی را علنی ساخت. ضربه اصلی بر حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی وارد آمد. در این روند نقش دیرکل حزب، که خود انحلال کمیته مرکزی را اعلام داشت، همگان را حیرت زده کرد. بنا بر مصوبه رئیس جمهور فدراتیو روسیه، فعالیت حزب کمونیست اتحاد شوروی و روسیه فدراتیو ممنوع اعلام شد، سازمان‌های آنها از بین برده شد و راه برای اضمحلال نهایی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هموار شد. عناصر ضد حزبی، که در حزب پنهان بودند، کرات‌های عضویت خود را سوزاندند و به جمع ضد انقلاب پیوستند.

دومین مرحله یورش ضد انقلاب، توطئه «بلوشسکر» توسط یلتسین-کراوچوک-شوشکویچ در دسامبر ۱۹۹۱ است. آنها در هیات یک باند توطئه‌گر و با زیر پا گذاشتن تمام بندهای حقوقی، قرارداد اتحاد جمهوری‌های سال ۱۹۲۲ را ملغی اعلام داشته و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را منحل کرده و در گام نخست و به منظور گمراه ساختن افکار عمومی، تشکیل کشورهای مشترک المنافع را اعلام داشتند.

مقابله ناممکن!

علیرغم همه این توطئه‌ها، مقابله با فعالیت دوباره کمونیست‌ها و شکل‌گیری جنبش نوین کمونیستی غیرقابل ممکن بود. حزب کمونیست جمهوری فدراتیو روسیه دوباره بپاخاست و قدرتشند شد و اتحادیه‌های ملی-میهن دوست بوجود آمدند. اقدامات خونین سرکوبگرانه سازمان‌های فشار دولتی علیه تظاهرات مردم در خیابان‌ها مقاومت را تشدید کرد. سیاست اقتصادی-پولی اجرا شده برای تسریع تغییرات سرمایه داری توسط گروه یلتسین-چوبایس-ایگور گایدار، که در چارچوب برنامه‌های بانک جهانی و لیبرالیسم اقتصادی انجام شد، روسیه را دچار بحرانی عمیق ساخت. تولید بصورت فاجعه‌باری عقب رفت، سطح زندگی زحمتکشان سقوط نمود، تقسیم جامعه به ثروتمند و فقیر عملی شد، سیستم آموزش، بهداشت و علوم و فرهنگ فرو ریخت، پول ملی کشور تا مرز تبدیل شدن به کاغذ پاره‌ای بی‌ارزش سقوط کرد، جنگ داخلی و منطقه‌ای کشور را در بر گرفت، که تاکنون هزاران کشته همراه داشته است، مافیای جنایی تمام ارکان جامعه را تسخیر کرد، جنایتکاران وابسته به سرمایه داری نوپا و کمپرادور در راهروها و کربلورهای مراکز قدرت ابتکار عمل را بدست گرفتند. واقعیت زندگی و آنچه که در کشور می‌گذشت، نمی‌توانست بر نمایندگان پارلمان تأثیر نگذارد. در این مرحله، برخی تلاش‌های قانونی و پارلمانی برای متوقف ساختن نابودی کشور و برپا رفتن استقلال کشور صورت گرفت. مجلس و دادگاه‌های قانون اساسی برای مقابله با طرح‌های رئیس جمهوری، که می‌کوشید شرایط سیاسی را به نفع سرمایه خارجی و کمپرادور ایجاد کند، وارد میدان شدند. بدین ترتیب، دو گروه‌بندی مخالف یکدیگر، یعنی «پارلمان و دادگاه قانون اساسی» از یکسو و «قوه مجریه» از سوی دیگر، که در سیمای رئیس جمهور و دستگاه دولتی آن باز شناخته می‌شد، عملاً در کشور یک حاکمیت دوگانه را بوجود آوردند.

در نبرد علیه پارلمان، رئیس جمهور مسئله تقسیم قدرت را مطرح ساخت. اما در واقع قدم‌هایی برای دست یافتن رئیس جمهور به قدرت مطلق برداشته شد. تا به او قدرت یک دیکتاتور داده شود. در ادامه این توطئه در ۲۱ سپتامبر ۱۹۹۳ رئیس جمهور مجلس نمایندگان و مجلس جمهوری فدراتیو روسیه را، طی فرمانی منحل اعلام کرد. در این زمان آشکارترین رویاوتی بین پارلمان و ریاست جمهوری انجام شد و افکار عمومی نسبت به عمق حوادثی که در پیش بود بیش از گذشته جلب شد. پارلمان این فرمان رئیس جمهوری را غیر قانونی اعلام داشته و مقاومت را در درون پارلمان سازمان داد و مردم را به حمایت از خود فراخواند. ادامه این مقاومت و اعلام وابستگی‌های روبه

"یوگسلاوی"

از تاریخ و جغرافیای

جهان حذف می شود!

می خواهند برای همیشه ببندند. این در حالی است که در قانون اساسی کنونی یوگسلاوی، ملیت ها از یکدیگر تفکیک نشده و کشور یوگسلاوی وطن همه کسانی شناخته می شود که در آن زندگی می کنند. زمینه های برخورد های نظامی آینده و ادامه تجزیه یوگسلاوی به جزایر کوچک تحت حمایت کشورهای بزرگ سرمایه داری اروپا و ایالات متحده را می توان در این اندیشه های رهبر اپوزیسیون "دراکوویچ" جستجو کرد: او اهالی بوزنین را همچنان صرب هائی می شناسد که مسلمان شده اند و باید به صرب ها پیوندند!

(بقیه مرزهای خیانت چگونه)

گسترش مردم نسبت به این مقاومت، برای توطئه گران قابل تحمل نبود، زیرا خود را با خطر قیام عمومی روبرو می دیدند. بدین ترتیب است که در میان سکوت افکار عمومی جهان، رئیس جمهوری که مدعی دموکراسی بود، دستور بمباران پارلمان کشور را صادر کرد. روتسکوی و حزب الله تف بدین ترتیب به پایان خط مقاومت رسیدند و رئیس جمهور و باند حکومتی اش تا پایان خط رفتند! هزاران کشته و زخمی حاصل این سومین مرحله اعمال ضدانقلابی برای نابودی اتحاد شوروی است. پرده ها کنار زده شد و نقاب ها برداشته شد. دیکتاتوری جنایتکاران و کمپادورها برقرار شد و برای همگان معلوم شد، که شعارهای «دموکراتیک» برای حکام تحول طلب، تنها نقابی بود جهت پوشاندن تدارکات آنها بمنظور تحکیم قدرت شخصی خود و برقراری رژیم سرمایه داری و متکی به مافیای مالی-جناحی!

آینده از آن کیست؟

انتخابات ۱۷ دسامبر ۱۹۹۵، کارزار تدارکاتی انتخابات ریاست جمهوری و به صندوق ریخته شدن ۴۰٪ آرا این انتخابات، در مرحله دوم رای گیری بنفع کاندیدای کمونیست ها، یعنی "زیوگانیف"، این واقعیت را تثبید می کند، که بخش بزرگی از انتخاب کنندگان ماهیت ضد خلقی رژیم حاکم را باز شناخته اند. گرچه هنوز همه آماده جانبداری آگاهانه از کمونیست ها و نیروهای چپ دمکرات نیستند. بدین ترتیب است که باید مصمم اعلام داشت: نبرد برای سوسیالیسم نوین تازه آغاز شده است.

خود کشی!

خبرگزاری "اینتر فاکس" گزارش داد که جسد یکی از بزرگترین پژوهشگران فیزیک اتمی روسیه، بنام "ولادیمیر نچانی" در خانه اش پیدا شده است. همین خبرگزاری اعلام داشت که این دانشمند شوروی با شلیک گلوله به زندگی خویش پایان داده است! وی مدیر مرکز سری "چلیانینسک ۰۷۰" بود و این خبرگزاری نیز به نقل از دوستان "ولادیمیر نچانی" از انگیزه این خودکشی خبر داده است. براساس این اطلاعات "ولادیمیر نچانی" برای اعتراض به زوال علوم هسته ای روسیه که تا پیش از درهم پاشی اتحاد شوروی سرآمد همه کشورهای جهان بود، پیوسته در عذاب و نگرانی بوده است. او همچنین از وضع ناپه سامان اقتصادی کشور نیز ابراز نگرانی عمیق می کرده و پیوسته تکرار می کرده است: «چه بر سر کشور آمده که قادر به پرداخت دست مزد دانشمندان بلند مرتبه اتمی خود نیز نیست؟»

(بقیه سوسیالیسم قرن ۲۱ از ص ۳۳)

از گفتگو درباره نحوه دمکراسی در آلمان دمکراتیک و یا در اتحاد شوروی پرهیز کنیم. باید اعتراف کرد که در این کشورها دمکراسی رشد یافته و سوسیالیستی برقرار نبود و نام سوسیالیسم دمکراتیک در این کشورها نامی بی معنی بوده است؛ حتی اگر مدعی تلاش در این جهت باشند. مسئله تنها بر سر ادعای در نظر داشتن منافع همه طبقات نیست و خود را سخنگوی همه خلق معرفی کردن نیست، بلکه بحث بر سر توافق های وسیع با سازمان های مربوطه نیز مطرح است. توافق و تفاهمی که خواه ناخواه تضمین کننده کنترل متقابل برای جلوگیری از سوء استفاده از قدرت و اجرای همه جانبه برنامه های اعلام شده توسط حکومت می توانست باشد. یک چنین تقسیم قدرت سازمان یافته ای، در کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا، حتی در حد ابتدائی آن نیز برقرار نشد و یا بسیار محدود و ناچیز بود. نبود چنین توافق و تفاهم سازمان یافته ای حتی مرزهای حقوقی-دولتی را نیز بعنوان بخشی از حقوق مدنی درهم ریخت؛ تا حدی که مراجع حزیسی حتی در صدور احکام قضائی نیز دخالت می کردند و بدین ترتیب پنجره ها را برای اقدامات خودسرانه و غیرقابل کنترل خود می گشودند.

در بقایای یوگسلاوی تکه پاره شده، تظاهرات پیاپی می رود تا سرنوشتی نظیر جمهوری های چکسلواکی، رومانی، مجارستان و لهستان را برای این کشور رقم زند. تظاهرکنندگان، که ظاهراً به نتایج اعلام شده انتخابات اعتراض دارند، توسط گروه بندی بنام "طرفداران اتحاد اپوزیسیون" هدایت می شوند. این گروه بندی، که انتخابات اخیر را بهانه به خیابان کشیدن مردم و عمدتاً جوانان قرار داده است، در اصل از بحران اقتصادی و بحران ناشی از جنگ داخلی در یوگسلاوی سابق استفاده کرده و خود را آماده بدست گرفتن قدرت می کند. دو بحرانی که اولی عمدتاً ناشی از محاصره اقتصادی یوگسلاوی و جنگ داخلی در این کشور است و دومی متکی به یک کارزار عوامفریبانه و از پیش تدارک شده، پیرامون انتخابات اخیر است. بسیاری از مانورهای سیاسی این گروه بندی مشابه شعارها، تظاهرات و اعتراضاتی است که در چکسلواکی، رومانی، لهستان و... منجر به سرنگونی دولت های مستقر در این کشورها شد. اکنون همگان باید بدانند که اعتراض به نتایج انتخابات تنها بهانه ایست برای تظاهرات جاری. هدف کشورهای سرمایه داری اروپا و آمریکا در درجه نخست بر سر پایان دادن به حکومتی در اروپای شرقی که همچنان با برخی معیارهای سوسیالیستی می خواهد به حیات خود ادامه دهد، با یکدیگر تفاهم کامل دارند. البته این بیم و هراس نیز واقعی است که پس از سقوط دولت کنونی و دستیابی به هدف اولیه، رقابت بین اروپا و آمریکا بر سر سهمی که از این شکار می خواهند ببرند بالا گرفته و ادامه جنگ داخلی و تجزیه باز هم بیشتر خاک یوگسلاوی ادامه یابد. در این صورت طرح تبدیل یوگسلاوی به جزایر کوچک تحت حاکمیت آلمان، فرانسه و آمریکا کامل شده و هر یک از این جزایر نیز در عین حال که قرقگاه این دول است، پایگاهی نظامی نیز برای دفاع از این منافع خواهد شد. تبلیغ بی وقفه تظاهرات خیابانی در بلغراد از طریق شبکه های خبری امریکائی و اروپائی خود بارزترین نشانه حمایت این دول از رویدادهای آینده یوگسلاوی است. همچنان که سکوت آنها پیرامون اعتصابات و تظاهرات عظیم کارگری در کره جنوبی و اعتصابات اسرائیل نشانه بیم و هراس آنها از وقوع تحولات مثبت در این کشورهاست!

نگاهی به زمینه سازی های اپوزیسیون برای تظاهرات خیابانی بلغراد می تواند گویای واقعیات پنهان باشد.

اپوزیسیون، پیش از آنکه نتایج انتخابات اعلام شود، برای جوسازی و تحت فشار قرار دادن حکومت، خود را پیروز انتخابات اعلام داشت. آنها از این پیشدستی هدف دیگری را نیز دنبال می کردند و آن متقلب نشان دادن سوسیالیست ها بود. آنها، پیش از آنکه نتایج انتخابات اعلام شود، بعنوان قدرت پیروز در انتخابات، برای شهر بلغراد شهردار نیز انتخاب کردند! در عین حال به زور وارد مقرر کمیسیون انتخابات شده و اعلام داشتند که دست به اعتصاب غذا خواهند زد. در ادامه این سناریو، که تمامی آن از پیش تدارک دیده شده بود، همسر رهبر اپوزیسیون "دراکوویچ" مردم را دعوت به سنگ پرانی بطرف مقر انتخاباتی، سلاح بدست گرفتن و کشتن مخالفان کرده و سپس اعلام انصراف از اعتصاب غذا کرد! (تمامی این گزارش ها، در ابتدا و در لایلای اخبار مربوط به رویدادهای بلغراد، توسط خبرگزاری ها مخابره شد، اما در روزهای بعد این اخبار به حاشیه رانده شد و اپوزیسیون و تظاهرات خیابانی در صدر خبرها قرار گرفت.)

اپوزیسیون هدایت کننده تظاهرات بلغراد، که از عدم حمایت کارگران یوگسلاوی سابق و همچنین مردم سارایوو از تظاهرات ناراضی است، از کشورهای اروپائی و آمریکا نیز انتقاد می کند، که نباید محاصره اقتصادی کشور را قطع می کردند! محاصره ای که باعث مرگ بسیاری از کودکان و بزرگان یوگسلاوی طی سال های اخیر شده است. در همه پرسی اخیر از مردم سارایوو، هیچکس از اپوزیسیون یوگسلاوی حمایت نکرد.

اپوزیسیون که تظاهرات خیابانی بلغراد را هدایت می کند، در نظر دارد، در صورت بدست گرفتن قدرت، قانون اساسی یوگسلاوی را تغییر داده و "جمهوری ملی صربستان" را تشکیل دهد. آنها دفتر کشوری بنام یوگسلاوی را

کنگره حزب کمونیست ایتالیا

سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا، به مدت سه روز و با هدف ارزیابی دوباره سیاست حزب، مبنی بر پشتیبانی از دولت "پرودی"، نخست وزیر ایتالیا از "چپ مرکز" تشکیل شد. کنگره پس از یک سلسله بحث‌های مربوط به سیاست حمایت از دولت، سرانجام با یک اکثریت ۸۵ درصدی، به این سیاست رای مثبت داد.

در این کنگره "فاوستو برتینوتی"، دبیرکل حزب، پیرامون نظر تائیدآمیز حزب پیرامون بودجه دولت گفت: «فراموش نکنید، که ما این بودجه را تنظیم نکردیم، بنابراین ما تنها توانستیم مانع تصویب برخی فصول منفی آن شویم.» دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا، در همین کنگره از جمله گفت: «حزب باید برای ایجاد یک جنبش وسیع و ایجاد تفهیمات بنیادین در جامعه، از خود تحرک بیشتری نشان دهد. نخستین کوشش در این زمینه مبارزه با بیکاری است.»

دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا برای مبارزه با بیکاری خواستار تقلیل ساعات کار به ۳۵ ساعت در هفته، ضمن پرداخت حقوق کامل شد، تا بدینوسیله محل کار جدید در کشور ایجاد شود. او گفت که خواست تقلیل ساعات کار را باید در سراسر اروپا و بعنوان راه حل مقابله با بیکاری پیش برد. او تصریح کرد، که سازمان دادن اعتصاب‌های وسیع عمومی، وسیله‌ای ممکن و عملی برای پیشبرد این خواست است.

(راه توده: این سیاستی است خلاف سیاست حاکم از سوی سرمایه داری حاکم در اروپا و آمریکا، که بر اساس آن افزایش ساعت کار و اضافه کار بدون پرداخت دستمزد را به حقوق‌بگیران و مزدبران تحمیل می‌کنند. اعمال کنندگان این سیاست، با استفاده از بیم و هراس کارگران و مزدبگیران و حقوق‌بران از بیکاری و با تبلیغ اینکه از میان میلیون‌ها بیکار می‌توانند نیروی جانشین را استخدام کرده و معترضان را اخراج کنند، اکنون پیش برده می‌شود.) دبیرکل حزب کمونیست ایتالیا، با اشاره به بحث‌های جاری در حزب مبنی بر ضرورت پایبندی به جانشین سوسیالیستی در جامعه گفت: «ما تنها مواضع ضد سرمایه داری نداریم، بلکه خواستار گذار از سرمایه داری نیز هستیم و بر همین اساس و بعنوان یک استراتژی پایبندی به اصول مارکسیستی را ضروری می‌دانیم. ما از ماهیت طبقاتی نبرد خود علیه استثمار آگاهیم، اما درعین حال تاکید می‌کنیم که نباید جنبش انقلابی را از خواست‌های متکی به تغییرات تدریجی جدا کرد.»

در کنگره سوم حزب کمونیست ایتالیا، که در شهر "رم" و با شعار "سیاست جدید برای تغییر جامعه" برگزار شد، هیات‌های میهمان از احزاب کمونیستی و سوسیالیستی کشورهای دیگر، شرکت داشتند. در آستانه کنگره بحث‌های تدارکاتی پیرامون دو نظریه مربوط به سیاست حزب دور می‌زد:

۱- باید از سیاست کنونی حزب مبنی بر تائید دولت مرکز حمایت کرد، تا از بازگشت نیروهای راست افراطی و نفوذهایست، که پیشتر به رهبری "برلیسکونی" دولت را تشکیل داده بودند، جلوگیری کرد.

۲- حزب باید به سیاست اپوزیسیون پیگیر بازگردد، تا ایده کمونیستی انقلاب اجتماعی به فراموشی سپرده نشده و حزب نیز با سیاست‌های دولت کنونی آلوده نشود. همچنین نباید حزب به گونه‌ای مارکسیسم را تائید کند که مفهوم طرد نشین و گرامشی را تداعی کند.

حاصل بحث‌های جاری در حزب، پیرامون دو محور یاد شده، سرانجام در کنگره سوم حزب به تائید سیاست جاری حزب، مبنی بر حمایت از دولت کنونی - با اکثریت ۸۵ درصد - انجامید.

حزب کمونیست ایتالیا اکنون ۱۲۶ هزار عضو دارد و در آخرین انتخابات ایتالیا ۲۳ میلیون رای بدست آورده است. مبنی بر این آراء، اکنون حزب در پارلمان کشور ۳۵ نماینده و در مجلس سنا ۱۱ نماینده دارد و با حمایت خود از دولت "چپ مرکزی" ادامه حیات این دولت را ممکن ساخته است. این حزب از بقایای حزب کمونیست سابق ایتالیا که انحلال خود را اعلام داشت و متکی به نیروهای حزبی که از مارکسیسم انقلابی حمایت می‌کنند تشکیل شد.

بیکاری در جنوب ایتالیا بیداد می‌کند و تظاهرات و اعتصابات کارگری ادامه دارد

بی خانمان ها

خیابان ها را انباشته اند!

هم اکنون در ایتالیا، رسماً ۶٫۵ میلیون نفر، در حد زندگی زیر خط فقر شناسایی شده‌اند؛ و دولت طبق دستور جامعه اروپا، هزینه‌های دولتی را به ضرر توده مردم کم کرده است!

ایتالیایی‌ها سال ۱۹۹۶ را به عنوان سالی "هول‌انگیز" ارزیابی کرده‌اند. با آنکه طیف راست در انتخابات پیش از موعد در آوریل گذشته شکست خورد، اما حکومت جدید موسوم به "زیتون" نتوانست به انتظارات و خواست‌های مردم پاسخ گوید. "رومانو پرودی"، رئیس شورای وزرا تصمیم گرفته است، ایتالیا به پول واحد اروپا بپیوندد و "لیر" در نوامبر به سیستم پولی اروپائی وارد گردد.

افزایش مالیات‌ها که رعایت تعهدات پیمان ماستریخ آن را اجباری می‌سازد، نارضایتی وسیعی در مردم بوجود آورده است. هم اکنون رسماً ۶٫۵ میلیون فقیر شمارش شده است. بی خانمان‌ها از هر سن و گروه خیابان‌ها را انباشته‌اند، سطح زندگی مردم در سطح کل جامعه سقوط کرده است. برنامه‌های ریاضت اقتصادی بر گروه کارگران و خرده بورژوازی قرار گرفته است. بیکاری بویژه در جنوب ایتالیا بیداد می‌کند و علیرغم عملیات گروه ضد فساد مرکب از قضات اهل میلان، رسوائی‌های مالی و سیاسی یکی پس از دیگری افشاء می‌شود. کارگران فلزکار وسیعاً در برابر کارفرماها که حاضر نیستند توافقات سال ۱۹۹۳ را در مورد افزایش دستمزدها اجرا کنند، ایستاده‌اند و اعتصاب و تظاهرات در کشور ادامه دارد.

مهاجرین از وضع زندگی و کار خود ناراضی هستند و جامعه به سختی حاضر است مهاجرین جدید را که از کشورهای آسیائی یا اروپای شرقی می‌آیند، بپذیرد. براساس توافقات ۱۹۹۲ استراسبورگ، "خارجیان باید بتوانند در زندگی عمومی و در سطح محلی کشورهای پذیرنده خود مشارکت نمایند"، اما این توافق‌ها در اینجا نیز اجرا نمی‌شود. تفاوت میان اتباع جامعه اروپا با دیگر کشورها کاملاً برجسته و عیان است.

وضع در بخش بهداشتی نیز به هیچوجه مناسب نیست. در چارچوب دستورات جامعه اروپا و قوانین جدید بودجه بهای بسیاری از داروها افزایش بسیار یافته است. ضمن اینکه به منظور کاهش هزینه‌های دولت، بسیاری از تخت‌های بیمارستانی حذف گردیده‌اند. آسایشگاه‌ها و بیمارستان‌ها نیز تعطیل گردیده و مشکلات بسیاری بوجود آورده‌اند و بیماران روانی به بیمارستان‌های معمولی منتقل شده و ناچارند در حاشیه جامعه‌ای که حاضر نیست مسئولیت آنها را به عهده گیرد، زندگی کنند.

در سال ۱۹۹۶ وزیر ساختمان سازی عمومی که قبلاً قاضی اصلی گروه ضد فساد بود، نیز به سوء استفاده از قدرت متهم گردید و از کار برکنار شد.

در این سال اپوزیسیون راست کشور نیز چند پاره گردید. "سیلوپورلوسکونی"، نخست وزیر راستی و میلیاردر ایتالیا، اکنون در مقایسه با برخی متحدین خود، نظیر رئیس "اتحاد ملی" (فاشیست) "جیان فرانکوینی" فردی معتدل به حساب می‌آید؛ فینی او را متهم کرده است که با رهبر حزب دمکراتیک "چپ" بنام "ماسیمودالی" نزدیک شده است. و سرانجام اینکه در سال ۱۹۹۶ شاهد درگذشت هنرمند برجسته و مسترقتی ایتالیائی، "مارچلو ماسترویانی" بودیم. هنرمندی که هرگز تعلق خود را به اندیشه‌های مترقی و چپ پنهان نداشت!

اومانیته، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه:

"کره جنوبی" رویارویی ها تازه آغاز شده!

* جنبش کارگری، متشکل و سازمان یافته کره جنوبی، در برابر "لیبرالیسم اقتصادی" مقاومت می کند و جنبش دانشجویی نیز بدان پیوسته است.

* خیزش عظیم کارگران، زحمتکشان و دانشجویان کره جنوبی یکبار دیگر نشان داد، که قانونمندی های علمی انقلاب و تحول، بی ارتباط با ضربات وارد بر اردوگاه سوسیالیسم همچنان به قوت خود باقی است.

تظاهرات و اعتصابات کارگری در کره جنوبی، برای دولت این کشور حادثه ای غافلگیرکننده بود. این قیام کارگری، که پایتخت کره جنوبی، "سئول"، را به میدان رویارویی دولت مجری "لیبرالیسم اقتصادی" و کارگران معترض به این برنامه اقتصادی تبدیل کرده است، فصل جدیدی است از مبارزات کارگران، زحمتکشان و دانشجویان این کشور علیه دولت حاکم بر این کشور. صلور حکم بازداشت رهبران سندیکاها، کارگری، که اعتصابات و تظاهرات را سازمان داده اند، سنگر گرفتن آنها در معروف ترین کلیسات کاتولیک سئول، رویارویی کارگرانی که کلیسا را محاصره کرده اند تا پلیس نتواند رهبران سندیکاها را دستگیر کند، شلیک بی وقفه گاز اشک آور از سوی پلیس و پرتاب سنگ بطرف پلیس از جانب کارگران خشمگین، حمایت مردم از خواست های کارگران و پیوستن به آنها در پایان نماز روز یکشنبه ۱۲ ژانویه ۹۷ در کلیسای مرکزی کاتولیک سئول ... همگی تنها عنوان رویدادهایی هستند که زمین را زیر پای دولت کره جنوبی به لرزه درآورده است. هیچکس نمی تواند پایان این اعتصاب و تظاهرات را که ۱۸ روز از آن می گذرد پیش بینی کند، اما یک نکته انکار ناپذیر است و آن پایان یکه تازی حکومت و تحمل کارگران و زحمتکشان است.

رویدادهای کره جنوبی، درس بسیار مهم دیگری را نیز با خود دارد؛ و آن اینکه: جنبش های انقلابی و انقلاب بر اساس قانونمندی های خود روی می دهند. بدین ترتیب، همچنان که در بسیاری از کشورها شاهد هستیم، اوج گیری مقاومت های انقلابی، که می تواند تا مرز فراوانی به انقلاب در کشورهای مختلف جهان ختم شود، ارتباطی به ضربات وارد بر اردوگاه سوسیالیسم ندارد. گرچه این ضربات برای چند سالی، بهت و حیرت و ناباوری را در سازمان های ترقیخواه، چپ و مترقی موجب شده بود.

آنچه را در زیر می خوانید، در ارتباط با رویدادهای کره جنوبی و زمینه های اوج گیری جنبش کارگری در این کشور است که با استفاده از مطالب منتشر در مطبوعات چپ و مترقی اروپا (در حالیکه اعتصابات همچنان ادامه دارد) تهیه شده است.

(روز ۵ دیماه، ۱۵۴ نماینده حزب "کره نوین" که قدرت را در کره جنوبی در دست دارد، در یک نشست و برخاست قانونی را به تصویب رساندند که با پیش بینی ایجاد تسهیلات در اخراج کارگران و تغییر ساعات کار کارگران و برخی اقدامات دیگر به حقوق و حمایت های کارگری در این کشور لطمه ای جدی وارد می آورد. کارگران کره و بویژه مرکز سندیکائی غیر قانونی "کنفدراسیون سندیکائی کره"، که ۵۰۰ هزار عضو دارد به سرعت واکنش نشان داده و اعتصاب وسیعی را آغاز کردند. عمده کارگران صنایع کشور از جمله کمپانی عظیم "هیوندا" که بزرگترین مجتمع صنعتی کره محسوب می شود، و نیز صنایع "دی دو" به همراه پرستاران و کارکنان بیمارستان ها دست به اعتصاب زدند. از اواسط دیماه پلیس سرکوب وسیع تظاهرکنندگان را آغاز کرد که سرانجام به خودسوزی یکی از کارگران صنایع "هیوندا" در مقابل در ورودی کارخانه انجامید. بدنبال این خودسوزی کلیه کارکنان کارخانه دست از کار

کشیدند و متعاقباً مدیریت کمپانی با ادعای غیر قانونی بودن اعتصاب، کارخانه را تعطیل و از ورود کارگران به آن ممانعت نمود. درگیری در دیگر بخش های اقتصادی و در سرتاسر کشور نیز آغاز شد.

برای برون رفت از بحران، بصورت همزمان، پارلمان کره قانون دیگری را به تصویب رساند که به بهانه "تهدید فزاینده" کره شمالی، دست پلیس و مقامات حکومتی را در تعقیب و پیگرد افراد و بویژه دانشجویان باز می گذارد. این قانون نیز برای مقابله با جنبش عظیم دانشجویی کره جنوبی که از وحدت دو کره دفاع می کند، تصویب شد.

همانگونه که اپوزیسیون کره تاکید می کند، هدف از این قانون تحکیم قدرت مطلقه و براه انداختن بگير و ببند و سرکوب بیشتر مبارزات مردم این کشور است. رئیس جمهور کره با تصویب این قانون می کوشد تا قدرت خود را در برابر مخالفین سیاسی و هم چنین در مقابله با اعتصابات کنونی تحکیم کند. جنبش اعتراضی در کره جنوبی، محدودیت های نظام حاکم بر این کشور را نشان می دهد که بر نوعی اقتصاد میلیتاریزه و استثمار فوق العاده کارگران و تخریب و نابودی محیط زیست مبتنی است. کشوری که زمانی به عنوان سمبل و نماد توسعه به همه کشورهای عقب نگهداشته شده و حتی برخی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری توصیه می شد، اکنون خود در چنبره تناقضات درونی و فشارهای سیستم نئولیبرال و جنگ اقتصادی جهانی گرفتار آمده است.

(راه توده: این نکات باید برای بسیاری از نیروها و سازمان ها و احزاب چپ ایران، که قانونمندی های علمی را با ذکر مثال از کشورهایی نظیر کره و سنگاپور ... ناهمخوان با واقعیت بازشناخته اند، درس آموز باشد. این نظرات بویژه در شماره اخیر نشریه "کار"، ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران-اکثریت- و در انتقاد به طرح برنامه حزب توده ایران مطرح شده است، که جداگانه و در شماره های آینده بدان مراجعه خواهیم کرد.)

اعتصابات کنونی در کره جنوبی بازتاب وسیعی در رسانه های گروهی و افکار عمومی بین المللی یافت. این بازتاب از جمله به دلیل موقعیت و نقش این کشور و تبلیغاتی مداومی است که صنایع بین المللی پول در مورد "معجزه کره" به راه انداخته است و می خواهد راه ویژه این کشور را که محصول شرایط تاریخی معین بوده است، به عنوان نسخه واحد به سرتاسر جهان دیکته کند!

"اومانیته"، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه در شماره ۱۰ ژانویه ۹۷ خود، در باره جنبش مقاومت کارگری در برابر لیبرالیسم اقتصادی در کره جنوبی می نویسد:

(«... مقامات کره جنوبی در تلاش خود برای درهم شکستن جنبش اعتصابی و اعتراضی در این کشور، گام تازه ای برداشته و با لغو چهار ماده قانونی، تمام دستاوردهای جنبش کارگری کره را پایمال کردند. روز ۹ ژانویه پلیس در مرکز سئول با خشونت به تظاهرات کارگران که دانشجویان نیز بدان پیوسته بودند، حمله برد. تظاهرکنندگان متقابلاً در برابر گازهای اشک آور و ضربات باطوم پلیس، به پرتاب سنگ و بطری های آتشزا پرداختند. تمام محلات مرکزی سئول که مقر جنبش دمکراتیک است، در این روزها صحنه وسیع ترین درگیری ها بود.»)

(راه توده: شبکه های خبری تلویزیونی امریکا و اروپا بشدت گوشه هائی از این صحنه ها را نشان دادند و با تکرار پی در پی فیلم های قدیمی مربوط به تظاهرات یوگسلاوی سابق و تظاهرات بلغارستان، کوشیدند افکار عمومی را از پیگیری رویدادهای کره جنوبی باز دارند؛ با کمال تاسف و تعجب این رویدادها در مطبوعات چپ خارج از کشور نیز آنگونه که درخور آن است بازتاب نیافت. در داخل کشور نیز روزنامه های حکومتی از بیم تقویم روحیه جنبش مقاومت کارگران و زحمتکشان در برابر برنامه های اقتصادی حکومت، از بازتاب این گزارش ها خودداری کردند!)

شب نهم ژانویه، پلیس کره جنوبی به مقر "کنفدراسیون سندیکاها" کره که غیر قانونی اعلام شده، حمله برد، سخنگوی کنفدراسیون تائید کرد که دفاتر سندیکاها، فلز کاران، کارگران اتومبیل سازی و کارکنان بیمارستان ها نیز مورد حمله قرار گرفته است.

روز ۲۶ ژانویه، مجلس کره ظرف ۶ دقیقه و در نبود اپوزیسیون پارلمانی، قانونی را به تصویب رساند که هدف از آن نابودی تمام دستاوردهای مبارزات کارگری کره جنوبی بود، که در زمان دیکتاتوری بدست آمده بود. دستاوردهای کارگری کره در جریان جنبش وسیع مردم برای دمکراسی در سال ۱۹۸۶ تحکیم یافته بود.

اقتصاد کره جنوبی که ۴۰ سال پیش براساس صنایع ابتدائی پایه گذاری گردیده بود، در طول زمان و بدلیل شرایط جنگ سرد (بقیه در ص ۲۵)

است، باید آنرا افشاء کرد! از میان این مقالات، مقاله "درآمدی بر جامعه مدنی در ایران امروز" در نشریه "ایران فردا" شماره های ۲۷ و ۲۸ منتشر شده که به سه دلیل دارای اهمیت است:

الف- اولاً مقاله مورد بحث، یکی از جامع ترین نمونه ها در این زمینه است؛

ب- نظرات عنوان شده در آن نه تنها با یقواست خوانندگان آن نشریه، آنگونه که در صفحات خوانندگان این نشریه منعکس شده، بلکه حتی با موضع گیری های رسمی مسئولین نشریه، در رد سیاست های خانمان برانداز اقتصادی سرمایه جهانی در ایران و عساملای اجبرای آن، که در سر مقاله های آن منعکس است، به مقابله برخاسته است.

ج- مقاله مورد نظر یکی از کارشناسانه ترین نمونه های استفاده از زبان، فرهنگ، بحث های جاری و امکانات بومی یک جامعه در جهت تبلیغ و توجیه سیاست های اقتصادی سرمایه جهانی است.

مقاله مورد بحث، به قلم "فوشنگ امیر احمدی" است، که متقیم امریکاست و برای نشریات داخل کشور مقاله ارسال می دارد. او مقاله خود را در "ایران فردا" چنین آغاز می کند: «مخاطبان این مقاله فقط ایرانیان نیستند، بلکه همه آنانی هستند که علاقمند به درک عمیقتری از پیچیده گی های جامعه ایران می باشند.» نکته ای که نامبرده با مخاطبان خود در ایران، در میان نمی گذارد این است که مقاله مذکور، ترجمه ویژه ایست از نوشته "امیر احمدی" تحت عنوان "جامعه مدنی در حال ظهور در ایران" که برای نخستین بار، در تابستان ۱۹۹۶ در فصلنامه "Sais Review" از انتشارات دانشگاه "جانز هاپکینز" در امریکا منتشر شده است.

البته این موضوع بخودی خود مهم نیست، اگر نویسنده، با همان صراحت و وضوحی که با مخاطبان امریکائی خویش روبرو شده، با مردم ایران نیز روبرو شده و حرف و نظر خود را صریح مطرح می کرد!

من، بدلیل صراحت کلام نویسنده "فوشنگ امیر احمدی" در متن انگلیسی مقاله ای در جنبانداری از سیاست های نولیبرالی و کوشش در بیان مبهم همان نظرات در هاله ای از بحث های روشنفکرانه و جنبی در متن فارسی آن، رجوع به متن انگلیسی نوشته وی را در راستای توضیح دقیق تر پیام ایشان مفیدتر می دانم.

مدافعان "نولیبرالیسم" خواهان به حداقل رساندن فعالیت های دولت در جامعه بوده و بر این باورند که وجود دولت تهدیدی است دائمی علیه آزادی های فردی، که منظور آزادی صاحبان سرمایه است. از طرف دیگر بعلاوه ضرورت مقابله با تهدید داخلی و خارجی علیه آزادی های فردی و مالکیت خصوصی و در جهت پرهیز از هرج و مرج اجتماعی، نمی توان بطور کلی از شر دولت نیز خلاص شد. در نتیجه باید توازن بین دولت و قلمرو خصوصی (جامعه مدنی)، ایجاد کرد. جامعه مدنی زمینه ایست که در آن آزادی تجربه شده و اعمال می شود.

حال ببینیم همین نظرات اکنون در ایران خودمان، توسط سرمایه داری تجاری وابسته، بازاری ها، روحانیون طرفدار بازار و زمینداری بزرگ و گروه بندی ها و چهره های سیاسی مدافع این سرمایه داری چگونه مطرح می شود و حتی در برنامه آینده دولتی که "ناطق نوری" خود را آماده تشکیل آن می کند، چگونه منعکس می شود. این تبلیغات در ایران، در حال حاضر، تحت شعار "واگذاری کار مردم به مردم"، "حاکم کردن مردم بر سرنوشتشان" و "مبارزه با انحصارگری دولت" تجلی می یابند.

در چارچوب چنین تبلیغاتی، مفهوم جامعه مدنی یا قلمرو خصوصی، ماهیت تجربی خود را از دست داده و مشخصاً با سیاست "بازار آزاد" یکی دانسته می شود. بعلاوه براساس این تبلیغات، آزادی و دموکراسی یکی بوده و دموکراسی بودن بازار آزاد قابل حصول و دوام نیست! در نتیجه واژه ها معنای خود را از دست داده و مفاهیمی مانند جامعه مدنی، قلمرو خصوصی، بازار آزاد، دموکراسی، جامعه آزاد و... مترادف و بجای هم بکار برده می شوند. از طرف دیگر این تبلیغات ادعا می کنند که چون مارکسیسم با بازار آزاد مخالف است، در نتیجه سوسیالیسم خواهان ایجاد ابر دولت بوده و نهایتاً قلمرو خصوصی یا جامعه مدنی و آزادی های فردی را سرکوب می کند.

رد پای تبلیغات فوق را در بند بند نوشته "امیر احمدی" در مقاله منتشر در "ایران فردا" می توان پیدا کرد. وی سه تعریف زیر را از جامعه مدنی ارائه می دهد:

«در حوزه نظریات اقتصاد سیاسی کلاسیک، این اصطلاح درباره مقوله گذار به جامعه بورژوازی مورد استفاده قرار گرفته است. مدنیت در اینجا به معنی آزادی فردی و مالکیت خصوصی است... مفهوم دوم در ارتباط با

نگاهی به دیدگاه های "فوشنگ امیر احمدی" که در

مطبوعات داخل و خارج کشور تبلیغ می شود!

نولیبرالیسم و «جامعه مدنی»

* جامعه مدنی منطقه بیطرف نیست که عناصر مختلف جامعه بدون توجه به ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی، آزادانه در شرایط برابر در آن به رقابت برخیزند!

* منشاء تبلیغ جدائی جامعه مدنی و دولت، سرمایه داری جهانی که می خواهد فعالیت اقتصادی را تحت این عنوان، تماماً در اختیار گرفته و دولت ها محدود و به کارگزار خود تبدیل کند!

الف. آذرنگ

در اکثر کشورهای غربی تا چندی پیش، خارج از قلمرو بحث های تئوریک سیاسی-اجتماعی، اصطلاح "جامعه مدنی" حتی برای مطلع ترین بخش جامعه مفهومی نامانوس داشت. به حدی که هنوز هم آنرا حتی در اکثر واژه نامه های مقدماتی مورد استفاده دانشجویان دانشگاه ها، نمی توان یافت.

آنچه توجه طیف گسترده روشنفکران و اهل سیاست را به مفهوم "جامعه مدنی" جلب کرد، تحولاتی بود که به انتقال قدرت سیاسی در کشورهای اروپای شرقی انجامید. در اواخر دهه هشتاد، این مفهوم در سخنرانی ها و نوشته های روشنفکران اروپای شرقی که در حوادثی که این جوامع را دگرگون ساخت، شرکت داشته، ولی هیچگونه نقشی در ایجاد یا رهبری آن نداشتند، مکرراً بکار گرفته می شد. بزودی روزنامه نگاران و مفسرین سیاسی که در پی یافتن یک تئوری عمومی و یا یک مفهوم تجربی بودن تا بتوانند مجموعه وقایع پیش بینی نشده را توضیح دهند، این واژه را مناسب ترین یافتند.

برای نخستین بار در ۲۵ ژوئن ۱۹۸۹ روزنامه "نیویورک تایمز" در مقاله ای تحت عنوان "ظهور جامعه مدنی" به قلم "فلورا لویس"، خبرنگار ارشد خود در امور خارجی، چنین اعلام کرد: «در حالیکه این قرن به پایان می رسد، آرمان کمونیستی در حال از بین بردن خود است، چرا که نتوانست برج و باروی جامعه مدنی را آفریده و یا تحمل کند».

مقاله فوق ضمن مسکوت گذاردن زمینه های اجتماعی-سیاسی بحث پیرامون جامعه مدنی در کشورهای اروپای شرقی، در توضیح علت فقدان آن در فرهنگ سیاسی جامعه امریکا نوشت: «(امریکائی ها درباره جامعه مدنی صحبت نمی کنند... چرا که با این جامعه آشنا هستند)»

در سال های اخیر، استفاده محافل تبلیغاتی-فرهنگی وابسته به سرمایه جهانی، از "جامعه مدنی" محدود به توضیح حوادث اروپای شرقی و شوروی سابق نمانده، بلکه نیروهای ملی، ترقیخواه و دموکراتیک کشورهای مختلف و جنبش جهانی کارگری را نیز دربر گرفت.

در ارتباط با کشورهای توسعه نیافته، هدف این تبلیغات از یکطرف عبارت است از پیوند "جامعه مدنی" با تئوری های مختلف توسعه در راستای متقاعد کردن نیروهای ترقیخواه این کشورها در انتخاب راه رشد سرمایه داری و انحراف از مبارزه با سیاست های خانمان برانداز اقتصادی سرمایه جهانی، و از طرف دیگر تبلیغ ماوراء طبقاتی بودن ماهیت "جامعه طبقاتی" در جهت متفعل ساختن بخشی از جنبش کارگری در این کشورها.

در ایران

در ایران نیز طی سال های اخیر و در مقابله با یک تازی های ارتجاع و مقابله با آزادی ها، مقالات چندی در ارتباط با بحث جامعه مدنی نوشته شده است. این مقالات هرگاه که در مقابل یک تازی های حکومت است، قابل دفاع می باشد، اما آنگاه که در جهت توجیه و تبلیغ سیاست های نولیبرالی

خواهد شد. جهت رسیدن به مرحله رشد پایدار، دولت و جامعه مدنی باید به توازن نسبی قدرت، متکی بر نهادهای عمومی و مردم سالار موجود، در دو بخش دولتی و مدنی برسند. (ص ۵)

البته، در مقاله ایران فردا "امیراحمدی" بحث مصاصر "مراکز تحقیقاتی وابسته به سرمایه جهانی را" بحث جدید روشنفکران لائیک و مذهبی معرفی کرده و اصطلاح "بخش توسعه گرای جامعه مدنی" را نیز بجای "بخش خصوصی" وارد فرهنگ سیاسی جامعه می کند. وی ضمن توصیف مرحله دوم رشد چنین می نویسد: «دولت قدرتمند و توسعه گرا، زمینه های اقتصادی و سیاسی آن بخش از جامعه مدنی را که توسعه گراست فراهم می آورد و بدین منظور به نهادسازی همت می گمارد» (ایران فردا شماره ۲۷ ص ۱۴)

براساس این نسخه کهنه رشد اقتصادی که امیر احمدی آنرا در قالبی نو "جامعه مدنی" معرفی می کند، مهمترین وظیفه دولت عبارتست از ایجاد بخش خصوصی و حمایت از آن. توازن بین دولت و جامعه مدنی هم چیزی نیست جز همان نظر کهنه تقسیم کار بین دولت و بخش خصوصی در جهت بازگذاشتن دست بخش خصوصی در فعالیت های اقتصادی جامعه و محدود کردن وظائف دولت به زمینه هایی که بخش خصوصی یا نمی خواهد و یا نمی تواند انجام آنها را بر عهده بگیرد.

انقلاب بهمن و جامعه مدنی

بنا بر تئوری امیراحمدی، "جامعه مدنی در حال ظهور ایران" برای اولین بار در تاریخ کشورما، در حال شکل گیری نبوده، بلکه قبل از انقلاب نیز وجود داشته است. به نظر او علت انحلال جامعه مدنی در ایران چیزی نیست مگر انقلاب بهمن ۵۷؛ بنابراین ما می رسم به همان نقطه مرکزی که امثال امیراحمدی در پوشش های مختلف مطرح می کنند و در صورت تغییر باز هم بیشتر شرایط در ایران، این نظرات را بی پرده تر بیان خواهند کرد: مخالفت با انقلاب و نه با حاکمیت و رژیم که خود مسخ کننده و پایمال کننده دستاوردها و آرمان های انقلاب است. مخالفت با انقلاب و نه با برنامه تعدیل اقتصادی و لیبرالیسم اقتصادی امپریالیسم جهانی و سرمایه داری تجاری و روحانیون طرفدار آن در جمهوری اسلامی!

بسیستم ایشان این مخالفت با انقلاب و نه با برنامه های فعلی حکومت را چگونه مطرح می کند. او می نویسد:

«اگر مرحله رشد با موفقیت طی شود، دولت و جامعه مدنی در انتهای آن به جایی می رسند که نیروهای نهادی دو طرف تقریباً برابرند... در این زمان، جامعه از مرحله رشد وارد مرحله گذار می گردد... برای ورود به مرحله توسعه پایدار، در انتهای مرحله گذار، دولت و جامعه مدنی باید به یک توازن نسبی قدرت برسند... اگر در طی مرحله گذار یکی از دو قطب دولت یا جامعه مدنی قادر به نابود کردن یا تضعیف قطب دیگر شود، جامعه در مرحله رشد متوقف می شود و در صورت وخامت اوضاع به عقب بر می گردد. در راستای بحث دولت و جامعه مدنی، چنین بنظر می رسد که جامعه ایران در مرحله گذار، که در سال های ۱۳۵۹-۱۳۵۷ در جریان بود، به سیر قهرانی محکوم گشت...» (ایران فردا صف ۱۴)

بنظر نویسنده، رژیم پهلوی جامعه ایران را به پایان مرحله رشد هم رسانده و بخش توسعه گرای جامعه مدنی (بخش خصوصی) را هم با موفقیت بوجود آورده بود. ولی بعزت فقدان توازن نسبی بین جامعه مدنی و دولت، ایران نتوانست مرحله گذار به رشد پایدار را لمس کند. در نتیجه جامعه دچار سیر قهرانی (انقلاب) شد و مرحله رشد هم به عقب برگشت. البته جالب است که نویسنده ای که چنین نظر را درباره انقلاب بهمن دارد و آنرا سیر قهرانی ارزیابی می کند، معتقد است فروپاشی سیستم سوسیالیستی در شوروی سابق و اروپای شرقی حرکتی بود در جهت انتقال به نظام اجتماعی مدرن!

امیراحمدی که در یکی از دانشگاه های آمریکا تدریس می کند، اخیر در مناظره ای تلفنی با داریوش همایون (از رهبران مشروطه سلطنتی) که رادیو صدای آمریکا مبتکر آن بود، شرکت کرد. او نظراتش را درباره محاصره اقتصادی ایران توسط آمریکا همانگونه بیان کرد که در مقالات متعددی که از وی در نشریات داخل کشور منتشر می شود، مطرح می سازد. او سیاست مداخله جویانه آمریکا برای تحریم اقتصادی ایران را بدرستی افشاء کرد و از این نظر در برابر "داریوش همایون" قرار گرفت، اما درباره ماهیت انقلاب بهمن و راه رشد اقتصادی ایران، مواضعی مشترک با وی اتخاذ کرد.

به علت همین تشابه نظر با بخشی از اپوزیسیون راست مهاجر است که امیر احمدی در حالی که «جنبش ها، دسته بندی ها، انجمن ها، نهادهای حرفه ای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را» بخشی از جامعه مدنی می داند و سال های ۵۹-۵۷ را که شاهد شکوفایی انقلابی و مردمی این نهادهاست،

اصلاحات سیاسی، به ویژه مباحثی پیرامون جنبش های ضد دولتی و گذار نظام های نوین اجتماعی در بلوک شوروی سابق و جهان اسلام تکوین یافته است. مفهوم سوم در ارتباط با... سازمان های اوقاف، خیریه و مذهبی و اهداف گروه های رفاه خواه معنی می یابد» (ایران فردا شماره ۲۷ ص ۱۰)

نویسنده سپس ادامه می دهد، که این سه تعریف ناقض یکدیگر نبوده و نقطه کانونی مشترک هر سه عبارتست از توجه به نقش شهروندان و ماهیت رابطه دولت-جامعه. البته در ارتباط با تعریف دوم از جامعه مدنی، امیر احمدی مشخص نمی کند که به چه علت مفهومی که به نظر او از درون تحولات "بلوک شوروی سابق" برآمده است، در توضیح تحولات "جهان اسلام" بکار گرفته می شود. برآستی از نظر سرمایه جهانی چه وجه مشترکی بین "بلوک شوروی سابق" و "جهان اسلام" وجود دارد؟

پاسخ سؤال فوق را به نقل از متن انگلیسی نوشته امیر احمدی می توان یافت. او می نویسد: «تائید این اصطلاح در رابطه با اصلاحات سیاسی و انتقال به نظام اجتماعی مدرن بکار گرفته می شود. این تعریف از جامعه مدنی از جنبش های توده ای در بلوک کمونیستی سابق برآمده و اغلب در مورد جوامع اسلامی معاصر بکار گرفته می شود» (ص ۱)

براساس این تعریف، مدنیت یعنی "پذیرش نظام اجتماعی مدرن" و این نظام چیزی نیست جز نظام اجتماعی بورژوازی. چنین تعبیری از مدنیت را در پس سیاست های تبلیغاتی سرمایه جهانی در برخورد با همه جوامع، اعم از اسلامی یا غیر اسلامی، که به هر دلیلی رویشای سیاسی-اجتماعی جوامع بورژوازی را اقتباس نکرده اند، می توان دید. برخلاف نظر امیر احمدی، و به گواهی حافظه تاریخی خلق های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین، چنین برداشتی از مدنیت ربطی به حوادث "بلوک شوروی سابق" نداشته و در کنار سیاست های خود محور بین و نژاد پرستانه استعمار امپریالیسم قدیمی چند صد ساله دارد.

امیراحمدی با تلفیق تعاریف و نظرات فوق، تعریف زیر را از جامعه مدنی، در ارتباط با ایران ارائه می دهد:

«جامعه مدنی حوزه ایست عمومی میان دولت و شهروند (واحد خانواده) که برای اعمال و کردار این دو قطب (دولت و شهروند) در قبال هم، قاعده تعیین می کند. جامعه مدنی قلمرو گفت و منو و روندها، فعالیت ها و جنبش ها و نهادهای اجتماعی سازمان یافته، خود مختار و داوطلبانه ایست که در راستای هدفی مشترک، نظم حقوقی یا مجموعه ای از قراردادها و ارزش های هماهنگ شکل می گیرد. هدف غائی ایجاد جامعه ایست که در آن، چنانکه معروف است، با تغییر حکومت نام خیابان ها و اماکنش عوض نشود» (ایران فردا، ص ۱۰)

بحث جامعه مدنی بمثابة مفهومی طبقاتی در بخش دوم این نوشته خواهد آمد، در اینجا با هدف غائی مطلوب امیر احمدی لازم به یادآوری است که از نظر مارکسیست ها، حتی عناصری مانند معماری، شکل و نام خیابان ها و اماکن عمومی نیز نمایانگر ماهیت جامعه مدنی طبقه حاکم هستند. درستی این نظر مارکسیست ها را نه تنها تجربه جامعه معاصر ایران، بلکه تحولات اخیر اروپای شرقی و شوروی سابق نیز تائید می کند. در نتیجه با تغییر طبقاتی حکومت در یک جامعه (تعبیری که نمی تواند مورد نظر امیر احمدی باشد) طبعاً می توان انتظار تغییر نام خیابان ها و اماکن عمومی را نیز داشته باشد. به نام خیابان ها و میادین ایران در زمان قاجاریه، دوران سلطنت پهلوی ها و سپس جمهوری اسلامی مراجعه کنید، تا درک شود، چگونه نام هایی نظیر "امین دوله ها"، "مستوفی الممالک"، "میدان مخبرالدوله ها" و... به "خیابان تریا"، "میدان فوزیه"، "میدان ۲۸ مرداد"، خیابان کارگر و بلوار السیازیت (ملکه انگلستان)، خیابان چرچیل، تخت طاووس، تخت جمشید و... تبدیل شد و سپس همین اسامی چگونه در جمهوری اسلامی به خیابان و میدان و بزرگ راه "رسالت"، "خالداسلامبولی"، "نواب صفوی"، "شیخ فضل الله نوری"، "آزادی" و... تبدیل شد؛ نام هایی که همه آنها پایدار نخواهند بود و بازهم براساس تغییر ترکیب طبقاتی حکومت ها و بنا برخواست و نیاز جنبش های اجتماعی تغییر خواهند کرد!

جهت کشف رمز تعریف ارائه شده از جامعه مدنی، در ارتباط با ایران، لازم است که نظر امیراحمدی را درباره روند و چگونگی شکل گیری جامعه مدنی و رابطه آن با دولت را بررسی کنیم. وی در متن انگلیسی مقاله خود چنین می نویسد: «در بحث معاصر، توسعه دارای سه مرحله است، رشد، گذار و توسعه پایدار. در مرحله رشد جامعه با رهبری یک دولت مقتدر و توسعه گرا هدایت شده و پایه های توسعه اقتصادی را پی ریزی می کند. معذالک جهت تشویق توسعه و رشد اقتصادی، دولت باید بازیگران و نهادهای خصوصی را تقویت کرده و در نتیجه ظهور جامعه مدنی را تشویق کند. نهایتاً بازیگران دولتی اقدام به چالش اقتدار دولت خواهند کرد. در این نقطه، جامعه وارد مرحله دوم، مرحله گذار یا ویژه گی برخورد های سیاسی و پتانسیل آشوب انقلابی

منشاء جدائی کاذب جامعه مدنی و دولت، تبلیغات سرمایه جهانی است که می خواهد فعالیت اقتصادی را به برقراری جامعه مدنی موقوف کند و نه تنها نقش دولت را در آن انکار کند، بلکه نیروهای سیاسی تحول خواه را نیز به امید اول برقرار جامعه مدنی و سپس مبارزه و فعالیت قانونی و سیاسی، از مبارزه روز و لحظه و با استفاده از همه امکانات ممکن (هر اندازه که محدود نیز باشد) باز دارد. برخلاف این تبلیغات، جامعه مدنی منطقه بی طرفی نیست که عناصر مختلف جامعه، بدون توجه به ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی، آزادانه و در شرایط برابر در آن رقابت کنند. این واقعیت که حتی ایجاد و حفظ "بازار آزاد" در گرو وضع قوانین و امکان استفاده از قهر بمنظور اجرای قوانین است، بسادگی رابطه آرگانیکی بین جامعه مدنی و دولت را نشان می دهد. مقاله آتشی امیراحمدی در نشریه "ایران فردا" بر این پیش فرض نادرست استوار است که بقول خود وی: «بخش خصوصی ایران باید پرچمدار توسعه اقتصادی کشور باشد» (ص ۱۴ متن انگلیسی). چنین نگرشی به بخش خصوصی به مثابه نیروی پیشگام در جامعه، در شرایط امروز ایران، در حقیقت تلاشی است برای گمراه ساختن نیروهای طرفدار تحولات مسترقي در داخل و خارج از کشور، از مبارزه اساسی با نیروهای طرفدار پیروی از برنامه های اقتصادی سرمایه داری جهانی، که خود را پشت ارتجاع مذهبی پنهان ساخته اند، تا چهره واقعی آنها را مردم نبینند!

اعتصابات کارگری در اسرائیل

در آخرین روزهای سال ۱۹۹۶ اعتصابات وسیع کارگری اسرائیل را فرا گرفت. این اعتصاب به دعوت مرکز سندیکائی "هیستادروت" صورت گرفت که ۷۰۰ هزار از یک میلیون و دویست هزار مزدگیر اسرائیلی در آن عضویت دارند. روزهای ۸ و ۹ دیماه مجموعه بخش دولتی، بانک ها و حمل و نقل در اعتصاب قرار داشتند. هم چنین کارکنان بخش حمل و نقل دریائی و راه آهن، آموزش عالی، ادارات پست، بهداری ها، آتش نشانی، پالایشگاه ها، شرکت دولتی برق، رادیو و تلویزیون، غالب وزارتخانه ها، اداره آب و صنایع نظامی نیز دست از کار کشیدند. نزدیک به ۴ هزار کارمند تعاونی اتوبوسرانی نیز در اعتصاب شرکت کردند.

کارشناسان خزانه داری اسرائیل زبان های ناشی از اعتصاب را روزانه ۳۳ میلیون دلار ارزیابی می کنند. دلیل اولیه اعتصاب بازداشت یکی از مسئولین سندیکائی بود، اما سرعتی که جنبش اعتصابی به خود گرفت، نشان دهنده عمق نارضایتی مردم از برنامه های ریاضت اقتصادی است که دولت "نتانیاو" برای سال ۱۹۹۷ اعلام داشته است.

نتانیاو که به شدت خشمگین است، اعلام کرده است که از مقامات قضائی خواهد خواست تا قانونی بودن اعتصاب را بررسی کنند، زیرا بنابر ادعای وی این اعتصاب جنبه سیاسی دارد و توسط حزب کارگر به راه انداخته شده است. نتانیاو با اعلام اینکه کشور به کارگران و سندیکاها تعلق ندارد، تهدید کرد که به ارتش متوسل خواهد شد!

"دان مریدور"، وزیر خزانه داری اسرائیل نیز اعلام کرده است که دستور داده تا ۴۰۰ کارگر شرکت دولتی تلفن اجبارا کارهای خود را از سر بگیرند و این شیوه ممکن است در دیگر بخش های خدمات عمومی بکار گرفته شود.

بنظر دبیرکل مرکز سندیکائی، "هیستادروت"، اعتصاب کاملاً قانونی است و یادآوری کرد که ۵ ماه پیش از آن نیز یک اعتصاب هشدارگونه در مورد برنامه های دولت اسرائیل که محرومترین ها را تحت فشار قرار می دهد، انجام شده بود، که دولت به آن توجهی نکرد. از پائیز بدین سو و خیم شدن اوضاع در اسرائیل محسوس بوده است. کاهش سرمایه گذاری های خارجی در نتیجه توقف روند صلح به اضافه تدابیر ضد مردمی که نتانیاو از زمان انتخاب خرد اعلام داشته، همگی اوضاع را پیچیده تر ساخته است. اعتصاب عمومی اسرائیل در حالی انجام می گرفت که دولت خود را برای ارائه بودجه ۱۹۹۷ آماده می کند، بودجه ای که در آن کاهش ۲۳ میلیارد دلار مالیات ها، لغو معافیت های مالیاتی بخشی از زنان، مالیات های تازه بر روی سیگار و بنزین و خصوصی سازی موسسات دولتی در آن پیش بینی شده است. (ترجمه از گومانیه)

دوران سیر تهرانی جامعه مدنی ایران ارزیابی می کند (ایران فردا صفحات ۱۰ و ۱۱)

با توجه به واقعیت مخالفت و مقاومت مردمی در برابر سیاست های خائنانه برانداز اقتصادی سرمایه جهانی در ایران و اعلام راست گرای داخلی آن در حکومت، امیر احمدی اظهار نگرانی می کند که ممکن است «یک بار دیگر توسعه اقتصادی ایران به بن بست در برهه گذار برسد» به عبارت دیگر حالت انقلابی در جامعه بوجود بیاید. وی در مقام چاره جوئی و در مقابله با نظرات نیروهای ملی و ترقی خواه داخل و خارج کشور توصیه می کند: «دقیقا برای چاره جوئی این مشکل است که بحث جدید توسعه (بحث معاصر درغرب که او آنرا بحث روشنفکران مذهبی و لائیک ایران معرفی می کند) به رشد فرهنگ سیاسی در جامعه، اصلاحات سیاسی در دولت، رشد نیروهای توسعه گرا در جامعه مدنی توجه بیشتر داشته است. این طور ادعا می شود که فرهنگ سیاسی غالب موجود توان بالقوه ای برای توسعه ندارد، دولت غیرمنسجم و انحصار طلب کنونی به تنهایی قادر به ایجاد توسعه پایدار نیست و بخشی از نیروهای مدنی غیر تولیدی و در نتیجه ضد توسعه هستند.» (ایران فردا ص ۱۴)

برای پی بردن بمنظور واقعی امیر احمدی از اصطلاحات "رشد فرهنگ سیاسی جامعه"، اصطلاحات سیاسی در دولت و "رشد نیروهای توسعه گرا" بهتر است یکبار دیگر به متن انگلیسی مقاله های وی مراجعه کنیم. وی خطاب به آمریکائی های علاقمند به مسائل ایران می نویسد: «... تصور عمومی براین است که فرهنگ سیاسی جاری ذاتا دشمن توسعه بوده، دولت غیر منسجم و درعین حال انحصار طلب قادر به توسعه پایدار نبوده، و قسمت هائی از بخش خصوصی غیر تولیدی و در نتیجه مخالف لیبرالیزه کردن اقتصاد است.» (ص ۵ متن انگلیسی یاد شده)

بدین ترتیب وی از یک طرف با یکی دانستن بخش انگلی و غیرتولیدی سرمایه داری ایران و بخش های مخالف سیاست های بانک جهانی در مورد لیبرالیزه کردن اقتصاد، در صدد آنست که آن بخش از سرمایه داری ملی ایران را که در تضاد با سرمایه داری انگلی و غیر تولیدی تجاری است، را به سمت حمایت از سیاست های لیبرالیزه کردن اقتصادی سوق دهد، از طرف دیگر او با استفاده از اصطلاح "بخش توسعه گرا" بجای بخش خصوصی و "مخالفت با سیاست های بانک جهانی" را "ضد توسعه" می نامد. او در صدد تعبیر و تفسیر فرهنگ سیاسی جامعه در جهت پذیرش سیاست های اقتصادی سرمایه جهانی است.

امیر احمدی ضمن طرح ضرورت مقابله با عدم انسجام و انحصار طلبی دولت، در جهت تشویق توسعه مورد نظرش، نمونه های تایوان و کره جنوبی را به عنوان بدیل مطرح می کند و می نویسد: «همانطور که تجربه ملل صنعتی نشان می دهد، ایجاد یک فرهنگ سیاسی اقتصادی نوین که حامی توسعه، دموکراسی، علوم و گرایشان تولیدی است، بستگی به رشد جامعه مدنی و توازن آن با دولت دارد. تجربیات اخیر در تایوان و کره جنوبی نشان می دهد که یک جامعه مدنی فعال می تواند دولت را در تحقق اهداف سیاست توسعه اش یاری کند. تفویض قدرت به جامعه مدنی توازنی بین دولت و بخش غیر دولتی ایجاد خواهد کرد که ممکن است بتواند در جلوگیری از بحران های انقلابی ادواری که مشخص حیات سیاسی ایران در گذشته بوده، کمک کنند.» (متن انگلیسی ص ۳)

در وی بحث ها و عبارات روشنفکرانه و به ظاهر علمی، امیر احمدی در نهایت برنامه سیاسی سرمایه داری غارتگر، زمینداران بزرگ، فئودال های شهری و سازمان های سیاسی آنها، یعنی "انجمن حجتیه" و "موتلفه اسلامی" را در جهت ایجاد دولتی منسجم و توسعه گرا تبلیغ می کند. تصادفی نیست که او نمونه های تایوان و کره جنوبی را بعنوان دولت های حامی توسعه، دموکراسی، علوم و گرایشان تولیدی معرفی کرده و ضمن بحث از جوانان ایران می گوید: «شمار روز افزونی از جوانان ایران، چاره مشکلات خود را در ظهور رهبری قوی، مستبد و اولترا ناسیونالیست می بینند» (متن انگلیسی ص ۱۴)

چه نتیجه ای باید گرفت؟

اگر این نوع مطالب، تنها در مهاجرت و به زبان فارسی منتشر شده بود، می شد چندان بدان نپرداخت و آنرا بخشی از همان خود به در و دیوار کویدن های چپ در سال های پس از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم قلمداد کرد. اما چون این مطالب در نشریات انگلیسی زبان آمریکا، نشریات داخل کشور و در مصاحبه های متعدد با رادیوهای فارسی زبان که برای ایران برنامه بخش می کنند، از جانب وی مطرح می شود، اهمیت برخورد به آنها چند برابر می شود.

بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه برگزار شد!

نخستین کنگره

پس از حذف

"مرکزیت دمکراتیک"

بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه در روزهای ۱۸ تا ۲۲ دسامبر ۱۹۹۶ در پاریس برگزار شد. بیش از هزار نماینده از حوزه‌ها و سازمان‌های حزبی، طی ۵ روز خط مشی، اهداف، برنامه و مبنای فعالیت کمونیست‌های فرانسه را مورد بحث قرار دادند.

مهم‌ترین رویداد کنگره ۲۹ حزب کمونیست فرانسه، نه برداشتن علامت داس و چکش از پرچم این حزب و یا دیگر اخبار جنجالی است که پیرامون آن در مطبوعات فرانسه و دیگر کشورها منتشر شد، بلکه خصلت برجسته این کنگره تأثیرپذیری بسیار جدی آن از اعتصابات و تظاهرات عظیم کارگری فرانسه طی دوران اخیر بود. این تأثیرپذیری چنان بود، که تغییرات در ترکیب رهبری حزب، با گزینش برخی رهبران جنبش کارگری توأم شد.

کنگره ۲۹ نخستین کنگره‌ای بود که پس از حذف "مرکزیت دمکراتیک" برگزار شد و به همین دلیل نیز چگونگی برگزاری این کنگره خود تجربه‌ای نوین ارزیابی شده است.

رهبری حزب در خرداد ماه سال جاری متنی را به شکل ۵ پرسش اساسی همراه با برخی توضیحات منتشر ساخت و از اعضای حزب خواست تا نظرات و پیشنهادات خود را پیرامون این پرسش‌ها برای ارگان‌های حزبی و کمیسیون موسوم به "علنیت" ارسال دارند. کمیسیون "علنیت" همچنین برای نخستین بار به ابتکار جدیدی دست زد و برای جلب مشارکت هر چه بیشتر مردم فرانسه در امر مباحثی که حزب در سطح جامعه فرانسه و ایجاد تحولات مطرح می‌سازد، یک سلسله جلساتی را با دعوت از شخصیت‌های فرهنگی، علمی و سیاسی کشور ساعدم از کمونیست و غیر کمونیست برای بحث پیرامون برنامه، سیاست و دیدگاه‌های حزب تشکیل داد. برپایه همین بحث‌ها، در مهر ماه گذشته پیش نویس سندی که باید در کنگره مورد بررسی قرار گیرد منتشر شد. این سند نیز به نظرخواهی اعضای حزب گذاشته شد و پیرامون اصول و بندهای مختلف آن در حوزه‌های حزبی رای گیری شد. بدین ترتیب برای نخستین بار، اعضای حزب عملاً در بدنه حزب مشارکت مستقیم در تنظیم و تصادف اسناد کنگره یافتند.

بحث‌هایی مربوط به طرح برنامه حزب و دیدگاه و نظراتی که پیرامون آن مطرح شد و بصورت علنی در مطبوعات انتشار یافت، همانطور که پیش بینی می‌شد با جنجال‌های تبلیغاتی محافل راست فرانسه روبرو شد. مطبوعات وابسته به این طیف، از بیم مشارکت وسیع مردم در بحث‌های حزب کمونیست، با برجسته ساختن برخی اختلاف دیدگاه‌ها امیدوار بودند که در حزب انشعاب ایجاد شود و کنگره موفق نشود؛ اما رهبری حزب علیرغم همه این فشارها به اصولی که اعلام داشته بود پایبند باقی ماند و از علنیت عدول نکرد. این تبلیغات نتوانست تأثیری بر روند تدارک و برگزاری کنگره بگذارد و هیچ نوع انشعاب و جناح‌بندی که مطبوعات دست راستی پیش بینی کرده بودند روی نداد.

لازم به توضیح است که مطابق اساسنامه حزب کمونیست فرانسه همه اعضای حزب حق دارند نظرات ویژه خود را در مورد همه مسائل داشته و

آنها هر کجا که مایل باشند ابراز نمایند، ولی تشکیل جناح در حزب و ایجاد فراکسیون اقدامی غیر دمکراتیک شناخته می‌شود. البته در میان کمونیست‌های فرانسه چنین دیدگاهی بصورت سنتی وجود دارد و هر چند که تنوع دیدگاه‌ها عامل غنای حزب تلقی می‌شود، ولی اعضای حزب وجود جناح‌بندی را شیوه احزاب سوسیال دمکرات و ممانع تحرک حزب می‌شناسند. همین سنت و وحدت ایدئولوژیک در حزب، موجب شد تا با حذف مرکزیت دمکراتیک عملاً فراکسیون در حزب تشکیل نشود.

تأثیر جنبش کارگری

در کنگره اخیر پاریس از اعضای قدیمی هیات رهبری و کمیته ملی استعفا دادند تا راه برای نیروی جوان حزب باز شود. همچنین جمع قابل توجهی از زنان عضو حزب به عضویت ارگان‌های رهبری پذیرفته شدند. کنگره، ورود زنان را به ترکیب رهبری حزب، نیاز شرایط کنونی و پاسخی به ضرورت کارایی بیشتر حزب در شرایط کنونی اعلام داشت. از رویدادهای قابل توجه دیگر کنگره حزب کمونیست فرانسه، استعفای "لوسی دیانه"، دبیر کل "ث.ژت" (فدراسیون سندیکاهای کارگری فرانسه) از عضویت در هیات سیاسی بود. وی درعین حال بعنوان عضو کمیته ملی برگزیده شد. از سوی دیگر، دبیر سندیکای کارگران راه آهن، که رهبری اعتصابات بزرگ و تاریخی ماه‌های نوامبر و دسامبر سال ۹۵ فرانسه را برعهده داشت، به عضویت کمیته مرکزی حزب درآمد.

در جریان تدارک بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه، بحث‌های وسیعی پیرامون یک سلسله مسائل مهم تئوریک و نظر جریان یافت. از جمله این بحث‌ها می‌توان به تساویه و تدقیق نظریه "پشت سر گذاشتن سرمایه داری"، "رابطه میان سوسیالیسم و کمونیسم در چارچوب مراحل پیشرفت اجتماعی"، نقش فرد در تحولات اجتماعی و ارتباط آن با مسئله دمکراسی و مداخله شهروندان در سیاست، "ساختار حزب، ترکیب و نقش طبقه کارگر و مبارزه طبقاتی" اشاره کرد.

کنگره روندی را که از بیست سال پیش با مردود شناختن نظریه "مراحل" آغاز شده بود، خاتمه یافته اعلام داشت و وجود مرحله‌ای الزامی به شکل "سوسیالیسم" را رد کرده و تأکید کرد که پشت سر گذاشتن سرمایه داری در فرانسه باید گذار به "کمونیسم" را هدف مستقیم خود قرار دهد. کنگره با یادآوری نظر مارکس در مورد جامعه آینده، به عنوان جامعه‌ای که تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان خواهد بود، روی اولویت نقش فرد و در نتیجه دمکراسی در مفهوم وسیع و ضرورت مداخله هر فرد انسانی برای تغییر شرایط زندگی خود تأکید کرد. در همین رابطه کنگره تأکید کرد که در مناسبات میان حزب کمونیست با دیگر احزاب چپ و برای ایجاد تحولات بنیادین در جامعه، سیاست حزب نباید در درجه نخست بر استفاده از فشار مردم به دیگر احزاب چپ برای رادیکال کردن آنها استوار باشد، بلکه باید هدف حزب ایجاد شرایطی باشد که خود مردم بدون نیاز به مراجعه یا فشار به احزاب سیاسی در هر مورد مداخله کرده و مستقیماً سرنوشت خود را بدست گیرند. موفقیت این سیاست درعین حال مستلزم آن است که حزب قادر باشد هر لحظه سیاست‌ها و راه حل‌های جایگزین در برابر سیاست‌های طبقه حاکم را در موارد گوناگون نشان داده و برای ترویج آنها در جامعه مبارزه کند. در این شرایط علاوه بر آنکه حلقه‌های اداره و رهبری کمونیستی آینده جامعه شکل می‌گیرد، بلکه آن حزبی که شرایط را برای مداخله مستقیم مردم فراهم می‌سازد، بتدریج به سخنگوی آنها تبدیل خواهد شد.

کنگره هم چنین بحث‌های گذشته در مورد تحولات در ترکیب طبقه کارگر را ادامه داد و بر این نکته انگشت گذاشت که این تحولات آن چنان مناسبات اجتماعی استثمار و همچنین ترویج بیگانگی را گسترش داده است که اکنون نه تنها طبقه کارگر، بلکه مجموعه نیروی کار که ۹۰ درصد آنها را مزدبران و حقوق‌بگیران تشکیل می‌دهند، قربانی این مناسبات هستند. برخلاف تبلیغات سرمایه داری نه طبقه کارگر، بلکه خرده بورژوازی در حال حاضر رو به نابودی می‌رود؛ در نتیجه این امکان پدید آمده است که گزینش راهی برخلاف منطق کنونی سرمایه داری، بجای آنکه به منافع یک طبقه خاص انویرت دهد، بتواند همه کسانی را که از مناسبات سرمایه داری لطمه می‌بینند حول مسیر و راه دیگری گرد آورد.

اسناد کنگره ۲۹ با اکثریت بیش از ۹۵ درصد نمایندگان به تصویب رسید و در ورای همه اختلاف نظرها وحدت عمیق سیاسی و ایدئولوژیک حزب را نشان داد. البته این به معنای نبود دیگر دیدگاه‌های متفاوت برای اعضای حزب در این یا آن مورد نیست.

در برابر یک "مشتري"، اما اين "مشتري" خريدار اتومبيل نيست. دريسک زنجيره توليد هر واحد ابتدائي کار "خود" "مشتري" يک واحد ديگر و تهيه کننده کالا براي واحدی ديگر خواهد بود.

تمام هدف آن است که بتوان به یک تفاهم و توافق عمومي دست يافت و توهم آشتی طبقاتی را بپروند آورد.

کارفرماها مفهوم "کيفيت مطلق" را مطرح ساخته اند، که نه فقط کيفيت کالا، بلکه کيفيت هزينه توليد و مهلت تحويل آن را نيز شامل می شود. بحث بر سر آن است که بتوان در سه مورد شوق بهترين قيمت را بدست آورد. در اينجاست که همه تلاش کارفرماها آن است که اين "واحدهاي ابتدائي کار" را به عرصه رقابت با يکديگر بکشانند و انعطاف شرايط کار را به آنان تحميل نمايند. درعين حال در درون هرواحد نيز هرکارگر رقيب ديگری است، چنانکه هرکارخانه رقيب کارخانه ديگر. درچارچوب اين سازمان کار ديگر جانی براي فلان کارگر بيمار در درون گروه وجود نخواهد داشت و مسابقه و رقابت ميان گروه ها و واحدها برقرار می گردد که شرايط کار را هرچه بيشتر شکننده تر می سازد. در اين ميان است که کارفرما از نظرها پنهان می ماند، زيرا که او نيست که دستمزدها را می پردازد بلکه مشتري "يعنی واحد کار" اين وظيفه را برعهده دارد. اما نبود کارفرما را بايد يک ايدئولوژی و نیروی که جنبه الهی و آسمانی يافته پرنمايد و اين درحال حاضر عبارتست از "قانون بازار" و اقتصاد جهانی شده و...

در اين شرايط می بينيم که چه وظيفه سنگيني در برابر کمونيست ها در کارخانجات قرار دارد، تا بتوانند به کارگران نشان دهند، که مسئولين واقعي اين اوضاع چه کسانی هستند و چگونه و در کجا خود را پنهان کرده اند. اين امر براي سازماندهی همبستگی و مبارزه عليه ايجاد رقابت ميان کارگران از اهميت خاصی برخوردار است. اگر ما در کارخانه ها حضور نداشته باشيم، حل بحران کنونی بدون کارگران و عليه آنان جريان خواهد يافت. حزب بايد بتواند در برابر کارگران چشم انداز قرار دهد. مثلاً ما در چند ساله اخير ديديم که اکولوژیست ها و طرفداران محيط زيست توانستند کارخانه ها را به رعايت پاره ای مقررات وادار کنند، تا از ميزان آلودگی کاسته شود. چرا ما نتوانيم مقررات و قوانينی براي اينگونه کارخانه ها وضع نمايم؟ جايگاه انسان در مديريت و اداره يک موسسه و کارخانه کجاست؟ آنچه که در سازماندهی کار لازم است، کيفيت مطلق نيست، بلکه کيفيت عمومي است که انسان و خوشبختی او را نيز در نظر بگيرد.

"تويوتيسم" در واقع با "تايلوريسم" تفاوت چندانی ندارد و در تضاد با آن نيست.

* "تويوتيسم" نوعی از سازمان توليد است که در تقابل با "فورديسم" مبتنی بر توليد در ابعاد بزرگ قرار دارد. هدف "تويوتيسم" کارخانه ايست با انعطاف و دارای حداقل نیروی کار. اين شيوه نوعی سازمان اجتماعي توليد و عمدتاً "واحدبندائي کار" را با خود دارد که کارگران را ناچار می سازد تا يک سلسله اجبارها و انعطاف شرايط کار را در برابر پاره ای امتيازات بپذيرد. هديه و پاداش برای پيشنهادهائی که موجب افزايش بازده کار گردد و حتی حفظ شغل و اخراج نشدن می تواند جزو اين امتيازات باشد. هدف درهرحال دامن زدن به انعطاف شرايط کار است. می توان يک روز ۱۵ ساعت کارکرد و روز ديگر بدون حقوق بيکار بود، چون مثلاً کاميون تحويل قطعات نرسیده است. اندیشه پايه ای آن است که همه کارگران و سازمان های ستديکائی آنها بدین نتيجه برسند که اين شيوه کار تنها وثيقه ادامه حیات کارخانه خواهد بود.

اين واژه "تويوتيسم" از کارخانه تويوتا در ژاپن می آيد که درجريان جنگ کره از يکسو با کمبود شديد کارگر و از سوی ديگر با تقاضای بسيار زياد مواجه بود. بنابراین يک مهندس مامور گردید تا سيستمی بوجود آورد که بتواند کارکنان را براي پاسخگویی به اين وضع آماده نمايد. اولين اقدام وی حمله به ستديکاه بود تا شيوه نوين کار را به آنها بقبولاند و هرکس که حاضر نشد اين قواعد را بپذيرد، اخراج شد. ما اکنون همين وضع را داريم. رشژت رنو که حاضر نشد در سال ۱۹۸۹ قرار داد بقاء را امضاء کند، بطور سيستماتيک از همه کميسيون های ناشی از آن توافق کنار گذاشته می شود. مديريت کارخانه اميلواراست از اين طريق رشژت را از صحنه خارج نمايد. وقتی که به مقدمه قرارداد فوق نظر کنيم، که در آن گفته می شود، "بقاء" کارخانه وابسته به ظرفيت آن در ارائه بهترين ها در بازاری پراز رقيب است، آنگاه درمی يابيم که روند تقدس بخشيدن به بازار و مذهب "رقابت" از هم اکنون آغاز شده است و هدف نيز پذيرش اين مذهب و همه پيامدهای آنست.

* تايلوريسم نوعی از سازمان کار است که بز تجزيه و قطعه قطعه کردن حداکثر کار و استثمار فوق العاده مبتنی است. تايلوريسم در ابتدای قرن حاضر در ايالات متحده امريکا به کار افتاد و از دهه پنجاه در فرانسه نيز رايج شد.

براساس مصوبه رهبری حزب کمونيست فرانسه، تا زمان برگزاری کنگره اين حزب، نشریه "اومانيت"، ارگان مرکزی حزب کمونيست فرانسه، مباحث و نظراتی را منتشر ساخت، که در تنظيم سند نهائی تأثير داشت. اين نشریه بصورت مستقل نيز به انتشار يک سلسله مطالب و مصاحبه ها در مورد مسائل گوناگون اجتماعي، سياسي، اقتصادي و غيره اقدام کرد، که درنوع خود ابتکار تازه ای بود. از جمله مصاحبه هائی که در اين ارتباط در "اومانيت" منتشر شد، گفتگویی بود با "ژرارد موتو"، تکنسین خط مونتاژ کارخانه اتومبيل سازی "رنو" و دبیر حوزه حزبی اين کارخانه و از فعالين بخش اقتصادي رشژت. با توجه به تأثير پذيری مستقيم کنگره حزب کمونيست فرانسه از جنبش عظيم کارگری و اعتصابات کارگری اين کشور، آگاهی از برخی ديده گاه های رهبران جنبش کارگری فرانسه می تواند برای درک بيشتر آنچه در کنگره اخير گذشت مفيد واقع شود. با همين انگيزه فشرده ای از گفتگوی "ژرارد موتو"، که عمق درک جنبش کارگری فرانسه را از مجموع تحولات جهان سرمايه داری نشان مدهد را در زير می خوانيد:

کارگران فرانسه در برابر "تويوتيسم"

ویژگی های تحولات کنونی در سازمان کار، بويژه در صنايع اتومبيل سازی کدام است؟

پس از اعتصابات عظيم سال های دهه هفتاد، اکنون اوضاع به نحو محسوسي تغيير يافته است. کارگران براي بدست آوردن جايگاه تازه ای در توليد مبارزه بزرگی را آغاز کردند و دستاوردهای چشمگیری نيز بدست آوردند. مديريت کارخانه برای متوقف ساختن اين وضعيت سياست به کار گرفتن "ريات ها" و دستگاه های پيشرفته را پيش گرفت. اين سياست می توانست تهریخ باشد، اگر هدف از آن بکار گرفتن "ريات ها" عليه انسان نبود، هرچند هزينه های سرمايه گذاری در اين عرصه سودآوری کارخانه را دچار اختلال کرد، اما حذف مشاغل و بيکاري همه جانبه به "ريات ها" باز نمی گردد. در واقع اکثریت اخراج ها بدان باز می گشت که مديريت کارخانه تصميم گرفت بخش عظيمی از کار را به شکل مقاطعه به موسسات خصوصي واگذار کند. اکنون کارخانه رنو در حال تبديل شدن به موسسه ايست که کار آن صرفاً جمع آوری قطعاتی است که در خارج از کارخانه ساخته شده اند. حتی مديريت اين اندیشه را مطرح ساخته است که وظيفه کارخانه نه توليد و يا حتی مونتاژ قطعات، بلکه "ارشيکت صنعتی" است؛ يعنی کارما سازماندهی توليدات ديگران خواهد بود و در اين حالت ارزش افزوده ما تنها مبتنی بر تجهيزات خريداري شده می شود.

با اين مفهوم از توليد، دانش فنی از کارخانه به کلی جدا می شود و معلوم نيست درآينده چگونه خواهيم توانست به عنوان يک توليدکننده در سطح اروپا به حیات خود ادامه دهيم؛ آن هم در شرايطی که توليدکنندگان قطعات از هم اکنون با يکديگر متحد شده و در حال تشکيل يک مونوپل و انحصار هستند که بتوانند تکنیک و بهای مورد نظرشان را به ما تحميل کنند؟ همه اينها سازمان کار را به کلی دگرگون ساخته است. امروز ما از مهندسين بيشتر توقع مديريت داريم، تا دانش فنی. به عبارت ديگر کسانی که خود کاری انجام ندهند، بلکه کار ديگران را سازماندهی کنند!!

در کارخانه رنو هم اکنون يک سازمان کار مبتنی بر مدل ژاپنی، معروف به "تويوتيسم" در حال استقرار است. اين سازمان بر "واحد های ابتدائي کار" مبتنی است و از فلسفه ای بنام "کيفيت مطلق" ريشه می گيرد. برای اين منظور يک سلسله از اين "واحد های ابتدائي" کار زير نظر يک رئيس و با حذف کلیه مقامات و سلسله مراتب واسطه تشکيل گرديده اند. هر ده يا بيست کارگر بطور مستقيم در يکی از اين واحدها و زير نظر يک رئيس کار می کنند، رئيسی که به شکل يک مدير کوچک عمل می کند. اين گروه کار تنها يک وظيفه دارد: پاسخگویی به معيارهای مربوط به کيفيت توليدات، هزينه ها و مهلت تحويل

بحث های تدارکاتی کنگره آینده حزب کمونیست آلمان

سوسیالیسم قرن ۲۱ کدام است؟

* کمون پاریس نوید پیروزی را داد و تجربه انقلاب اکتبر این امید را به یقین تبدیل ساخت که می توان نظام سوسیالیستی را جانشین سرمایه داری کرد!

حزب کمونیست آلمان در تدارک کنگره نویی خویش است. در تدارک این کنگره دو موضوع به عنوان بحث های پایه ای کنگره مطرح شده است: ۱- امپریالیسم ۲- سوسیالیسم

نشریه "عصرما" (UZ)، ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان با اعلام این خبر و به عنوان ورود در مباحث جاری در حزب، پیشگفتاری را که بر ۳۶ رساله، طرح و نظر ارسالی به حزب تهیه شده، منتشر ساخته است. مجموعه این رساله ها در ۲۰ صفحه منتشر شده است. در بخش هایی از این پیشگفتار که در شماره ۲۹ نوامبر نشریه "عصرما" منتشر شده، در ارتباط با ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم آمده است:

«... درس های تاریخ، آنچنان که ما نیز آموختیم، در مقیاس چند ده سال نمی گنجد، آنرا باید در مقیاس نسل ها و قرن ها بررسی کرد. پیروزی فودالیسم بر برده داری رم صدها سال به طول انجامید. در حالیکه فودالیسم خود را در قرن ۱۵ در اوج شکوفایی باز یافته بود، در حکومت های محلی و منطقه ای رشد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی بورژوازی پدید آمد. اشراف با خشونت در برابر آن واکنش نشان دادند و سرکوب خشن آنها را آغاز کردند. بورژوازی به ۴۰۰ سال زمان نیاز داشت تا بتواند سرانجام بر فودالیسم غلبه کرده و حاکمیت خود را برقرار سازد. این در حالی است که هنوز در بسیاری از کشورهای عقب نگهداشته شده جهان، همچنان با نظام فودالی برقرار است و با باقی مانده های این نظام به مقاومت ادامه می دهند! در مقایسه با این سیر زمانی تحولات اجتماعی، جنبش کمونیستی همچنان جوان و حتی نو جوان است. از آغاز این ایده و علمی که آن را تئوریزه می کند، بیش از ۱۵۰ سال نمی گذرد. در دوران نوزادی با تجربه خونین کمون پاریس (سال ۱۸۷۱) روبرو شد. اما در همین تجربه نیز نشان داد، که پیروزی ممکن است! این تجربه حتی ۱۰۰ روز هم فرصت نیافت تا بتواند جامعه را بر مبنی ایدآل های نوین برپا سازد. بورژوازی فرانسه که مدعی دفاع از استقلال کشور بود و از ناسیونالیسم و ملی گرایی دفاع می کرد، ارتش پروس را به یاری طلبید. ارتش پروس، کمون پاریس را به توپ بست و بورژوازی فرانسه را به قدرت بازگرداند! جمع بندی این شکست و درس هایی که از آموخته شد، در پیروزی اکتبر ۱۹۱۷ جلوه یافت. انقلاب روسیه توانست ۷۰ سال از سوسیالیسم دفاع کند. دفاعی که در محاصره دریائی، جنگ داخلی، محاصره اقتصادی، جنگ تبلیغاتی و اشتباهات داخلی صورت گرفت. بزرگ ترین تجربه ای، که طی سال های ۱۹۱۷ تا ۱۹۸۹ بدست آمد، آن بود که اگر در کمون پاریس پیروزی ممکن شد، در این سال ها نیز اثبات شد که سوسیالیسم ممکن است!

ما باید بر خود خرد بگیریم که تصور می کردیم ساختمان سوسیالیسم، با همان یورش اولیه به نظام سرمایه داری ممکن است و در واقع می توان با یک یورش غیر مترقبه سوسیالیسم را برقرار ساخت. ساختاری که بشریت برای تحقق آن خود را آماده می سازد، هنوز باید تجربیات گوناگونی را پشت سر بگذارد. رسیدن به این هدف، همچنان نیازمند فداکاری ها، عزم راسخ و تحمل شکست هاست. این اهداف عظیم، که بی وقفه با توطئه و تخریب سرمایه داری روبروست، عبارتست از: پایان بخشیدن به گرسنگی، خاتمه بخشیدن به جنگ و خونریزی، دانش، بهداشت و درمان برای همه، زندگی شایسته برای همه، توازن مناسبات بین زیست انسان با طبیعت و... این نباید تنها شامل حال کشورهای اروپائی شود، بلکه هدف باید برقراری این نظام در سراسر جهان باشد. بشریت در برابر این سوال حیاتی قراز دارد، که ابزار تولید باید در اختیار چه کسی باشد؟ مرزهای جدائی بین ما، که طرفدار سوسیالیسم هستیم با سرمایه داری که از نظم کنونی دفاع می کند، از نحوه پاسخگویی به این سوال

شروع می شود. سرمایه داری معتقد است «مالکیت خصوصی بر کارخانه ها، معادن، فروشگاه های بزرگ و سراسری، بانک ها، بیمه ها، بیمارستان ها و... باید در مالکیت خصوصی باقی بماند» ما می گوئیم: «این نوع مالکیت، رقابت بر خاسته از آن و سود جوئی ناشی از آن، بشریت را فقط تا گورستان بدرقه می کند. طبیعت، انسان، روح انسانی و ثروت زمین را نابود خواهد کرد».

افتخار فراموش نشدنی کوشش بزرگ سوسیالیستی سال های ۱۹۱۷-۱۹۸۹ در آن بود که ثابت کرد چنین امری امکان پذیر است و می توان جامعه بدون مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را چنان سازمان داد، که:

* دهها سال برقرار بماند؛ * اقتصادی مقاوم در برابر سرمایه داری بنا نهد؛ * مقاومت در مقابل جنگ تحمیلی را سازمان دهد و کشوری ویران شده را بازسازی کند؛ * برای همگان کار ایجاد کند؛ * برای همگان سقف و سرنهایی بنا کند؛ * آموزش را برای همه اجباری و مجانی کند؛ * بهداشت و درمان را مجانی کند و... همه اینها را ممکن و عملی سازد بدون آنکه خلق های دیگر را استثمار کرده و یا به سرزمین دیگران تجاوز کند. البته این سوسیالیسم دارای نواقصی بود که به آن امکان نداد، در نهایت بتواند تجاوزات و توطئه های امپریالیستی را تا پایان دفع کند. این تجربه ثابت کرد که انسان برای سازمان دادن حیات اجتماعی خود و برخورداری از یک زندگی انسانی ناچار نیست مالکیت خصوصی را بپذیرد.

جانشین سوسیالیستی، در برابر امپریالیسم شانس نداشت، اگر می خواست تنها به جمع بندی اشتباهات گذشته در خلوت خود اکتفا کند. باید اشتباهات روی داده را بدون پرده پوشی برشمرد و از تکرار آنها دوری جست. این جستجو و جسارت امکان پیروزی های آینده را فراهم می آورد. این کافی نیست که هر بار فقط اشتباهات گذشته را برشمریم، باید حرکت آینده را ترسیم کرد و مصمم تر از گذشته گام برداشت. ما باید به این پرسش پاسخ بدهیم: «تحلیل ما از روند رویدادها چیست و آینده را چگونه می بینیم؟»

این نکته انکار پذیر نیست که ما در سال ۱۹۸۹ قرار نداریم و از صفر نیز آغاز نمی کنیم. یک سلسله از اشتباهات را از زیر آوار فرو ریختن کشورهای سوسیالیستی بیرون کشیده ایم و اکنون بطور کلی می دانیم اشتباهات چه بوده و در کجا خود را پنهان ساخته بودند:

* در بی توجهی به دموکراسی درون حزبی؛ * بازگشت نسجیده و زود هنگام از اصول اساسی سیاست اقتصادی "تپ"؛ * درانزو قرار دادن دستاوردهای علوم و فراهم ساختن امکان جهت رشد تضاد بین علوم و واقعیات جامعه؛ * کم بهاء دادن به دستاوردهای حقوقی و دموکراسی بورژوائی، که طی یک دوران طولانی نبرد اجتماعی بدست آمده است.

باید از دل این بحث ها، آینده را بیرون کشید، ما باید به مردم بگوئیم که در قرن ۲۱ که بسیاری از شناخت ها و برداشت های گذشته را دگرگون ساخته، چه نوع سوسیالیسمی را هدف خود قرار داده ایم و باید بدهیم.

* چگونه می توان اقتصاد را با توجه به آموزش های گذشته و رشد سریع انقلاب علمی-صنعتی و بر پایه سوسیالیسم سازمان داد؟

* دموکراسی سوسیالیستی و رابطه بین انسان ها را، با توجه به تبلیغ و تشویش روحیه انزوا جوئی و یاس از سوی دستگاه های تبلیغاتی سرمایه داری چگونه باید برقرار سازیم؟

* بازگشت به فرهنگ بربرست، جنایت، مزرگ عاطفه و همیاری را که سرمایه داری تبلیغ می کند، چگونه می توانیم متوقف سازیم؟

نشریه "عصرما" سپس در ادامه مطلب خود، بخش هایی از رساله فلسفی فیلسوف معاصر آلمانی "روبرت اشتیگرالد" (R. Steigerwald) را تحت عنوان "سوسیالیسم و دموکراسی" منتشر ساخته است. اشتیگرالد که عضو رهبری حزب کمونیست آلمان است، در رساله خود می نویسد:

«... برای مارکسیست ها این نکته باید روشن باشد، که همه صورت بندی های اقتصادی-اجتماعی دموکراسی متناسب با شرایط اجتماعی خود را دموکراسی داشته اند و بنا بر توازن نیروها این دموکراسی نسبی برقرار شده است. دموکراسی برده داران، فئودال ها و غیره وجود داشته است. بدین ترتیب پیوسته مبارزه برای دموکراسی ادامه داشته است. این حقیقت تاریخی، یک اصل را با خود همراه داشته است، که امروز هم باید به آن توجه لازم را کرد. دموکراسی در همه این صورت بندی ها، تحت تأثیر مستقیم مبارزات مردم و سرانجام، برپایه دسترسی به وسیع ترین توافق های ممکن بین حاکمان و طبقات و اقشار تحت حاکمیت برقرار شده است.

اگر بحث پیرامون دموکراسی سوسیالیستی را براین پایه پیش ببریم، آنوقت گرفتار بحث های روشن فکرانه و منزوی نشده ایم و به اصل موضوع پرداخته ایم. براساس همین برداشت است که آنوقت نمی توانیم (بقیه در ص ۲۵)

نشریه "اومانیته دیماشی" در شماره ۱۱ دسامبر گذشته، گزارش‌های مشروحی را پیرامون اوضاع افغانستان منتشر کرد. این گزارش را گزارشگر اعزامی "اومانیته" به قندهار و کابل تهیه کرده است. آنچه را در زیر می‌خوانید خلاصه ایست از این گزارش مشروح، که به همت یکی از همکاران افغانی "راه توده" ترجمه، تلخیص و تدقیق شده است.

افغانستان، سرزمینی، که با "مین" فرش شده است!

"طالبان" در قرن هفتم متوقف مانده اند!

*زمینه‌های قومی و سنتی که پیروزی سریع و بی‌مقاومت طالبان را در قندهار ممکن ساخت، کدام بود؟ و مقاومت آرام در برابر واپسگرانی دولت طالبان چگونه شکل می‌گیرد؟

پس از آنکولا و کامبوج، امروز سرزمین افغانستان پیش از هر سرزمین دیگری مین گذاری شده است. رقم این مین‌ها بین ۱۰ تا ۱۵ میلیون تخمین زده می‌شود. هر گروه مسلح که منطقه‌ای را فتح کرده مرزهای این فتح خود را با مین مشخص کرده است!

براساس اطلاعات منتشر شده توسط سازمان ملل متحد، حرفه ۳ هزار افغانی در این کشور، شناسایی و جمع‌آوری مین است! آنها که دوره کوتاهی برای مین‌یابی دیده‌اند، به قیمت جان خود، از این طریق امرار معاش می‌کنند. تاکنون ۱۵۰ نفر آنها در این راه یا جان خود را از دست داده‌اند و یا معلول شده‌اند. برای آنکه عمق خطر درک شود، به این حقیقت می‌توان اشاره کرد، که بسیاری از گروه‌ها و یا وابستگان به گروه‌های مسلح، حتی خانه‌ها و مزارع خود را نیز مین‌گذاری کرده‌اند. فاجعه زمانی بیشتر قابل درک است، که بدانیم پس از شکست هر گروه و افتادن این مزارع و خانه‌ها بدست گروه فاتح، همان خانه‌ها و مزارع بار دیگر و با فاصله از مین‌های قبلی، مین‌گذاری شده است. بخشی از آمار مربوط به قربانی شدن صدها هزار کودک افغانی به همین فاجعه باز می‌گردد.

کارشناسان سازمان ملل معتقدند، جمع‌آوری مین‌هایی که در افغانستان کار گذاشته شده، حتی اگر در این کشور صلح کامل نیز برقرار شود، نزدیک به پنجاه سال طول خواهد کشید!

طالبان کابل را فتح کرده است، اما پایتخت واقعی آن، همچنان "قندهار" است که از دو سال پیش در اختیار آنهاست. آنها در سایه یک مسجد که گویا عباي حضرت محمد در آن یافت شده است، حکومتی خشن را برقرار ساخته‌اند که بدان نام "حکومت خدائی" داده‌اند. در قندهار صدای شلیک گلوله شنیده نمی‌شود و به ظاهر همه چیز به آرامی ادامه دارد، اما این صلح و آرامش به قیمت جنون "زن‌ستیزی"، "علم‌ستیزی"، "خرافه‌باوری" و "مرگ پرستی" بدست آمده است. دختران در خانه میخکوب شده‌اند و زنان حق کار و تحصیل ندارند. در مدارس شهر، کتاب‌های قدیمی را جمع کرده و به پسر بچه‌ها متونی را می‌آموزند که جهاد و شهادت در راه آنچه طلبه‌ها می‌گویند را تبلیغ و تشویق می‌کند. برخی از خانواده‌ها که زندگی خود را از بیم مرگ در کابل ترک کرده و خود را به امید رهایی از جنگ و مرگ به قندهار رسانده‌اند، اکنون زیر سایه چنین حکومتی، به صلح دست یافته‌اند.

... سرانجام کابل بدست آنها سقوط کرد. نیرویی که شهر را تصرف کرد بالغ بر ۲۵ هزار نفر بود. آنها اغلب طلبه و آخوند بودند و خود را سربازان خدا معرفی کردند، اما بهتر است که آنها را "دیوانگان خدا" لقب داد، که می‌خواهند بر ویرانه‌های کابل حکومت الهی برپا کنند!

قندهار را از نوامبر سال ۱۹۹۵ پایتخت طالبان نامیده‌اند. این شهر با یک نبرد محلود با سایر مجاهدین، که بعد از سقوط دولت حزب دمکراتیک

خلق به جان هم افتاده و بر سر تقسیم مملکت بین خویش، خود را پاره پاره می‌کنند، تصرف شد. پس از سقوط شهر کابل، این شایعه که قندهار پایتخت حکومت طالبان خواهد شد، بیش از پیش تقویت شده است. ورود بی‌وقفه کامیون‌های حامل اسلحه و مدارک دولتی از کابل به قندهار این احتمال را قوت بخشیده است. بارگان‌های مقتنه، قضاتیه و اجرائیه به دلخواه طالبان در قندهار برقرار شده است. زندان‌های شهر مملو از زندانیان سیاسی است. هرکس رئیس ندارد، دستار بر سر ندارد و یا چادر و نقاب بر سر و چهره ندارد، از نظر آنها مجرم سیاسی و مذهبی است. آنها خود را صاحبان جان و مال مردم می‌دانند. شهر از نظر آنها پاکسازی شده است. دست دزدان را قطع کرده‌اند، معتادها را جمع کرده و به زندان افکنده‌اند، سلاح را از دست غیر خودی‌ها گرفته‌اند. فرامین حکومتی بر پایه قوانین قرن هفتم، یعنی دوران خلافتی اسلام از نظر طالبان، صادر می‌شود. رادیکال‌ترین طلبه‌ها، در رویای بازگشت کامل و دست نخورده به صدر اسلام و دوران پیغمبر بسر می‌برند.

در ادارات دولتی خاک آلود قندهار، که نوعی وزارتخانه شناخته می‌شوند، تشک میل‌ها باندازه یک گودال خیابانی فرو رفته‌اند و فرش‌ها نخ نما زمین خاکی را پوشانده‌اند. از روی همین میل‌ها، فرامین اسلامی یکی پس از دیگری صادر می‌شود: هیچ زنی حق رانندگی ندارد، هیچ زنی حق کار کردن در خارج از خانه را ندارد، رفتن به مدرسه برای دختران ممنوع است، حضور زنان بدون نقاب و نقاب توری در خیابان‌ها ممنوع است، زنان تنها می‌توانند همراه یک مرد خانواده در خیابان ظاهر شوند و...

یکی از فراریان شهر کابل، که به امید رهایی از جنگ به قندهار کوچ کرده است، با نام مستعار "توید" در تحلیل اوضاع قندهار به ما می‌گوید: «در این منطقه سنتی و قبیله‌ای، اقداماتی که طالبان می‌کنند، چندان هم خالی از زمینه نیست. در این منطقه، بر اثر جنگ‌های منطقه‌ای معمولاً چنان در معرض خطر و تهاجم بوده‌اند، که خانه نشینی به آنها تحمیل شده است. در این جنگ‌ها معمولاً زنان ربوده شده و بعنوان انتقام‌های قبیله‌ای مورد تجاوز قرار گرفته‌اند. اما مسئله اینجاست که ما در عصر سنگ زندگی نمی‌کنیم و طالبان می‌خواهند چنین کنند!»

شهر قندهار که اکثریت ساکنان آن پشتون هستند، از گذشته نیز در سایه اسلام سنتی بسر می‌برده است و به همین دلیل نیز طالبان به آسانی توانستند بر آن مسلط شوند. زنان در این شهر در گذشته نیز کمتر در خارج از خانه کار می‌کرده‌اند، اغلب با حجاب و نقاب در خیابان ظاهر می‌شدند و فرزندان‌شان را نیز ترجیح می‌دادند بجای مدرسه به سر کار در مزارع و یا بازار شهر بفرستند! بدین ترتیب عدم حضور زنان در خیابان‌ها، به گذشته‌ای که طالبان هنوز قدرت حکومتی را به خواب نمی‌دیده باز می‌گردد. این منطقه قرن‌هاست که در این فرهنگ قبیله‌ای، سنت‌های منسوخ مذهبی شناور است، همین است که حکومت طالبان در قندهار با مقاومت چندان روبرو نبود. یک ادویه فروش بازار قندهار می‌گوید: وقتی اینجا همه را خلع سلاح کردند، ما دیگر چیزی برای گفتن نداشتیم. قبل از آمدن آنها هم ما مسلمان بودیم. ابتدا فکر می‌کردیم این زیاده روی‌ها طبیعت هر حکومتی است که پس از رسیدن به قدرت می‌خواهد خود را استوار نشان دهد، اما مثل اینکه این وضع می‌خواهد ادامه یابد. همین است که امروز بیشتر از دو سال پیش که طالبان در قندهار قدرت را بدست گرفتند، مردم هر چه بیشتر خود را در مقابل این مقررات و حکومت طلبه‌ها می‌بینند. از سوی دیگر، حکومت پس از رضایت اولیه مردم از برقراری امنیت و جمع کردن سلاح از دست گروه‌های مختلف اکنون با نارضایتی جدیدی از سوی مردم روبروست. این نارضایتی از وضع اقتصاد و انتظاراتی است که مردم از حکومت دارند. هزاران خانواده مهاجر، پس از سال‌ها از پاکستان به افغانستان بازگشته و در شهر قندهار بر سر خانه وزندگی ویران خود بازگشته‌اند. دولت هیچ کمکی نمی‌تواند به این خانواده‌ها بکند، حتی در حد کمک برای تعمیر ویرانی خانه‌ها! بانک و دولت آه در بساط ندارند و از خارج هم بدلیل عدم اعتماد به ادامه وضع و در انتظار سرانجام قطعی افغانستان کسی کمک مالی نمی‌کند! این در حالی است که نیازهای اولیه زندگی در پایان قرن بیستم نیز خود را بتدریج نشان می‌دهد. نیازهایی که طالبان در برابر آن قرار دارند. یکی از هزاران مهاجر داخلی افغانستان (کسانی که از کابل، جنگ‌های شمال و شهرهای آن گریخته و خود را به قندهار رسانده‌اند) خود را "عزیز" معرفی کرده و به ما می‌گوید: «طالبان در قرون وسطایی زندگی می‌کنند و مقاومت مردم به شیوه خودشان در برابر این وضع شکل گرفته است.»

یک معلم جوان ریاضی نیز در همین زمینه به ما می‌گوید: «من کلاس‌های خصوصی برای دخترانی که در خانه‌ها محبوسند، تشکیل داده‌ام.» یک جوان دیگر که از کابل گریخته و ساکن قندهار شده می‌گوید: «خواهر من تحصیلات متوسطه دارد. او در مجله‌ای که زندگی می‌کنیم، به

پانصد سال گذشته در برابر سرکوب‌ها ایستادگی کرده‌اند، توانستند به شکل نیرومندی سازمان یابند. توافق‌های کنونی نظامی‌زدانی واقعی کشور و تغییر در قانون اساسی به منظور تضمین حقوق شهروندی برای همه مردم بومی را به رسمیت شناخته، به «اتحاد انقلابی ملی گواتالا» امکان می‌دهد که به عنوان یک نیروی سیاسی قانونی فعالیت کند.

امروز، از نظر اتحاد انقلابی، مقدم‌ترین مسئله احترام به رعایت توافقات صلح است. رهبران اتحاد در عین حال می‌دانند که اگر در آینده مسیر ایجاد اشتغال برای مردم و تقسیم زمین میان دهقانان در پیش گرفته نشود، توافقات «صلح مستحکم و پایدار» مانند السالوادور و نیکاراگوئه در واقع بسیار شکننده خواهد بود. وظیفه مردم دیگر تشکیل یک سازمان سیاسی در سطح ملی است. یعنی حزبی که هدف آن گردآوردن مجموع نیروهای انقلابی و دمکراتیک در میان همه اقشار مردم خواهد بود. در دوران طولانی مبارزه این مسئله کاملاً آشکار گردید که صلح و تحول در گواتالا بدون بومیان این کشور و رعایت حقوق آن‌ها امکان‌پذیر نخواهد بود. به همین دلیل حزب مورد نظر اتحاد انقلابی، حزبی است با برنامه‌ای وسیع که هدف آن مبارزه به منظور برقراری دمکراسی کامل و شکل دادن به «ملیتی چند فرهنگی، چند قومی و چند زبانی»

(کوتاه شده از اومانیته)

(میانجی سازمان ملل در مذاکرات صلح گواتالا، پژوهشگر و دیپلمات کمونیست فرانسوی گژاک آرنو، بوده است، که از وی کتاب «طبقه کارگر آمریکا» به فارسی ترجمه و منتشر شده است.)

«کره جنوبی» بقیه از ص ۲۷

از سرمایه‌گذاری‌های عظیم آمریکایی و ژاپنی و باز شدن بازارهای آنان بر روی کالاهای تولیدی ساخت کره وسیعاً بهره‌مند گردید و توانست پیشرفت چشمگیری بدست آورد. اما اقتصاد این کشور در درجه نخست بر روی استثمار فوق‌العاده کارگران به منظور افزایش هزلاجه بیشتر صادرات قرار دارد. با توسعه کشور، بازار داخلی گسترش یافت و خواست زحمتکشان برای بهره‌مندی از نتایج رشد اقتصادی در مرکز مبارزات اجتماعی دوران اخیر قرار گرفت. این مبارزات بر سنت یکصد ساله کارگری کره استوار است. یعنی زمانی که این کشور به اشتغال ژاپن درآمده و ذخیره نیروی کار برای سرمایه‌داری در حال شکل‌گیری ژاپن محسوب می‌گردید.

در چارچوب گشایش بازارها در عرصه بین‌المللی و جنگ اقتصادی که سازمان تجارت جهانی و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی سازمانده و استراتژیست آن هستند، مردم کره جنوبی نیز تحت همان فشار و تجاوزی قرار گرفته‌اند که مردم دیگر کشورهای جهان بدان دچار هستند. ابزارها و سلاح‌ها این جنگ در کره مانند همه جا عبارتند از کاهش بودجه‌های اجتماعی و خدمات عمومی، کاهش هزینه کار و فشار به دستمزدها، انعطاف و شکنندگی شرایط کار و زندگی مردم و تجدید ساختار اقتصاد به سود سرمایه مالی.

رویارویی‌ها تازه آغاز شده!

رئیس‌جمهور کره جنوبی «کیم یونگ سام»، روز ۹ ژانویه اعلام کرد که به منظور «بهبود قدرت رقابت اقتصاد کره جنوبی»، لازم است تا ۱۰ هزار کارگر بخش دولتی بیکار شوند. به گفته او «اعتصاب غیر قانونی کنونی نظم اجتماعی را مختلف ساخته و دشواری‌های اقتصادی را تشدید خواهد کرد. به همین دلیل قانون باید قاطعانه اجرا شود»

در پاسخ به رئیس‌جمهور، رهبران اعتصاب اعلام کردند که در صورت مداخله پلیس، اعتصاب را گسترش خواهند داد.

اومانیته ادامه می‌دهد: رودرونی نیروها به احتمال قوی تازه آغاز شده و به هیچوجه معلوم نیست که حکومت تا چه اندازه خواهد توانست در برابر خواست کارگران مقاومت کند. افکار عمومی کره جنوبی در همین اواخر، حکومت را ناچار ساخت که دیکتاتورهای سابق «چون دو هوان» و «کیم رای بونگ» را محاکمه کرده و به حبس ابد محکوم سازد. این نشانگر قدرت خواست‌های دمکراتیک مردم کره است. مسئله حقوق اجتماعی کارگران نیز یکی از اجزاء مطالبات دمکراتیک مردم است که در جنبش‌های سال ۱۹۸۶ خود را نشان داد، جنبش‌هایی که بنوبه خود به دوران دیکتاتوری سابق پایان داد و بهبود چشمگیر را در زندگی زحمتکشان موجب شد.

تربیت کودکان مشغول شده است که خانواده‌های آنها نمی‌خواهند فرزندان‌شان به مدارس رسمی دولتی که بیش از حد مذهبی است بفرستند.»

علیرغم همه اینها، بار دیگر در خیابان‌های قندها زنانی همراه مرد خانواده و یا فرزندان‌شان دیده می‌شوند. مجالس عروسی برپا می‌شوند و صدای موسیقی نیز به گوش می‌رسد، گرچه همه انتظار حمله افراد مسلح و مذهبی حکومت را دارند!

وضع در کابل نیز بتدریج رنگ دیگری گرفته است. محلی که در شهر به مرکز نابودی تلویزیون و نوارهای ضبط صوت اختصاص یافته بود، ناپدید شده است. بساط نمازهای اجباری که روزی ۵ بار در خیابان‌ها برپا می‌شد و رهگذاران و سرنشینان اتمبیل‌ها را به زور چوب و چماق ناچار می‌ساختند تا نماز بخوانند، جمع شده است. حتی آخوندهای حکومتی نظیر معاون وزارت تعلیم و تربیت اعلام می‌کنند، که احتمال بازگشتی محدود مدارس دخترانه وجود دارد. این نوع تصمیمات چه اندازه سیاسی است و چه اندازه واقع‌بینانه معلوم نیست، آنچه مسلم است، اینست که این نوع عقب‌نشینی‌ها نمی‌تواند بدون مشورت دولت پاکستان باشد. احتمالاً دولت پاکستان که بدلیل حمایت از طالبان تحت فشار است، به آنها تفهیم کرده است، که فعلاً باید کمی در نظرات‌شان تجدیدی نظر کنند تا دولت‌های دیگر آنها را به رسمت شناخته و حتی سازمان ملل متحد نیز آنها را بپذیرد. این تلاش جدید نشان می‌دهد که حامیان جهانی طالبان (پاکستان و آمریکا) عجله‌ای برای تضعیف قدرت حکومتی طالبان ندارند و احتمالاً بقاء و رسمیت جهانی آنرا در سر می‌پروراند! این اندیشه‌های جدید، برخی گمانه‌زنی‌ها پیرامون نقش پادشاه سابق در افغانستان را زیرعلامت سؤال برده است. حکومت در برابر خواست یک کمیته بین‌المللی صلیب سرخ و سازمان انسان‌دوستانه فرانسوی-بلژیکی تسلیم شده و به دو سازمان پزشکی زنان افغان اجازه داده است، زنان را به خدمت بگیرند. آنها بالغ بر ۳۰ نفرند.

نشریه فرانسوی «اومانیته» در پایان گزارش فرستاده خود به افغانستان، طالبان را اینگونه توصیف می‌کند:

«میلیشای طالبان در مدارس مستقر در اردوگاه‌های مهاجرین افغان، واقع در پیشاور پاکستان سازمان یافت. مبنای اندیشه آنها تشریت و سنت گرائی مذهبی است، که از سوی وهابیون عربستان سعودی حمایت می‌شود. این میلیشیا بوسیله نیروهای اطلاعاتی پاکستان ایجاد شد و به همین دلیل طالبان وسیله‌ایست در دست دولت و بویژه ارتش و وزارت امنیت پاکستان، که هم‌آهنگی با آمریکا و عربستان سعودی دارند. کنترل راه‌های ارتباطی استراتژیک از افغانستان به آسیای میانه شوروی سابق انگیزه ابتدائی و قوی برای سازمانیابی و حمایت از طالبان بوده است.»

صلح در گواتالا

روز ۸ دیماه امسال قرار داد صلح میان نیروهای چریکی انقلابی و دولت گواتالا با میانجیگری سازمان ملل متحد به امضاء رسید و به جنگ داخلی دراز مدت در این کشور پایان داد.

رهبران ارتش چریکی فقرا، «نیروهای مسلح انقلابی»، «حزب کارگران گواتالا» و «سازمان انقلابی خلق مسلح» که در «اتحاد انقلابی ملی گواتالا» متحد گردیده‌اند، این قرارداد را از سوی مخالفان حکومت امضاء کردند.

از حدود یکسال پیش و به هنگام مبارزات انتخاباتی ریاست‌جمهور در گواتالا، اتحاد انقلابی ملی بتدریج بطور علنی و آشکار خود را در اینجا و آنجا نشان می‌داد و عملیات موسوم به «تسخیر مسالمت‌آمیز» روستاها و دهکده‌ها را افزایش داد. مبارزین گواتالا از جنگ‌ها خارج شده و با تشکیل اجتماعات وسیع به مردم توضیح دادند که چرا از ادامه جنگ مسلحانه منصرف شده‌اند. سیاست زمین سوخته که ژنرال آفراین یوس مونت در فاصله میان ۱۹۸۲ و ۱۹۸۳ در پیش گرفت و دوران ترور و وحشتی که درگربان آن به راه افتاد، درعمل موجب شد که نیروها و واحدهای اتحاد انقلابی ملی گواتالا به یکدیگر نزدیک شده و به مبارزه خود شدت دهند.

پیروزی بزرگ اتحاد انقلابی در اصل وادار ساختن نیروهای مسلح گواتالا به پذیرش شکست استراتژی ضد چریکی آنهاست. این مسئله امکان داد که دور تازه‌ای از گفتگوها آغاز شود، گفتگوهایی که خوشایند نظامیان این کشور که در پشت صحنه هدایت اوضاع را در دست دارند، نیست. دستاورد دیگر این سال‌های مبارزه عبارتست از اینکه جوامع بومی «مایا» که در طول

"دکتر خاتمی"

کاندیدای ریاست جمهوری

حجت الاسلام کروی، دبیرمجمع روحانیون در مصاحبه کوتاهی که در تهران انجام داد و روزنامه‌ها نیز آنرا منتشر ساختند، رسماً اعلام داشت که این مجمع در نشست خود، دکتر محمد خاتمی، وزیر اسبق ارشاد اسلامی را بعنوان کاندیدای ریاست جمهوری انتخاب کرده است. وی گفت، که اخبار بیشتر پیرامون این گزینش بعداً اعلام خواهد شد. بدین ترتیب، خبر کاندیداتوری دکتر خاتمی، که در برخی محافل سیاسی ایران مطرح بود و راه توده نیز در شماره ۵۵ خود آنرا منتشر ساخت، تأیید شد. آنگونه که در تهران گفته می‌شود، دکتر خاتمی پس از ملاقات و مذاکره‌ای طولانی با علی اکبرهاشمی رفسنجانی با ورود به صحنه خویش موافقت کرده، اما اعلام آنرا موقوف به ملاقات و گفتگو با رهبر جمهوری اسلامی "علی خامنه‌ای" کرده است. همگان براین عقیده‌اند که موفقیت دکتر خاتمی در گرو بسیج عمومی مردم برای شرکت آگاهانه در انتخابات و خنثی سازی توطئه‌هایی است که سرمایه داری تجاری ایران و ارتجاع مذهبی برای جلوگیری از پیروزی وی بدان متوسل خواهند شد. رادیو بی‌بی‌سی که در دوران اخیر بسیار در ایران فعال است، در ارتباط با ورود به صحنه دکتر خاتمی و به نقل از نشریه معتبر (در جهان سرمایه داری) اکنون می‌گوید: «دکتر خاتمی را همگان شخصیتی منطقی، ملایم و سیاستمداری صبور و با دانش می‌شناسند و از پایگاه مناسبی در میان مردم و بویژه روشنفکران و مذهبیون ایران برخوردار است. شکی نیست که با ورود وی به صحنه انتخابات، موفقیت "ناظر نوری"، کاندیدای محافظه کاران (نامی که برای ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری گذاشته‌اند) دشوار خواهد بود!»

بریتانیای کبیر به مستعمرات سابق باز می‌گردد!

"جان میجر"، نخست وزیر انگلستان، همراه بنا یک هیات سیاسی-اقتصادی، در آستانه پنجاهمین سال استقلال شبه قاره هند، از کشورهای هندوستان، پاکستان و بنگلادش دیدار کرد. ناظران سیاسی منطقه، این دیدار را یک مارتون سیاسی و بخشی از تلاش انگلستان برای گسترش نفوذ خود در مستعمرات سابق خویش ارزیابی می‌کنند. این ارزیابی، به زبان دیگر، یعنی تلاش انگلستان برای به چنگ آوردن سهم بیشتر در تقسیم مجدد جهان پس از اتحاد شوروی. فاصله گیری انگلستان از اروپا و تصمیمات پیمان ماستریخ و همسویی بیشتر آن با آمریکا در منطقه، وسعت حضور نظامی آن در خلیج فارس و گسترش پایگاه سیاسی و حضور سیاسی اش در پاکستان، افغانستان و ایران همگی در این چارچوب ارزیابی می‌شود.

در ایران نیز تحرکات اخیر بنگاه سخن پراکنی انگلستان "بی.بی.سی"، سفرهای سیاسی-اقتصادی بلند پایه جمهوری اسلامی به لندن، برخی رفت و آمدها و گفتگوهای پنهان در تهران و لندن همگی حکایت از همین تشدید حضور انگلستان در ایران و منطقه دارد. در مورد ایران، سفر آدوارد هیث، نخست وزیر اسبق انگلستان به ایران، که بیش از دو سال پیش و تحت عنوان یک سفر خصوصی انجام شد، مبنای گسترش این مناسبات بوده است. آدوارد هیث در آن سفر با بسیاری از مقامات و روحانیون حکومتی ایران دیدار و گفتگو کرد.

مصاحبه‌های اخیر دبیر اجرایی حزب "موتلفه اسلامی" با رادیو بی.بی.سی و صدور اجازه کتبی به خبرنگاران بی.بی.سی در ایران برای سفر به قم و ملاقات و مصاحبه با روحانیونی حکومتی، از جمله دلائل وسعت حضور سیاسی انگلستان در ایران ارزیابی شده است. خبرنگار بی.بی.سی در این سفر که اجازه کتبی آن از سوی وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی "مصطفی میرسلیم" صادر شد با روحانیونی ملاقات کرد، که که رهبران حزب "موتلفه اسلامی" در سفر اخیر خود به قم حمایت آنها را از نامزدی "ناظر نوری" برای ریاست جمهوری جلب کرده بود. میرسلیم خود عضو شورای مرکزی حزب "موتلفه اسلامی" است و پیش از انقلاب نیز در شهر مشهد، یکی از فعالان شناخته شده انجمن حجتیه بود!

(بقیه آنچه "بازار" و "ارتجاع مذهبی" با انقلاب کرد از ص اول)

مافیای وابسته به سرمایه داری بازار همه شان را از نان خوردن محروم می‌کند! وقتی فرمانده سپاه پاسداران و فرماندهان بسیج در جریان انتخابات در کنار بازار قرار گرفتند، تازه عمق قدرت این مافیا معلوم شد! وقتی گوشه‌ای از پرده نیز در جریان محاکمه سرقت قرن ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات بالا زده شد، سایه بلند، سرد کوتاه قد میدان تره بار تهران در زمان شاه "محسن رفیق دوست" نمایان شد.

به روزنامه‌ها دستور داده‌اند، اسم قاتلین از محمد و علی و حسن و حسین به کامبیز و جمشید و داریوش تغییر داده شود! ظاهر سازی، فریب، دروغگوئی، دلالتی، پول پرستی، نیرنگ و تزویر وقتی اساس حکومتداری شد، حاصل آن چه می‌تواند باشد، جز آنچه روی می‌دهد؟ اما علیرغم همه این تدابیر، خبرها درز می‌کند و دهان به دهان می‌شود. ***

باران نمی‌آید، هوا همچنان آلوده است. در "خاوران" انقلابیون در سینه خاک خفته‌اند. یاد آرمان‌های برپا رفته و یاران در خاک خفته تنفس را دشوارتر می‌کند. تهران مخوف، در چنین چشم اندازی به دیدار سال نو می‌رود، سالی که قرار است در آن رئیس جمهور نو شود.

بازار بر ادامه فاجعه پای می‌فشارد و ناطق نسوری را ادامه دهنده‌ای مصمم تر، گوش به فرمان تر و مطیع تر می‌داند.

چهره‌های آشنای "جمعیت دفاع از ارزش‌ها" که معلوم نیست چه ارزشی باقی مانده که آنها به دفاع از آن برخاسته‌اند، بیمناک از آنچه می‌گذرد و آنچه خود با انقلاب و انقلابیون و ارزش‌های انقلابی کرده‌اند، از سانسور و بی خبری دفاع می‌کنند!

رهبر به آسمان و ماهواره اشاره می‌کند و می‌گوید همه فجایعی که روی می‌دهد، ناشی از تهاجم فرهنگی غرب است! کلامی از تهاجم زمینی و اقتصادی بازار و ارتجاع مذهبی به همه ارزش‌های انقلابی و انسانی در میان نیست. روزنامه ارگان بازار و ارتجاع "رسالت" از این کلام بدیع بسرعت و با تمام نیرو استقبال کرده و پشت آن سنگر گرفته است! روزنامه‌های دیگر دولتی با احتیاط و ناباورانه بر همین ارزیابی "رهبر" تحلیل و تفسیر تأیید آمیز می‌افزایند!

رئیس جمهور، همچنان بر سازندگی‌ها انگشت می‌گذارد و کاری به ویرانی‌ها ندارد! چپ‌های مذهبی، که سرانجام از خواب غفلت برخاسته‌اند، گذشته را می‌کاوند و به امید جلب حمایت مردم غارت شده و آرزو بر باد داده و در تلاش نوعی اتحاد و جلوگیری از سقوط کامل کشور، خود را برای کارزار انتخابات ریاست جمهوری آماده می‌کنند. روشنفکران، ملیون و همه کسانی که امید دارند وطنی بنام ایران برای آیندگان باقی بماند، بیش از همه از بالا گرفتن حریق جنگ داخلی بیمناکند. اهل قلم و هنر از برجسته شدن ته مانده آزادی‌های انقلاب بهمن ۵۷ و پیدا شدن سر و کله یک "رضا خان" ریشو، به همت و ابتکار انگلیس دلهره دارند!

۱۸ سال از بهمن ۵۷ و ۲۰ سال از رویش جوانه‌های انقلاب از خاک "سیاوش" خیز وطنمان می‌گذرد!

Rahe Tudeh No 56

Januar 97

Postfach 45

54574 Birresborn, Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) می‌توانید برای تصاس

سریع با «راه توده» و ارسال اخبار و گزارش‌های خود استفاده کنید.

راه توده

فوق العاده

دوره دوم اول بهمن ماه ۱۳۷۵

انتخابات میاندوره ای مجلس اسلامی، ادامه کارزاری است، که برای به عقب

راندن ارتجاع و سرمایه داری بازاری باید بدان پیوست!

دست هزار فامیل "بازاری" را باید از قدرت کوتاه کرد!

یک سوم تمام سپرده های بانک های کشور، متعلق به هزار خانواده بازاری است!

* مقابله تبلیغاتی با جنبش سراسری دانشجویی را در سراسر کشور تشدید کند؛

* فشار بر مطبوعات نیمه آزاد و روشنفکران آزادیخواه را تشدید کند؛

* سخیف ترین یورش های تبلیغاتی را علیه روشنفکران و ملیون ایران و زیر پوشش مبارزه با "لیبرالیسم" - با استفاده از تسلطی که بر وسائل ارتباط جمعی دارد - سازمان بدهد؛ (و این در حالی است که آنها خود مجری "لیبرالیسم اقتصادی" امپریالیسم در ایران هستند)

* صحنه سازی هائی نظیر اجتماع در مقابل سفارت آلمان را با هدف نشان دادن خود بعنوان یگانه قدرت سازمان یافته برای همسوئی با سیاست های آمریکا و انگلستان برپا کند؛

* روحانیت وابسته به خود را در حوزه علمیه قم و با هدف فشار به روحانیون مخالف این قدر قدرتی بسیج کند؛

* یکسال پیش از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، کاندیدای خود را برای این سمت معرفی کرده و روحانیون حکومتی را ناچار به تمکین از این خواست کند؛

...

علیرغم همه این توطئه ها، تائید صلاحیت کاندیداهائی که صلاحیت و رای آنها در انتخابات مجلس پنجم باطل و یا رد شده بود، برای شرکت در انتخابات میاندوره ای، نه حکایت از موفقیت این توطئه ها، بلکه حکایت از افشای آنها و تشدید روحیه مقاومت عمومی در برابر آن دارد. هراس از تشدید مقاومت های مردمی، در صورت ادامه مخالفت حکومت، با رای و نظر توده مردم، حتی برخی صف بندی های نوین را در جمهوری اسلامی موجب شده است! تائید صلاحیت رد شده برخی کاندیداهای دور اول انتخابات، برای شرکت در انتخابات میاندوره ای، حاصل این مجموعه است!

"راه توده"، ماه ها پیش از برگزاری انتخابات دوره پنجم مجلس و در جریان بحث های اپوزیسیون پیرامون انتخابات آزاد، نوشت: حتی اندک شمار نمایندگانی که با رای خود خواسته مردم و برای دفاع از آرمان های مردمی انقلاب ۵۷ به مجلس راه یابند؛ در شرایط و لحظات مناسب می توانند تأثیری تعیین کننده بر سیر رویدادها بگذارند. حتی نگاهی به تجربه حاصل از نقش فراکسیون های کوچک ملی در مجالس پیش از کودتای ۲۸ مرداد نیز باندازه کافی گویای درسی است که باید از تاریخ گرفت.

پس از این ارزیابی، رویدادها در داخل کشور کدام مسیر را طی کرد و این رویدادها تا چه اندازه

در کلیه شهرهائی که رای مردم در انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی باطل اعلام شد، بار دیگر انتخابات برگزار می شود. قرار است در این مرحله ۲۲ نماینده از شهرهائی که انتخابات آنها باطل اعلام شده بود به مجلس اسلامی راه یابند.

گزارش هائی که به نقل از شورای نگهبان قانون اساسی جمهوری اسلامی در مطبوعات حکومتی انتشار یافته، حکایت از تائید صلاحیت برخی کاندیداهائی دارد، که در انتخابات گذشته (از جمله در شهرهای اصفهان و ملایر) یا صلاحیتشان رد شده بود و یا آراء آنها باطل اعلام شده بود!

اهمیت و اعتبار این انتخابات در آنست که ورود نمایندگان غیر وابسته به ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازاری به مجلس، می تواند ترکیب فراکسیون وابسته به این طیف، برای سلطه مطلق بر جامعه و سرکوب آزادی های تحمیل شده به جمهوری اسلامی را تقویت کند. احزاب و تشکلهای طرفدار سرکوب باز هم بیشتر آزادی ها و عامل زدوبند با محافل امپریالیستی (بویژه انگلستان)، در حال حاضر، با نام "موتلفه اسلامی"، "حجتیه" و روحانیون وابسته به این دو تشکل در میان روحانیون حکومتی بازشناخته می شوند.

این مرحله از انتخابات مجلس اسلامی نیز، ادامه همان کارزاری است، که "راه توده" بر اساس تغییر شرایط در جمهوری اسلامی و با ارزیابی امکانی که برای مخالفت قانونی مردم با سیاست های ارتجاع مذهبی و سرمایه داری تجاری، در آستانه انتخابات دوره پنجم مجلس پیش آمده بود، آنرا پیش بینی کرد. "راه توده" بر اساس این ارزیابی، حضور و تأثیر گذاری فعال بر این کارزار را یک وظیفه ملی دانسته و به همین دلیل نیز به همه توده ای ها - بویژه در داخل کشور- توصیه کرد، تا فعالانه در این کارزار سباتوجه به شرایط حاکم بر ایران- حضور یابند.

ارتجاع ضربه دیده در انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی، در ماه های پس از این انتخابات توانست:

* با انواع توطئه ها، تهدیدها و صحنه سازی ها، ترکیب ریاست مجلس را، با اکثریت بسیار شکننده، به سود خود حفظ کند؛

* تجدید انتخابات در شهرهائی نظیر اصفهان را تا زمان برگزاری انتخابات میاندوره ای و به امید زمینه سازی پیروزی در این شهرها، به عقب بیاندازد؛

* انواع توطئه ها را برای مرعوب و ناامید ساختن مردم و در نتیجه عدم شرکت آنها در انتخابات میان دوره ای سازمان بدهد؛

* برخی فرماندهان سپاه پاسداران و بسیج سپاه و حتی برخی واحدهای بسیج و سپاه را به سود خود وارد میدان انتخاباتی کند؛

تأیید کننده این تحلیل راه توده از اوضاع و صحت مشی حضور در رویدادهای داخل کشور - از جمله انتخابات- را داشت:

- * تشکیل فراکسیون ها در مجلس اسلامی؛
 - * کشاکشی که بر سر تعیین هیات رئیسه مجلس پیش آمد؛
 - * طرد یکپارچه سران حزب "موتلفه اسلامی" و بازاری ها، در هر دو مرحله اول و دوم انتخابات از سوی مردم؛
 - * طرد روحانیون وابسته به "موتلفه اسلامی" و مخالفت مردم با بسیاری از کاندیداهای مورد حمایت امام جمعه ها در شهرهای بزرگ و کوچک ایران؛
 - * راه یافتن مخالفت ها و انتقاد از دخالت فرماندهان و برخی واحدهای بسیج و سپاه پاسداران در انتخابات و به طرفداری از بازار-ارتجاع مذهبی به مطبوعات داخل کشور؛
 - * ادامه صف بندی ها و جناح بندی ها در مجموع حکومت، که می رود تا انتخابات ریاست جمهوری ادامه یابد...
- همگی حکایت از همان تغییر شرایط از یکسو و بیم و هراس ارتجاع، سرمایه داری تجاری و پشت کردگان به آرمان های انقلاب ۵۷ از راه یافتن انگشت شمار نمایندگان منتخب مردم به مجلس داشته و دارد، که "راه توده" در ارزیابی خود از انتخابات دوره پنجم مجلس بدان اشاره کرده بود!

اکنون:

در آستانه انتخابات میان دوره ای، ضرورت مقابله با این توطئه ها زمانی دو چندان می شود، که به تشدید توطئه های ضد ملی سرمایه داری تجاری وابسته و ارتجاع مذهبی ایران در خارج از مرزهای کشور نیز توجه شود. نشانه هایی بسیار جدی در ارتباط با این توطئه ها و قول و قرارهای پشت درهای بسته در "لندن" وجود دارد. سرانجام این توطئه ها نیز، اگر به پیروزی ختم شود، ایران را در مناسبات با انگلستان به دوران امپراطوری بریتانیای کبیر باز خواهد گرداند و عنان اختیار کشور را با حمایت انگلستان به دست "حجتیه" و سازمان علنی و آشکار آن "موتلفه اسلامی" خواهد سپرد. تمامی این توطئه های ضد ملی و ارتجاعی، به پشتوانه آن نقدینگی عظیمی انجام می شود که در اختیار سران "بازار" و "تجار" ایران (هزار فامیل جدید در جمهوری اسلامی) است. آنها از طریق همین نقدینگی اقتصاد و سیاست ایران را در جهت سپردن هر سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه به نمایندگان سیاسی خود، یعنی "موتلفه اسلامی" هدایت می کنند. این واقعیت تکانه دهنده، که از سوی قائم مقام "جمعیت دفاع از ارزش ها" و در روزنامه اطلاعات ۱۶ دیماه گذشته افشاء شده، خود گویای هزاران راز به ظاهر پنهان در پشت جناح بندی ها، قشر بندی ها و توطئه ها در جمهوری اسلامی است:

«... تقریباً یک سوم پس انداز های جامعه در بانک ها به کمتر از هزار خانواده تعلق دارد. ایکاش اتاق بازرگانی لیست تجار را منتشر می کرد، تا معلوم شود چند نفر به عنوان مردم تلقی می شوند و در تجارت خارجی شریک هستند»

قائم مقامی - "حجت الاسلام حسینیان" - که اکنون هراس زده از تیغ تیز سرمایه داری تجاری و از بیم رسیدن تیغ بر گلو ایثال حجت الاسلام "محمد محمدی ریشهری"، (دبیر کل جمعیت دفاع از ارزش ها، رئیس پر قدرت دادگاه ویژه روحانیت، وزیر اطلاعات و امنیت سابق و نماینده ولی فقیه در حج)، دهان باز کرده، نمی گوید و روزنامه اطلاعات نیز نمی نویسد، که این همان "اتاق بازرگانی" است که سرپرست آن "علینقی خاموشی" از رهبران "موتلفه اسلامی" و از جمله رهبران طرف مذاکره انگلستان و برخی سرمایه داران فراری زمان شاه

در امریکا است! همچنین، این هر دو نه می گویند و نه می نویسند، که غارتی که این هزار فامیل بازاری در جمهوری اسلامی بدان دست یافته اند، با شعار عوامفریبانه "سپردن کار مردم به مردم" و "کوتاه ساختن دولت از واردات و صادرات و توزیع کالا" (دو اصل لیبرالسم اقتصادی و تعدیل اقتصادی) و با لکد کوپ کردن اصل ۴۹ قانون اساسی ممکن شده است! خیانتی که با اعدام آرمانخواهان انقلاب بهمن (و در راس همه آنها، توده ای ها)، سرکوب آزادی ها، روی مین فرستادن مذهب یون انقلابی و آرمانخواه در جبهه های جنگ با عراق از یکسو و فراهم ساختن زمینه قبضه قدرت و غارت مملکت در پشت جبهه جنگ از سوی دیگر ممکن شد!

واقعیات جامعه ما و ماهیت جناح بندی ها در جمهوری اسلامی اکنون اینگونه است! واقعیتی که هیچ وجه تشابهی با گفته و نوشته های اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج از کشور ندارد و اصولاً این اپوزیسیون به رویدادهای ایران و جمهوری اسلامی از این زاویه نگاه نمی کند!

تشدید مقاومت

افشاء و مقاومت در برابر مجموع این توطئه های داخلی و خارجی باید بتواند، به فراکسیون های موجود در مجلس اسلامی و انتخابات میان دوره ای که در پیش است، بیش از پیش جنبه ملی (در حد دفاع از استقلال کشور)، آزادیخواهانه (برای افشاگری و آگاه کردن توده های مردم از توطئه ها) و عدالت جویانه (برای بسیج مقاومت مردم در برابر برنامه های غارتگرانه و غارتگران) بدهد!

براساس این ارزیابی است، که باید با تمام نیرو، در جهت بسیج مردم شهرهایی که در آنها انتخابات میان دوره ای برگزار می شود وارد میدان شد و با آثار و عوارض روحی ناشی از ابطال رای مردم در مرحله اول انتخابات و رعب و وحشتی که ارتجاع در دوران پس از برگزاری انتخابات مجلس پنجم، در شهرهای محل تکرار انتخابات بوجود آورده خاتمه بخشید.

ستیز با ارتجاع و به عقب راندن آن از یکسو و دفاع از بازگشت آزادی ها به جامعه از سوی دیگر، تنها با اتکاء به حضور آگاهانه مردم در صحنه ممکن است. در واقع در شرایط کنونی جهانی و تغییر توازن قوا به سود امپریالیسم جهانی و سرمایه داری وابسته به این امپریالیسم در کشورها (از جمله کشور ما) اتکاء به جنبش مردم و تلاش برای آگاهی بازهم بیشتر آنها، یگانه سنگر برای حفظ استقلال کشور و برقرار عدالتی اجتماعی در حد ممکن و مقدور است!

در ادامه این ارزیابی و سیاست است، که "راه توده" بسیج مردم برای رفتن به استقبال انتخابات میان دوره ای و انتخاب کاندیداهایی که به طیف ارتجاع و بازار وابسته نیستند، را یک وظیفه ملی و مبارزاتی می داند. باید مردم را تشویق کرد. باید به گروهی از کاندیداها رای داد که رای آنها به جرم مخالفت با ارتجاع مذهبی و طرفداری از آرمان های انقلاب در مرحله اول انتخابات باطل اعلام شده بود. انتخاب آن گروه از کاندیداها را باید تشویق کرد، که در حوزه انتخاباتی خود، به طرفداری از آزادی ها و در مخالفت با برنامه های اقتصادی حکومت باز شناخته شده اند و مردم قدرت و توان درک سیاسی توطئه های ضد ملی و دفاع از استقلال کشور را در آنها تشخیص داده اند!

از فاکس و تلفن شماره ۴۵-۳۲۰۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) می توانید برای تماس با "راه توده" و ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.